

پیوند قلب هنوز دروازه
دوکان عطاران...



با عشق بسوی امریکارفت
ولی تنها برگشت

Ketabton.com

درام وحدت ملی
در ادیتوریم پوهنتون کابل



مناسبات دوستانه بین افغانستان و اتحاد شوروی بیش از پیش تقویت می یابد

تلگرام تبریکه از حضور یناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ینما سبت سا لگره پنجاه و ششم انقلاب اکتوبر عنوانی یناغلی لیونید بریژنف سر منشی حزب کمو نیست یناغلی نیکو لای پود گور نی صدر هیات رئیسه شو رای عالی و یناغلی

الکسی کا سیگین صدراعظم اتحاد جماهیر شو روی سو سیا لیستی به مسکو مخابره شده است.

درین تلگرام ینا غلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ضمن تقدیم تبریکات صمیمانه خود، مردم و حکومت دولت جمهوری افغانستان

به زعما و حکومت و مردم دولت دوست و همسایه ما اتحاد شو روی به مناسبت جشن پنجاه و ششم انقلاب کبیر اکتو بر تذکر داده اند که : به نیکویی ملاحظه می نمایند مناسبات دوستانه و همکاری های ثمر بخشی که بر اساس

حسن نیت و احترام و اعتماد متقابل و همسایگی نیک بین دو کشور موجود بوده بیش از پیش تقویت می یابد و بهترین آرزو های خود را برای صحت زعما و اعتلای مزید کشور دوست ما اتحاد شوروی ابراز نموده اند.

در پنجاه و ششمین سالگه انقلاب کبیر اکتوبر اعضای بزرگ حکومت جمهوری

افغانستان اشتراک

نمودند

سفارت کبرای اتحاد جما هیر شوروی سو سیا لیستی در کا بل پنجاه و ششمین سالگه انقلاب کبیر اکتوبر را شام چار شنبه ۱۶ عقرب ضمن ضیافتی در آن سفارت جشن گرفت.

درین دعوت دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت، ینا غلی محمدنعیم، بعضی از اعضای کابینه، صاحب منصبان ارشد و مامورین عالیرتبه کشوری، اعضای انجمن دوستی افغانی و شوروی و هیات های کور دیپلو ماتیک مقیم کابل باخانم های شان اشتراک ورزیده بودند.

روز نامه های مرکز در شما ره های ۱۶ عقرب شان با چاپ فوتوهای ولادیمیر ایلیچ لینن مؤسس رژیم نوین اتحاد شوروی و ینا غلی نیکولای پود گور نی صدر هیات رئیسه شورای عالی آنکشور و نشر سر مقاله ها و مضامین ازین روز ملی کشور دوست و همسایه ما استقبال نموده اند.



یناغلی محمدنعیم هنگامیکه جشن انقلاب اتحاد شوروی را به سفیر کبیر آنکشور تبریک میگوید

روز نامه ها در سر مقاله های شان ضمن تذکر از روابط دوستانه و عنعنوی بین دو کشور افغان و شوروی سالگه انقلاب اکتوبر را به مردم همسایه و دوست ماتبریک گفته موفقیت های بیشتر آنکشور را در انکشاف تکنالوجی و دوام دوستی بی شائبه و همکاری های متقابل فرهنگی و اقتصادی مملکتین آرزو نموده اند.

رادیو افغانستان نیز به این مناسبت پروگرام خاصی نشر نمود.

بمناسبت روز انقلاب اکتوبر



نیکو لای پود گورنی صدر هیات رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی



ولادیمیر ایلیچ لینن مؤسس و بنیان گذار رژیم جدید اتحاد جما هیر شوروی



هزار نفر به سه‌میه حجاج افزوده شد

چون تعداد مرا جعینیکه میخواستند از راه خشکه برای ادای فریضه حج بیت‌الله شریف بروند زیاد تر از سهمیه داده شده میباشند و از طرفی هم اواخر فوق العاده واستثنائی داده نمیشود.

بنی‌اعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان نظر به علاقه خاصی که به اجرای امور دینی دارند بوزارت عدلیه هدایت دادند تا جهت رفع سرگردانی مرا جعین علاوه از سهمیه داده شده به تمام ولایات کشور به تعداد یک هزار نفر دیگر هم اجازه بدهند تا براساس قرعه از راه زمینی برای ادای فریضه حج عازم بیت‌الله شریف گردند.

معاون صدارت و اعضای کابینه

دولت رئیس او صدر اعظم ته‌له پښتنو

او بلوڅو سره دمرستی دفرانسوی کمیته دسپارکی او مننې پیغام

پوڅی سرکوبی هغه سیاست چه به بلوچستان کی غوره شویدی او ددغه سیاست په نتیجه کی به دغه سیمه به یوه نوی بنگله دیش بدله کړی محکوموی.

دغو دو سلا مونو په څرگندولو سره دافغان جمهوریت ته تو د مننیت ژوندی دی وی دملی آزادی او حق خود ارادیت دپاره د پښتو او بلوڅو خلکو مجا دله.

سکرتر ژبی وینو

کال په اکتوبر کی په پاریس کی دیوی دلی لیبرا لو منورینو لهخوا خپلواکی، طبیعی آزادی، او ددوی د خود ارادیت حق ته در سیدو دپاره چه دتصرف وړندی دپښتنو او بلوڅو خلکو دحقه مجا دلی د ملا تې دپاره جوړه شویده.

زمونږ کمیته دپښتنو نستان دملی سوال په باب دافغان جمهوریت له دریځ څخه خپل پوره ملا تې څرگندوی او په پاکستان کی دملی عوامی گوند دبی شمیره مشرانو او طرف دارانو بڼدی کیدل او د

دافغانستان دولت رئیس بنی‌اعلی محمد داؤد له پښتنو او بلوڅو خلکو سره دمرستی دفرانسوی کمیته په نامه اود خان په نامه اجازه غواړم په افغانستان کی دجمهوریت د ټینگیډو او د پښتو نستان دحقه داعیسی څخه ستا سی ددایمی او زړورو ملا تې په نسبت خپلی دزړه له کومی مبارکی اعلام کړم.

له پښتنو او بلوڅو خلکو سره دمرستی دفرانسوی کمیته د۱۹۷۳

نمایش باله هنرمندان جمهوریت اتحادی المان را تماشا کردند



جمهوریت اتحادی المان در کابل ضمن بیانیه از روابط حسنه اینکه بین دو کشور از قدیم وجود دارد یادآوری کرده گفت این گروپ هنری دو مین گروپی است که به افغانستان مسافرت کرده‌اند.

وی نسبت مساعد ساختن زمینه نمایش هنر مندان جمهوریت اتحادی المان در کابل از بنی‌اعلی و زیر اطلاعات و کلتور اظهار تشکر کرد. در ختم نمایش پوهاند نوین دسته‌های گل به هنر مندان جمهوریت اتحادی المان اهدا نمود.

اتحادی المان باسناد دو ستی بی‌شایه نه تنها شناسایی رژیم جمهوری افغانستان را اعلام کرد بلکه هر نوع همکاری خود را برای سهمگیری در پروژه‌های انکشافی وعده داد.

پوهاند نوین اظهار امید کرد در چوکات پروژه‌های انکشافی جمهوری افغانستان همکاری‌های اقتصادی، تخنیکي، فرهنگی و کلتوری جمهوریت اتحادی المان بیش از پیش تقویه یابد. سپس هانم هنر ف سفیر کبیر

این نمایش نه تنها ممثل روابط کلتوری و فرهنگی بین جمهوریت افغانستان و جمهوریت اتحادی المان است بلکه مظهر آن دوستی عنعنوی میباشند که بین هر دو کشور از زمان مسافرت اولین هیأت المانی در سال ۱۹۱۶ رو به انکشاف و توسعه بوده است.

پوهاند نوین افزود در طول بیش از ۵۷ سال همکاری مفید بین افغانستان و جمهوریت اتحادی المان روبه انکشاف میباشند. پوهاند نوین افزود هنگام اعلام جمهوریت افغانستان جمهوریت

نمایش گروپ باله جمهوریت اتحادی المان که ساعت هشت شب دوشنبه ۲۱ عقرب در کابل‌نداری دایر گردیده بود برای تماشای آن بدعوت وزارت اطلاعات و کلتور دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، عده از مامورین عالی‌رتبه لشکری و کشوری کور دیپلوماتیک مقیم کابل باخانم هایشان اشتراک کرده بودند.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام افتتاح نمایش هنر مندان جمهوریت اتحادی المان گفت

برای کارگران حقوق

تقاعد داده می شود

برای تامین حیات اجتماعی کارگران موسسات صنایع هادیست داده شده پنج فیصد از بودجه موسسه و سه فیصد از اجرت کارگران وضع و به بانک انتقال شود تا با تزید شش فیصد تکانه بحساب ذخیره تقاعد کارگران معامله گردد.

انجنیر محمد هاشم توفیقی رئیس صنایع و زراعت معادن و صنایع دیروز در یک مصاحبه پیرامون لا یمه تقاعد کارگران گفت تقاعد کارگران موسسات صنعتی کشور یک حقیقت است که تطبیق آن در زیر گذشتہ برای پنجاه سال آینده تصور شده نمیتوانست اما دولت جمهوری این حقیقت را درک نموده و آنرا عملی ساخت.

وی گفت منبعد گفته میتوانیم که ما در افغانستان کارگر داریم و به نیروی ایشان اتکاء خواهیم کرد.

انجنیر توفیقی افزود همانطوریکه آینده مامورین دولتی تضمین گردیده و مامورین میتوانند بعد از یک سن معین که قوای جسمانی و دماغی شان به تحلیل میرسد به تقاعد سوق میشوند همین قسم برای کارگران صنعتی کشور نیز معاش تقاعد تادیه میشود تا کارگر در ایام تقاعد خود آبرو مندانه حیات بسر برد.

پارسیا و مسجد نه گنبد ه شه هوریه حج پیاده بازدید نمود.

وزیر اطلاعات و کلتور در مورد حفظ و ترمیم اساسی گنبد های حرم مطهر به خاقانق و سایر قسمت های عمارت روضه مبارک که ترمیم عاجل را ایجاب میکند و همچنین مسجد نه گنبد و مسجد خواجیه پارسیا به دوکتور زمربالی طرزی مدیر عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور و مامورین مربوط هدایت داد.

پوهاند نوین پریروز در راه عزیمت به بلخ حین مواصلت به شهر ایبک در اجتماع مردم و لایت سمنگان در کلوپ بنار والی آنجا تمنیات نیک رهبر بزرگ ماباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را به آنها ابلاغ نموده اظهار داشت «هدف نظام نوین تامین رفاه و آسایش مردم است».

وی گفت در هر موقفیکه قرار داریم باید در تحکیم نظام جمهوری که غایه آن از تقاعد کشور بوده و زندگی قاطبه مردم ما را به نحو بهتر تأمین میکند صداقت و فعالانه سهم گرفته و خود را در جریان حیات ملی خویش قرار بدیم.

داکتر محمد حسن

شرق از امور ساختمانی

شفافانه جدایدارد

دیدن کرد

داکتر محمد حسن شرق معاون صدارت از امور ساختمانی شفاخانه چهار صد بستر اردو و ملحقات آن دیدن نموده و از به شرف و تنظیم کاران از کارکنان داخلی و سر انجنیر خارجی اظهار خرسندی نمودند. این شفاخانه بکمک اتحاد جماهیر شوروی در وزیر اکبر خان مینه ساخته میشود.

هدف نظام نوین تامین رفاه و آسایش

مردم است

بمناسبت ختم کار حفاظت بودای ۳۵ متره و مقاره های همجوار آن ترتیب یافته بود.

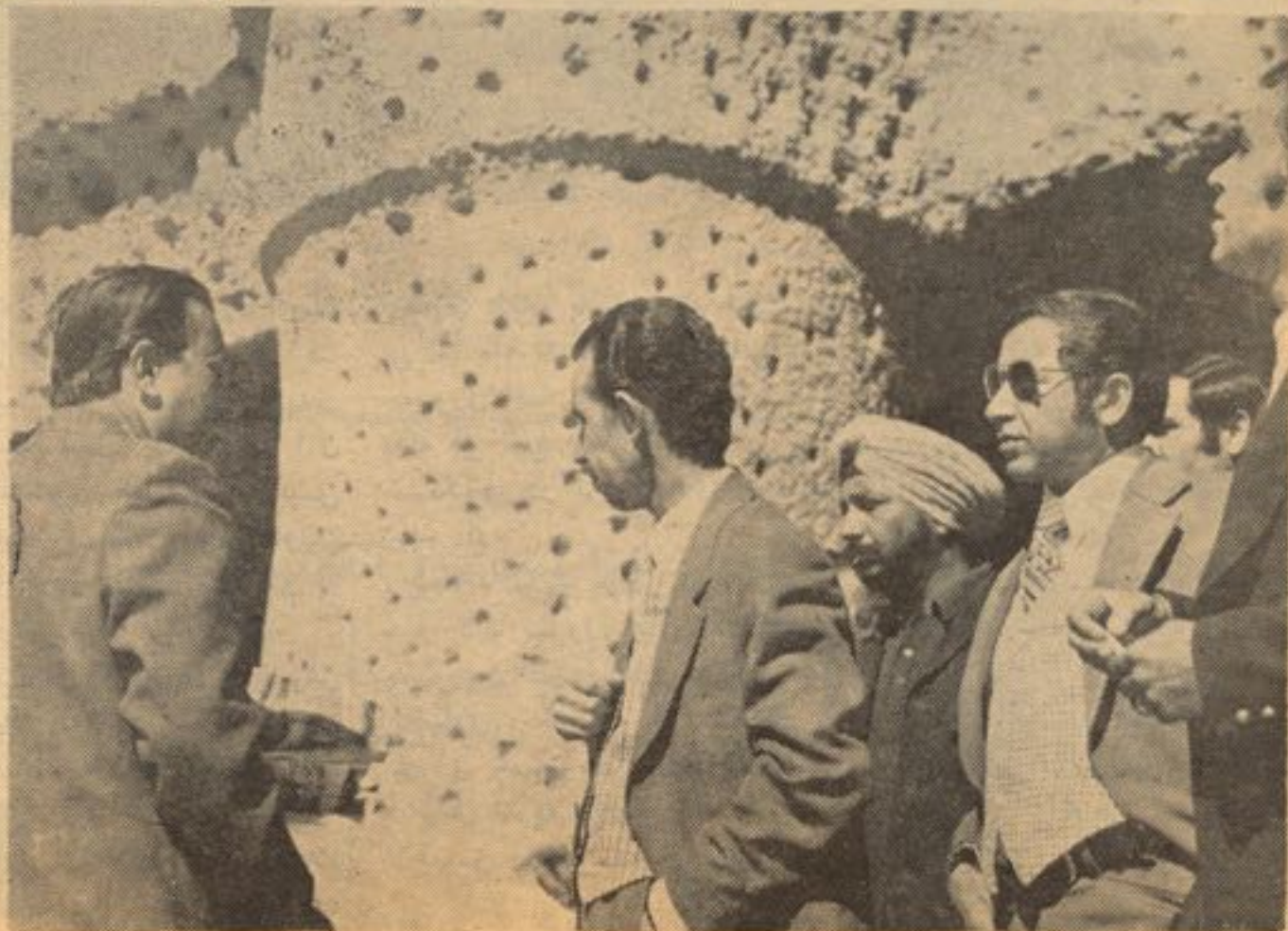
وزیر اطلاعات و کلتور و حمت کشی متخصصین هندی را در ترمیم بودا که بشکل اصلی آن صورت گرفته و از جمله آثار باستانی و گنجینه قیمتی کشور میباشند قابل قدر خواند.

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ضمن بازدید از مزار شریف در آرامگاه مطهر حضرت شاه ولایت برای تاملی و سعادت مردم افغانستان تحت قیادت رهبر بزرگ ملی ماباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور که از ساحه های باستانی ولایت با میان بازدید بعمل آورد بعد از ادای نماز جمعه در شهر بامیان در اجتماع عده کثیری از مردم راجع به مزایای نظام جمهوری و افغانستان مطالبی ابراز نمود.

پوهاند نوین با اشاره به این گفته رهبر بزرگ ماباغلی محمد داؤد که جمهوری افغانستان باروحیه حقیقی اسلام موافق است، گفتار خود را ادامه داده رژیم جمهوری را متضمن سعادت همگانی خواند.

طبق یک خبر دیگر پوهاند نوین در آنجا در محفلی اشتراک نمود که



ماباغلی پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور از کار ترمیم بودای ۳۵ متری در بامیان دیدن می نماید

نفت عامل عمده در راه احقاق حقوق عرب ها

مبلغ در حدود ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کند.

در جمله سایر فعالیت های که باین سرمایه گذاری صورت میگیرد استخراج نفت در الاسکا و سنگواره نیز شامل می باشد.

ذخایر نفت سنگواره معادل ۶۰۰ میلیارد بیرل بر آورده شده که تقریباً ۸۰ میلیارد بیرل آن قابل بهره برداری است.

وقتی ما گفتیم که حربه نفت علیه «مصرف» در امریکانیتست با شرح بالا ایالات متحده امریکا می تواند از میزان مصرف بکاهد ولی حربه نفت سلاح عمده بی علیه «سرمایه» امریکا است زیرا امریکا ناگزیر است برای کمبود نفت و جبران آن از راه تولید بیشتر به سرمایه گذاری زیادی اقدام کند. این مقدار پول از دوران تجارت بسیار خواهد ماند و این امر در اقتصاد عمری امریکا تأثیر منفی خواهد داشت.

نفت به حیث یک عامل سیاسی :

فیصله نامه ۹۴ عضو بازار مشترک در حمایت از عرب هادر واقع نخستین پیروزی مشهور حربه نفت به سود کشور های عربی بود.

چنانکه در آغاز گفتیم که هش صدوز نفت کشور های غربی را سخت دچار وحشت ساخته است مخصوصاً اینکه این کاهش در هنگام زمستان که میزان مصرف نفت بلند می رود آغاز شده است. چون دول اروپایی از آغاز جنگ میدانستند که نفت حتماً وسیله برای فشار بکار می رود از آن رو بر خلاف سال ۱۹۶۷ در قبال جنگ چارم بیطرفی خود را حفظ کردند و حتی اقداماتی به سود عرب ها نیز بعمل آوردند که از آن جمله می توان اخطار الحان غربی به امریکا در مورد حمل سلاح به اسرائیل از پایگاه های امریکایی در آلمان و همچنین تصمیم دولت انگلستان را در مورد تحریم حمل سلاح به اسرائیل درین سلسله به حساب آورد. از جمله

بعلاوه امریکا از اندو نیزیا و ایران نیز نفت وارد میکند.

با آنچه گفته گرد و واردات نفت امریکا از کشور های عربی خیلی ناچیز است ولی وقتی کانادا صدور نفت خود را به امریکا قطع میکند کمبود نفت بصورت خیلی کم در امریکا محسوس میشود. اگرچه امریکا در حال حاضر با ذخایری که دارد هنوز از نگاه نفت با مشکل بر نخورده است ولی باید برای آینده تدابیری اتخاذ کند.

کاهش مصرف نفت :

امریکا از چند سال با بنظر ف مخصوصاً از وقتی که همه درب های صلح در شرق میانه بسته شد و عرب ها مساله نفت را بحیث یک وسیله فشار

شرق میانه دست زد و همکاری خود را درین باره باشو روی بیشتر ساخت چنانکه سفر کیسنجر به شرق میانه و مو فقیست نسبی آن در راه تأمین صلح نتایج واضحی از تأثیر قطع صدور نفت می تواند محسوب گردد.

وقتی عرب ها راجع به نفت بحیث یک سلاح موثر صحبت میکردند و در کنفرانس های کویت پیرامون آن بحث می نمودند بخوبی میدانستند که نفت حربه موثری علیه «مصرف» آن در امریکا نیست ولی فشار آن بر دول اروپای غربی فوق العاده زیاد است و ازین راه پایگاه های امریکایی به کمبود نفت مواجه میشود.

برخی از اقتصاد دان های لندن عقیده دارند اگرچه حربه نفت علیه

جنگ چارم عرب ها واسرا نیل گذشته از همه نتایج نیک و بدی که برای عرب ها داشت یکی از ثمره عمده آن امنیت که بالاخره نفت درین جنگ بحیث یک وسیله موثر فشار بر کشور های غربی قرار گرفت و این ماده سیاه سیاست بسیاری از کشور های اروپای غربی را به نفع عرب ها تغییر داد.

برای اولین بار در تاریخ معاصر اجتماع بزرگی از کشور های نفت خیز عربی در کویت تشکیل گردید و درین جلسه بود که عرب ها تهدیدی را که از نگاه نفت متوجه کشور های غربی ساخته بودند عمل کردند و در باره کاهش نفت به ممالک طرفدار اسرائیل برای اولین بار سندی را امضاء نمودند و متعاقب آن عده زیادی از کشور های نفت خیز عربی صدور نفت خود را به امریکا ، هالیند و کانادا قطع کردند به این صورت عملاً دیده شد که حوادث تند مانند جنگ چارم عرب ها و هیجانی که از آن در کشور های عربی پدید آمده بود مصالح اقتصادی را تحت شعاع قرار داد و عرب ها را برای یک تصمیم واحد وادار کرد.

اگرچه وقتی جنگ شروع شد قسمت اعظم نفتی که به کشور های غربی و از جمله ایالات متحده امریکا میرفت با قطع پایپ لاین در سوریه و لبنان متوقف گردید و از همان آغاز جنگ خطر کمبود نفت در دول غربی احساس میگردد. معذالک کنفرانس اول و دوم عرب ها درباره نفت، جهان غرب را تکان داد.

طوری که ناظران سیاسی اظهار عقیده کرده اند قطع صدور نفت از طرف کشور های عربی به ایالات متحده امریکا اگرچه تأثیر فوری بر ذخایر نفت و میزان مصرف آن کشور ندارد معذالک این آله فشار از نگاه روانی بر همه خانواده های امریکایی موثر افتاده است و پس ازین تصمیم دول عربی بود که امریکا به فعالیت های بیشتری در جهت استقرار صلح در



مطرح کردند خطر قطع نفت را احساس میکرد بهمین نسبت به سلسله اقدامات موثری حتی قبل از جنگ چارم عرب ها و اسرائیل دست زده کیسی وزیر اقتصاد امریکا قبل از جنگ گفت که تنها مصارف عراده جات روزانه ۸ میلیون بیرل نفت است. این رقم در واقع نصف نفتی است که در کشور امریکا به مصرف میرسد. بموجب بررسی های که بعمل آمده اگر در امریکا بجای موثر های بزرگ امریکایی از موثر های کوچک و کم مصرف اروپایی استفاده شود میزان مصرف نفت روزانه به ۲ میلیون بیرل کاهش می یابد.

سرمایه گذاری :

راه دیگر بلند بردن میزان تولید نفت در امریکا است که باید در آینده عمل شود ولی این کار مستلزم فعالیت های بسیار و سرمایه گذاری خیلی زیاد می باشد. بقراریش بینی های که بعمل آمده ایالات متحده برای رفع کمبود انرژی باید در ده سال آینده

«مصرف» آن موثر نمی باشد ولی بصورت قطع حربه خطر ناکی علیه «سرمایه» امریکا محسوب میشود.

امریکا از کشور های عربی چه مقدار نفت وارد می کند :

امریکا از جمله تقریباً ۱۶ میلیون بیرل نفتی که روزانه مصرف میکند ۵ میلیون ۹۷۰ هزار بیرل آن را از خارج وارد میکند ۱۰ میلیون بیرل آن در داخل کشور تهیه میگردد.

ایالات متحده ازین جمله تقریباً شش میلیون بیرل واردات نفت از کانادا یکنیم میلیون بیرل از امریکا ی لاتین ۱۷ میلیون بیرل و یک مقدار هم از نایجیریا وارد میکند. مقدار واردات نفت از کشور های عربی جمعاً به ۱۲ میلیون بیرل در روز میرسد از آن جمله ۱۱۶ هزار بیرل از لیبیا. ۱۵۰ هزار بیرل از الجزایر و بقیه قریب ۹۳۸ هزار بیرل از کشور های خلیج فارس سوریه عربستان سعودی و مصر می باشد



شماره ۳۵ شنبه ۲۶ عقرب ۱۳۵۲ برابر با ۲۲ شوال المکرم مطابق ۱۷ نوامبر ۱۹۷۳

ريفورم در زمینه مسايل اجتماعي

باتغيير سيستم اقتصادي، تغيرات محسوسه در رويان نيز پديد مي آيد و تمام موسسات اجتماعي اعم از معارف، فرهنگ، کلتور، سياست وغيره با اقتصاد مناسب و توافق حاصل مي نمايد. شيوه و سير آموزش و تعليمي معارف عوض ميشود و مسايل کلتوري و فرهنگي در جهت ديگر راه مي يابد.

ولي اين تغيرات رويانيسي کاملاً خود بخودي نبوده موسسات و اشخاص در انکشاف و تکامل مثبت آن نقش اگرا هي را بازی ميکنند. از طرف ديگر و قتي سيستم اقتصادي عوض ميشود موسسات فرهنگي، معارف وغيره استقلال نسبي خود را حفظ ميمايد. همچنانکه در پاليسي کلتوري تذکر رفته، تنظيم و انکشاف وظايف ثقافتي از يکطرف و حفظ ميراث فرهنگي از جانب ديگر دو جهت تغير و استقلال را نشان ميدهد. پس مناسبت اقتصادي با فرهنگ و ساير موضوعات اجتماعي کاملاً مشهود است.

بايد متذکر شد که مساعد ساختن ذهنيت عامه براي قبول و پذيرش تحولات که در ساحات مختلف حياتي رونما ميگردد، از جمله وظايف اساسي يك مرجع خاص ميباشد تا افکار مردم در يك جهت مثبت رشد و انکشاف يابد. ولي همکاري مردم و افراد يك اجتماع نيز بويژه خود در تکامل بخشيدن ذهنيت ها رول قاطعي دارد.

با استقرار رژيم نوين جمهوري در کشور، همانطوریکه ريفورم هاي بنيادي در اقتصاد رونما ميگردد، در بخش هاي ديگر اجتماعي نيز اين ريفورم بوجود مي آيد. مادر دوران کوتاه برقراري رژيم جديد شاهد تحولات در بخش هاي مختلف اجتماعي هستيم. شيوه نشرات تغير کرده در زمينه مسايل کلتوري و ثقافتي تصايم جديدي اتخاذ گرديده و پايه هاي اولي انکشاف يك مطبوعات سليم گذاشته شده است.

حال وظيفه منورين نو يستد ما نو هنرمندان است تا در تطبيق و عملي ساختن هر چه بيشتر اين تجاوز و زحمت گمارند.

در زمينه معارف ريفورم هاي بوجود آمده و در قسمت کتب تعليمي و آموزشي تجديد نظر هاي صورت گرفته است.

معارف که در کشورمان در روشن ساختن افکار جوانان و افشار مختلف جامعه نقش ارزنده دارد با شيوه هاي جديد تعليمي و آموزشي خواهد توانست در تسريع تکامل تاريخ، مثبت و ثمر بخش واقع گردد.

همچنان مبارزه عليه مفاسد اداري و بروکراسي که در رژيم گذشته سد پيشرفت امور گرديده بود نيز امکان انکشاف و رشد همه جانيه را در ساحات مختلف ميسر ساخته و مجال تنفس بيشتر در امور اداري ميسر ميگردد.

باار تباط و مناسبيتي که ميان اقتصاد و ساير پديده هاي اجتماعي موجود است، حرکت و تکامل بطي اقتصادي و اجتماعي را عدم موجوديت يك پاليسي اقتصادي و اجتماعي بوجود مي آورد.

ولي موجوديت يك مشي مثبت راه هاي ارتقا را در جهت که همگان بان نياز مندي دارد فراهم مي سازد.

ما يقين کامل داريم که تمام مردم و طبقات مختلف کشور ما در تطبيق و عملي ساختن سلسله اقداماتي که از طرف مراجع و موسسات مختلف تجويز ميگردد قدم هاي بلندي خواهند برداشت و براي ارتقا و عمران کشور از هيچگونه مساعي دريغ نخواهند ورزید.

صرف تحولات انقلابي
واقعي کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملي خود يشر ا تحکيم
نمايد و با اطمینان بياري
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقي اقتصادي
و اجتماعي گام نهد.

محمد داؤد
رئيس دولت و صدراعظم افغانستان

نامه به مدير

محترم مدير ژوندون :

از دير زما نيست رفت و آمد در منطقه بالايي ميتاب قلعه، يعني دشت بر چي مردم را به مشكلات زيادي دچار ساخته است بطوریکه سرك آن از حصه پل سوخته كوتة سنگي الي نزديكي ميتاب قلعه اسفلت شده و بعد از آن نيم كار مانده در هر زما ن چه زمستان باشد چه تابستان عا برين رابه مشكلات موا چه ميسازد بقسمي که در زمستان

از دشت گل ولاي آن، و در تابستان زما نيکه موتري تير شود از گردو خاك آن همه به تكليف شده و از اين نا حيه رنج مي برند . طبيعت که گرد و غبار به صحت انسان لطفه بزرگي وارد ساخته و در معرض خطر قرار ميدهد.

ديگر آنکه تعداد نفوس آنجا از بسياري مناطق شير زياد بوده و سر ويس هاي آن بفاصله هاي طولاني که گاهي نيم ساعت و اضافه تر از آنرا در بر ميگيرد، که از كوتة سنگي بطرف دشت بر چي ويا از دشت

بر چي بطرف كوتة سنگي هر كت ميكنند و اكثرا اوقات ديده شده که همين سرويس ها در نصف راه خراب شده و همسر نشينان را سر گردان ساخته و بر علاوه وقت آنها را تلف کرده است پس چه ميشود درين حصه مسئولين امور فكري کرده از اتلاف وقت عابرين آن منطقه و ضرري که به آنها عايد ميشود جلو گيري نوده مشكلات شا ترا مرفوع سازند .

با احترام م.ع. پناه

ژوندون مجله خانه ها

ژوندون هر هفته با مطالب

نو و خواندني راپور تاژ ها

و مضامين علمي و هنري

منتشر ميشود .

با خواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خود

بيفزائيد .

اشتراک ژوندون در شش

ماه دوم سال بنفع شما

است



از: غولی خطیبی

پیروی از احکام دین اسلام زندگیست

و اخلاص و عقیده داشته باشند باین کتاب (قرآن) پست خوار و ذلیل میدارد گروهی را که برخلاف اوامر آن کردار داشته باشند . چیزی که امروز بدان اشد ضرورت است تعمیل او امر و نواهی قرآن است . چه تجربه واضح ساخته در هر محیط و جامعه که پیروی احکام قرآنی معمول قرار داده باشد دارای راحت، عزت، نیکبختی و ترقی گردیده است زیرا کاملترین قوانین که ابتدای قابل تعمیل است همانا احکام دین اسلام است و پس زیرا آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) بوضاحت از تکمیل جمیع امور مادی و معنوی مرده میدهد اگر چیزی از لوازم حیات و معاش ناکفته مانده میبود باین نوید سرفراز نمیشدیم . لذا پیروی از احکام دین اسلام بمانند نشان خواهد داشت که اصول اسلامی چه قدر متین و خلل ناپذیر بوده و زندگی دنیوی و اخروی نسل بشر را تضمین نموده است .

سفر رانمودند اسماً رض نزد آنها حاضر شده اظهار آمادگی هرگونه خدمت و مساعدت رانمود درین اثنا آنها خواستند تا وسایل سفر را بالای شتر بندند مگر ریسمان نیافتند درین وقت اسماً رض نطق (کمر بند) خود را به دو قسمت تقسیم نموده یکی به بازو و دیگری را به جلوشتر بست پیغمبر خدا (ص) گفتند: تو و دولای کمر بند تو در جنت باشید بعد از این حادثه بنام ذات النطاقین مسمی گشت . کفار قریش بدین رسول خدا (ص) و ابوبکر (رض) گشته از وی می پرسیدند، وی در جواب ابراز بی معلوماتی میکرد حتی ابوجهل او را چنانست لنگ و کوب نمود که گوشواره اش از گوشش افتاد . ابوقحافه پدر کلاناش در حالت حزن و غصه شده گفت شما را ابوبکر بدراء ساخته باتمام دارای اش فرار نموده است اسماً بوی گفت: چنین نیست بلکه سرمایه زیادی بماند داشته است پس دستش را در حالیکه از سنگریزه ها مملو بود حرکت داد و آنها گمان کردند که در دستش درهم و دینار موجود است بدین وسیله خاطر خود را آرام و خشم دیگران را خاموش ساخت .

حضرت اسماً رض از زمان صباوت به تعالیم و مبادی اسلام پرداخته دانش را از پدرش اخذ و حدیث را از رسول خدا ص شنیده است بناً وی از آن جمله زبانی بحساب می آید که در صدر اسلام حدیث را بسیار روایت نموده علوم اسلامی را نشر کرده اند که کتب منسبت احادیثی زیاد را از وی روایت، دانشمندان و فقها اسلامی بسیاری از احکام فقهی و مسائل دینی را از آن استنباط نموده اند .

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۷

احکام آنرا هیچ يك از قانون مصالح غیر اسلامی رد نکرده بلکه تأیید میکند و نواهی آنرا نپذیرد . چه زندگی بشر خالی از نقص و ضرر، صحت سقم، غنی، فقر، شرح و حزن نیست و برای هر يك آن دودین اسلام حکمی موجود است پس بر مسلمانان است که به پیروی دین اسلام که ۱۴ قرن در آن نقص و نواقص دیده نشده گرویده شود . بمطالعه و تفسیر قرآن پاک که یکی از وجایب است باید هر مسلمان تمام امورات زندگی خود را با قوانین آن توافق بدهد .

حدیث مبارک حضرت خاتم المرسلین (ص) چنین هدایت میدهد (ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواماً و یضع به اخری) .

یعنی - به تحقیق خداوند تعالی (ج) بلند مرتبه میکرداند و مقام بزرگی را در دنیا و آخرت میدهد کسانی که عمل کنند و تلاوت نمایند

تلف حق غیر و بسا اعمال زشت دیگر مبادرت ورزد و باز هم در پیشگاه ذات احدیت قیام نموده «ایک نعبدو و ایک نستعین» گفته در حالیکه بدیگری عبادت و هم از دیگر چشم استعانت داشته باشند اینها همه عبادت نبوده تظاهر محض شمار می آید و هم اگر گوشه نشینی و انزوا اختیار شود و صرف متوجه ریاضت گردد باز هم آنچه را که عبادت نامند بجا نشده وقت تلفی میگردد .

بنام اصل عبادت و اطاعت هما نا اعمال و کردار است که روزانه از خداوند (ج) توسط «اهدنا الصراط المستقیم» التجا می نمایم و این اعمال مطابق اخلاق، معیشت، یساکسی و زندگی میباشد .

اگر به نظر عمیق و توجه ذیقی دیده شود در تمام دنیا هیچ قانون مکتوم تر از قانون احکام دین مبین اسلام نیست هیچ یک از

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض)

به اسب شوهرش علفه می آورد، او را آب میداد تا اینکه پدرش بوی شخصی را بویست معاون و خدمتکار فرستاد . هنگامیکه او (ج) رسولش را به هجرت مدینه اجازه داد نزد حضرت ابوبکر (رض) به خانه اش رفت و خواست در مورد هجرت صحبت نماید برایش گفت: خانه را خلوت نما و جز من و تو کسی در اینجا نباشد . حضرت ابوبکر رض گفت این دو تن (اسما و عایشه) دخترانم هستند و از اسرار خانه آگاهی دارند . پیغمبر خدا (ج) که میخواستند موضوع هجرت را سری بگویند ولی بحضور آن دو خواهر روی حسن اعتماد این را از او افشا کردند .

و تئیکه رسول خدا (ص) و ابوبکر (رض) از مکه برآمدند مدت سه شبانه روز در غار پنهان شدند، کافران مکه در پی یافتن آنها شده از تمام جایها جستجو میکردند . اسماً رض در هر شب با استفاده از تاریکی های سیاه بی در نظر گرفتن کدام خوف و ترس از تاریکی شب دشمنی کفار و موانع شدن خطی به رسول خدا و ابوبکر صدیق رض طعام می آورد .

زمانیکه رسول خدا و ابوبکر رض تدارک

این زن نامدار شخصیت بزرگ اسلام عبارت از دختر حضرت ابوبکر صدیق رفیق غار رسول خدا و نخستین خلیفه اسلام بعد از رسول خدا (ص) میباشد که در اطراف ۱۴ سال قبل از ظهور اسلام تولد گردیده در فامیل علم پرور و دارای اخلاق حمیده با فضل و دانش و مکارم اخلاق بزرگ شد . زمانیکه حضرت رسول خدا (ص) به پیغمبری مبعوث شدند حضرت ابوبکر صدیق رض بشرف ایمان نایل و اسماً (رض) نیز پس چارده سالگی به اسلام روی آوردند و در پرتو اسلام نشانیات نموده اخلاق محمدی را گزیدند و از بهترین زنان به اخلاق و دانش عرض وجود کرد .

بی بی اسما (رض) در صدر اسلام با حضرت زبیر بن عوام یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا (ص) ازدواج نمود و با وی طوری زندگی کرد که بیانگر و ممثل زندگی نیک و ناشوهری و نمونه بزرگ فامیلی بود . قدر و منزلت شوهرش را درک نموده فرزندان را به نیکی تربیه کرد و در بسیاری از کارهای شاقه با وی مساعدت می نمود چنانچه روایت است که شوهرش در اثر فشار روزگار نتوانست بوی خدمت کاری بگیرد، وی شخصاً از امور خانه و ارس نمود

بپیود اوضاع انسانیت و پیروی صحیح از مبانی و اصول اسلام تأثیر عمیق در تمدن بشریت دارد .

اگر در عالم بشریت بنظر غورو دقیق نظر انداخته شود اعمال افراد بشر از دو حال خالی نیست یا پیروی از کردار نیک و پسندیده را اختیار نموده و یا اینکه در منجلا بدیختی و خیانت غرق میباشند اما در روی زمین هیچ فردی نیست که از اعمال نیک پسند و از کردار زشت نفرت ننماید .

در دین اسلام همه و همه احکام گنجایند شده است که حیات و زندگی واقعی انسان را متضمن میباشد و این احکام در آیه مبارکه (وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) یعنی پیدا نکردیم جن و انس را مگر برای عبادت . پس لازم است در مقابل نعمت که خداوند از نقطه نظر عبادت بالای انسان لایق و عطا فرموده يك لحظه خود ها را از پرستش ذات اقدس اوفارغ ساخته باشند و این عبادت هما نازندگی است که امروز بشر یان احتیاج دارد و زندگی در دین حضرت محمد گزینانده شده است یعنی دین اسلام است که اوامر و نواهی آن دارای فوائد دنیوی و اخروی بوده راه خوب وید را نشان میدهد .

قرآن پاک يك دستور کافی اصلاحات انسانی است و مسلمانان درس بسرا دری و برابری معاونت و دستگیری ، عدل و انصاف و نظافت و پاکي ، علم و عرفان و پرهیز از اعمال ناشایسته و خلاف زندگی انسانی را می آموزد آیه مبارک (ومن یطع الله ورسوله وینش الله ویتق الله فاولئک هم الفائزون) یعنی هر که اطاعت کرد خدا و رسول او را و ترسید از او تعالی و اعمال نیک انجام داد پس از جمله کامیابان و درستکارانند، می آموزد که انسان خدا و رسولی را تابع تام و فوق و کامیاب گردد . کسی که خود را واقعا بنده خدا دانسته - نفس و مال خود را بخدای خویش تسلیم نموده و هیچگاه بدون اجازه خالقش هیچ عملی را انجام ندهد پس معلوم است که انسان کامل و بنده حقیقی میباشد .

عبادت و اطاعت آن است که حاصل آن به حیات فردی و اجتماعی مثبت واقع گردد . نه آنکه اصل عبادت را فراموش خاطر ساخته بخیال و بخیل خویش صرف اعمال و فعالیتها برغرف و عادات جریان داشته عبادت و اطاعت دانسته شود و چند لحظه را از وقت خود برای عبادت تخصیص داده و بعد خود را از قید و بند آزاد دانسته برخلاف قانون سماوی به گفتن دروغ و تکذیب ، بد عهدی، خوردن مال حرام، ظلم و تعدی، رشوت ستانی، بندگی نفسی شماره ۳۵



نیاغلی لطیفی

وحدت ملی

نویسنده درام پوهاند پژواک - رژیسور
تواب لطیفی و تمثیل کنندگان محصلین
پوهنځي های مختلف پوهنتون کابل
محل نمایش ادیتوریم پوهنتون کابل



نیاغلی اسدالله اسعد

بیانات و مبارزات بر علیه این همه دسایس مبارزه کردند. خوشبختانه امروز نظام نوما که ظاهراً بصورت آنی بوجود آمد ولی ریشه های آنرا میتوان در بدو مبارزات وطن خواهانه جستجو کرد. متوجه این دسایس است، بعنوان اولین قدم، نامها و تخلص های قومی و ستمی را از میان برداشت و تلاش هایی برای تأمین وحدت ملی که راه نجات مردم است شجاعانه ادامه دارند.

در پوهنتون کابل جوانان با درد نمایشنامه وحدت ملی را به صحنه گذاشتند، این نمایشنامه یکبار دیگر هم سالها قبل از امروز قرار بود نمایش داده شود، در آنوقت اختلافات قومی ستمی و مذهبی زیاد تر بود و روح هر وطنپرستی را می آزد.

متأسفانه چوکی نشینان آنوقت که هرگونه جنبشی را سرکوب میکردند و هیچگونه تنویر و تحول را نمی پذیرفتند بشدت از نمایش این درام جلو گیری کردند و با تهدید های فراوان محصلین آگاه و وطنپرست را مایوس ساختند.

امروز این نمایشنامه در برابر همه قرار گرفت و کسانی که آنرا دیدند، بسکف زدن های پر شور از آن استقبال کردند.

مبارزه کرده اند.

منافع کشور های استعماری در مقابل غنی مشرق زمین و سایر نقاط دنیا وقتی بخوبی برآورده میشود که مردمان آنها در چهل و پسر برده گرم زد و خورد های نا آگاهانه بین خود باشند، متأسفانه این پلان شوم استعمارگران مدتی در کشور ما عملی شد و با استفاده از تبلیغات خود و تاریکی اذهان عامه تخم نفاق را بین مردمان کشور ما پاشیدند و درین راه اجیران و معاش بگیران داخلی آنها را پروردن این تخم نفاق سرسختانه کوشیدند و لحظه ای خدمتگزاری را برای باداران خارجی خود فراموش نکردند، ولسی حقیقت همیشه پیروز است و ریا و تقشاهر نمیتواند دوام بیاورد، بالاخره هر کشوری راه نجات خود را جستجو میکند و عوامل بد بختی های خود را در کمینهای هر ملتی میتواند پیرمانانی داشته باشد و روشنفکران و وطنپرستی که بفکر علاج این درد ها و نا بسامانی ها بیفتند.

در کشور ما هم موج نوینی از روشنفکری در فضای پراژ ظلمت و تاریکی درخشیدن گرفت، جوانان وطنپرستان و اشخاص با درک و با درد برای تنویر اذهان عامه سر درگف گرفته به نبرد برخاستند، از طریق نوشته ها،

کشور عزیز و باستانی ما افغانستان که مهد تمدن های درخشانی بوده است فرهنگ غنی داشته و مردمان با احساس این سرزمین آثاری بوجود آورده اند که بیشتر آن روی احساس محبت به این خاک مقدس بوجود آمده است، این کشور کوهستانی سرزمین مردمانی است که بالهجه های متفاوت و اندک تفاوت هایی از نظر رسم و رواج برادر وار در کنار هم زیسته اند و احساس مشترکی آنها را با هم پیوند داده است این احساس مشترک عشق و علاقه بوطن شان بوده است، این احساس توانا بخصوص در مواقعی که وطن در معرض خطر قرار گرفته بخوبی هویدا شده است، دشمنان خاک با شگفتی و حیرت نگاه کرده اند و دیده اند که چگونه قبایل مختلف این سر زمین بخاطر یک هدف مشترک که عبارت از نجات وطن شان می باشد علیه دشمن مشترک خود به یکبار بر خاسته اند، در قرن نژده که کشور ما مورد تاخت و تاز قوای استعمارگر واقع شد تاجک، افغان، هزاره، ازبک، ترکمن، شیعه، سنی و بالاخره تمام عشایر و اقوام برادر وار به تود دشمن همت گماشته با قوی ترین نیروی استعماری دنیا



پیغله نصیبه حیدری



کبیر محصل زراعت در نقش سازو خوب درخشید

جان علي نوزاده نقش جوانی را خیلی
ماهرانه تمثيل می نمود.



عبد القادر واسعی و حبیب اصالتی
در صحنه از درام وحدت ملی.



نویسنده این نمایشنامه :

درام وحدت ملی را یکی از وطنپرستان و روشنفکران بادرک کشور پوهاند فضل‌دین پژواک نوشته اند. درام احساس عمیق نویسنده را درونجی را که او بخاطر ناسامانی ها و تفرقه ها می برده است بخوبی نشان میدهد. من سالها بعد از نوشته شدن این درام با نویسنده آشنا شدم با بهتراست بگویم افتخار شا گردی ویرا در پوهنخی حقوق و علو مسیاسی کابل حاصل نمود م. پژواک را دردی یافتیم با احساس، آگاه و متفکر. پژواک با وجود دیکه در سالهای اخیر نمیتوانست از نظر سن و سال جوان جلوه کند، از نظر همگامی با جنبش های روشن فکری، از نظر دردی که داشت از نظر جرات صراحت و شجاعتی که داشت، جوان و با نیرو جلوه میکرد و روشنفکران جوان با اعتماد خاصی ویرا در صف خود می پذیرفتند، دوستش داشتند و از تجربیاتش و آگاهی او استفاده میکردند. پژواک معلومات عمیقی در مورد تاریخ افغانستان دارد و زما نیکه بحیث استاد بتدریس اشتغال داشت میگوئید تا با برخورد مترقی و تشریح بدون ترس درهای حقیقت را در برابر شا گردانش بکشد.

وحدت ملی نمایش داده شد:

بعد از اینکه بنا علی اسم الله اسعداناسر پروگرام واسیستان ت. دایرکتور مقدمه ایرا فرات کرد. برده ها کنار رفت و تماشاگران در برابر صحنه اول قرار گرفتند، صحنه اول عبارت بود از کوچه ای که چند نفر نشسته و به قصه از آن ها و مزنگ، سادو گوش میدهند.

بنا علی کبیر محصل پوهنخی زراعت در نقش سادو خیلی موفق بود، این صحنه در عین حالیکه سخت گوینده بود شکل کمیدی هم داشت و تما شا گران را بسجده آورده بود، گفتار سادو از طرف دو شاگردش اخترجان و انور جان مردم تأیید میشد، بنامه سید اسراهم شفق و سید ابوالشاه مهرزاد از پوهنخی سیانس نقش های دوشاگرد سادو را ایفا میکردند که در نقش خود موفق بودند.

جان آقا خیر خواه محصل زور نالیزم در نقش درخشید و همچنان موفق ترین چهره این درام جان علی «نوزاده» محصل پوهنخی



کلمانی که این سهولگرد رد و بدل میکنند کمیدی است. کمیدی ای که آدم را بخنده می اندازد و در بالا این خنده ها یک عالم درد نهفته است.

شماره ۳۵

ادبیات که در نمایشنامه های رادیویی هم نقش هایی را بازی کرده است با محمد داؤد «دستگیر» محصل حقوق، و صاحب جان شکیب از پوهنخی ادبیات، نقش جوان های بیگاری را بازی میکنند که تیرگی اجتماع آنها را بطرف جرس و ولگردی کشانده است، آنها همه در نقش های خود موفق اند. عبد القادر واسعی و حبیب اصالتی محصلین زور نالیزم و پوهنخی در نقش

های سلیم و ممتاز بقدر کافی موفق هستند و آینده درخشانی دارند. درین درام عواملی که سیب جدایی مردم و تفرقه میان آنها میگردد بشدت تقبیح شده است. سایر محصلین که نقش هایی را بازی کرده اند عبارتند از: بقیه در صفحه ۶۱



د پهلوم انجنیر غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خویش گفت :

نگفتن و عمل کردن پسندیده تر است از



شباغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه

● پل بزرگی بالای دریای آمود در حصه بندر

حیرتان اعمار میشود

● پلان ۲۵ ساله کابل عملاً تطبیق میگردد

همو طنان عزیز ما مخفی نیست پر
خواهیم نمود .

اگر چنین وعده بی را دهم مثل
تعامل سابقه تلقی خواهد شد که
وعده و وعید ها بر طمطراق بروز
نامه ها نشر میشود و در عمل اثری
دیده نمیشود اما اگر وعده پیشرفت
کار و جلو گیری از استغاده جوئی
های نا جائز را از بیت المال بدهم
حقیقتی است که اشخاص اهل
بصیرت از خلال کار چند ماه و عزل
و نصب کار کنان وزارت فواید عامه
درک خواهند کرد .

من به این مقوله معتقدم که (نگفتن
و عمل کردن پسندیده تر است از

شباغلی غوث الدین فایق وزیر
فواید عامه در مقدمه نخستین
کنفرانس مطبوعاتی شان که در
تالار رادیو افغانستان دایر شده بود
خطاب به خبرنگاران رادیو ، باختر
آژانس و جراید گفتند :

روز نامه نگاران محترم .
نمیدانیم با شما از کدام ساحه
صحبت کنم .

آیا وعده دهم که من و رفقای همکارم
این همه فرو ریختگی ها و بهره کشی
های نامرد می را که برای سالها
ادامه داشت بزودی جبران خواهیم
کرد ؟

و خلا های را که از نظر همه

از طرف وزارت فواید عامه با
مو سسه ایکافی تماس گرفته شده
است برای دریافت مدارک مالی غرض
احداث هر چه زود تر شاهراه
مرکزی قسمت شاهراه بین المللی
محسوب میشود از طرف وزارت
فواید عامه در پرتو نظام جدید
جمهوریت تلاش ممکنه به خرج داده
خواهد شد .

سوال :

در قسمت احداث و اسفلت سړک
کاپیسا کابل از طریق عبدالله
برج نظر شما چیست . چه از مدت
چند سال به اینطرف امور ساختمانی
پل عبدالله برج اكمال شده و لسی
سړک آن ساخته نشده و مورد استفاده
قرار نگرفته است .

جواب :

برای احداث سړک کابل
کاپیسا از طریق منطقه باستانی
عبدالله برج و بگرام یکسلسله
سروی و مطالعه صورت گرفته است
طول این سړک از میدان هواپیما
بگرام الی بامیان و از هرات الی
چشت شریف اكمال گردیده در باره
اكمال امور ساختمانی قسمت وسطی آن

گفتن و عمل نکردن) .
امید وارم من و همکارانم بر هری
مدیرانه رئیس محترم دولت و با
نیروی کار همو طنان عزیز بتوانیم
عملاً خدماتی را به کشور عزیز خود
انجام دهیم .

البته رسیدن به همه امور و رفع
همه نابسامانی ها وقت میخواهد
بیائید من و رفقایم را همینقدر فرصت
دهید که عمل را بیشتر از گفتار

در معرض قضاوت مردم بگذاریم .
حالا حاضریم به پرسش های تان
پاسخ دهیم .

سوال :

در قسمت احداث و اسفلت سړک
هرات کابل از طریق ولایات مرکزی
وزارت فواید عامه چه پروگرام
دارد ؟

جواب :

سړک مرکزی و یا راه
مستقیم کابل - هرات از چند ی به
اینطرف تحت مطالعه دو است
افغانستان است .

پروژه نهایی دوجناح سړک مذکور
از کابل الی بامیان و از هرات الی
چشت شریف اكمال گردیده در باره
اكمال امور ساختمانی قسمت وسطی آن



وزیر فواید عامه با خبرنگاران



گفتن و عمل فکر دن

بحیث صدر اعظم کشور ایغای وظیفه می نمودند کار مقدّماتی پلان ۲۵ ساله نو سازی کابل به همکاری متخصصین افغانی و اتحاد شوروی آغاز گردید .

در مرحله اول یک گروپ صد نفری متخصصان رشته های مختلفه شهر سازی به کابل آمده و مدت سه سال ساحه مربوط شهر را به صورت علمی و دقیق از لحاظ وضع موجوده مسایل هیدرو لوژی توپو گرافی جیو لوژی امور اقتصادی و اجتماعی بعد از جمع آوری مواد لازم یکی مورد مطالعه قرار دادند .

از بزرگترین انستیتوت های شهر سازی اتحاد شوروی مدت مدیدی مساعی بخرچ داد و پلان عمومی ۲۵ ساله شهر سازی کابل را بصورت علمی و همه جانبه تهیه نمود . در اخیر سال ۱۳۴۳ این پلان جهت تطبیق به دولت افغانستان سپرده شد .

ولی در ده سال گذشته اشخاص استفاده جو منافع حیثت و آب روی کابل را باز یچه هوا و موس خود قرار دادند .

پلان ۲۵ ساله شهر کابل که به مصرف مساعی زیاد و در جمله کمک

و در مسیر این سړک ۲۰ جریب زمین ۱۵- باغ ۱۵- دوکان ۵- قلعہ واقع شده قیمت تخمینہ زمین باغ با دوکان و قلعہ پنج ملیون افغانی و مصرف سا ختمان آن شش ونیم ملیون افغانی را ایجاب میکند .

سوال :

در قسمت احداث یک پل روی دریای آمو در حصه بندر حیرتان که سروی مقدماتی آن قبلا صورت گرفته نظر شما چیست ؟

جواب :

یک سلسله سروی و مطالعه نهائی بمنظور احداث یک پل روی دریای آمو بین وزارت فواید عامه و موسسه تخنوا کسپو رت اتحاد شوروی صورت گرفته است متخصص هر دو کشور از مطالعات و سروی پل مذکور که در حصه بندر حیرتان اعمار خواهد شد راپور مفصلی ترتیب نموده اند که بعد از طی مراحل نهائی امور ساختمانی آن آغاز خواهد شد .

سوال :

لطفا در قسمت پلان (۲۵) ساله شهر کابل امور شهر سازی و خانه سازی امور آب رسانی و فعالیت های کانا لیز اسیون معلومات بدید .

جواب :

(۱۲) سال قبل به اثر توجه زعییم ملی ما که در آنوقت



وزیر فواید عامه از شاهراه کابل - گردیز دیدن می کند

بنا غلی فایق در حال بازدید یکی از پروژه ها

کشور ماست از آنجا نیکه در ساحه نزدیک بشهر طوریکه سروی شده است معادن و منابع بزرگ مواد خام صنعتی وجود ندارد و از جانبی منابع آبی روزمینی و زیر زمینی آن محدود است در کابل انکشاف صنایع بزرگ به استثنای صنایع خفیف خوراک و پوشاک موسسات کوچک صنعتی به منظور رفع نیاز مندی های شهر در نظر گرفته نشده است نظر به پلان ۲۵ ساله پایتخت کشور باید بحیث مرکز سیاسی و اداری علمی و فرهنگی تجارتی معاملاتی افغانستان آن طوریکه فعلا هست در نظر داشت موازین علمی تنظیم گردیده و انکشاف نماید .

پلان مطروحه ۲۵ ساله مسائل عمده ساختمانی را در بر میگیرد .

اول تامین مسکن :

هسته اصلی ساختمانی شهر کابل را باید ساختمانهای متنوع از لحاظ تناسب ارتفاع ایجاد میکرو راونها بوجود آورد حد متوسط پلندی تعمیرات مسکونین (۴) منزل طرح گردیده است .

دوم مسایل آب رسانی :

فعالیت های مربوط به آب رسانی از سالها قبل در کابل جریان دارد اگر چه تاحال سیستم واحد آب رسانی که تمام شهر کابل را در بر بگیرد بوجود نیامده است با آنهم وزارت فواید عامه تلاش می ورزد تا پروژه های آب رسانی را در مرکز و ولایات برای رفع ضرورت مردم عملی سازد .

بقیه در صفحه ۶۰

های بلاعوض کشور دوست مائحاد شوروی ترتیب گردیده بود عمدا و قصدا بدست فرا موشی سپرده شد .

و با اعمار ساختمان های متشنت و پراکنده بدون در نظر داشت اصول علمی شهر سازی و بدون توجه ودلسو زی در مسائل حفظ الصحه محیطی و سلامتی مردم با صرف یک مقدار عظیم سرمایه ملی پروژه هائی عملی گردید که شهر کابل را به مجموع دهات مبدل ساخت .

خو شبختانه با استقرار نظام نوین جمهوریت به این فعالیت های ضد ملی پایان داده شد .

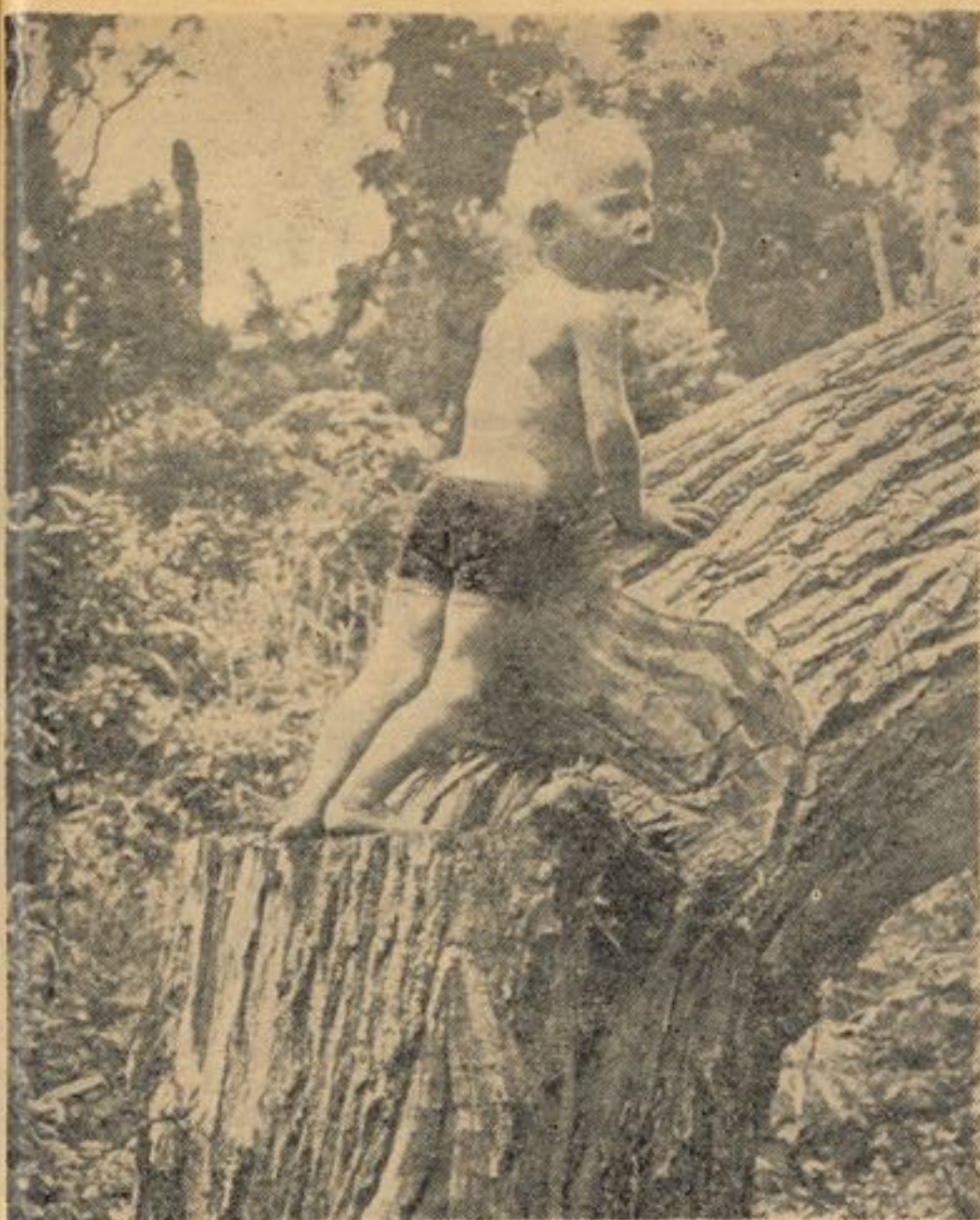
رهبر گرامی ما که به عمران و آبادی کشور علاقه خاصی دارند در کنار سایر تصامیم مترقی در راه آبادی کشور هدایت فرمودند تا پلان ۲۵ ساله شهر سازی کابل مورد تطبیق قرار گیرد .

فعلا یک هیئت با صلاحیت وزارت فواید عامه و بنا روالی کابل مشغول مطالعه است تا راه های عملی تطبیق آن پلان را بر رسی نموده و راپور کار خود را به مقامات مربوطه تقدیم نمایند .

پلان ۲۵ ساله کابل طوری ترتیب شده است که از یکطرف مرحله به مرحله نو سازی قسمت های کهنه شهر صورت بگیرد و از جانبی انکشاف شهر با ایجاد نواحی مسکونی عصری و مرفه امکان پذیر گردد .

درین پلان اصول علمی و جهات مختلف رشد و تکامل کابل در نظر گرفته شده است کابل پایتخت دولت جمهوری و شهر محبوب تمام مردم

پسر جنگل



انسانهای بدوی اصلا به قاشق ضرورتی احساس نمی‌کردند

کانسولو، يك دهكده كوچك واقع در پا را گوالی، جایی نیست كه انسان انتظار دیدن يك طفل مو طلایی را داشته باشد. باشندگان این دهكده را كه در نزدك سرحد برزیل موقعیت دارد، سرخ پوشان تشکیل میدهد. ولی چنین طفلی بنام ولفگنگ كه هنرك درین جااست.

پدر و مادر طفل "هر دو علمای بشر شناسی هستند و مشغول مطالعه زندگی يك قبیله هندی بنام «گوارانی» میباشند. ولفگنگ به عمر سه سالگی وارد این محل شد و

سه سال اول عمر خود را در ویانا ولندن سپری کرد. ولی وی بدون هیچ اشكالی زندگی نوش را آغا ز کرد و بزودی زبان گوارانی ها را فرا گرفت بطوریکه وی لسان اصلی اش، جرمنی را تقریباً فراموش کرد و گوارانی را از پدر و مادرش خوبتر صحبت میکند. وی كاملاً چون يك طفل هندی زندگی میکند. باید ن

عربان می دود، شب پره و پرنده ها را شكار میکند، بروی خاك میخوابد و غذای هندیها را بشوق می بلعد شبها را ولفگنگ چون اطفال دیگر قبیله، در كلبه ایكه از شاخه

تارزن موطلائی: ولفگنگ در محیط جنگل پاراگونی خود را كاملاً در منزل و ماوای خود حس میکند.

ها و گیاهای خشك پوشیده شده، نمی گذارد. گوارانی ها عقیده دارند سپری میکند. اطفال گوارانی از كه طفل بدنی «بالغ» به جو دمی آید تمام آزادیهای بر خور دارند و حرکات ایشان در ایام صباوت والدین هیچگاه بالای ایشان قیود آئینه ای از زندگانی آینده ایشان است



سلطان جنگل بیدار شو كه هنرك بمیدان جنگ برآمده است ژوندون



گرهنرك هنگام صحبت با اطفال دیگر قبیله در یکی از اطاقهایيكه سقف آن از شاخه ها و گیاه های خشك ساخته میشود.

ولفکنک نظر به اطفال دیگر زود تر بر آشفته میشود و با مارش بسا اطفال دیگر گفتگو و دعوی مینماید. در قسمت سامان بازی باز هم ولفکنک تا اندازه ای اروپا نسی باقی مانده چون گاه گاه بازی با ترا کتور های کوچک گدی های پلاستیکی و غیره را نسبت به بازی با سنگریزه و فلاخن ترجیح میدهند. ولفکنک بعضا با کامره و تیپ ریکارد در خود را مشغول ساخته، می خواهد آنها را باز و بسته نماید در حالیکه اطفال دیگر به چنین اشیا ابدا دست نمی زنند. ولی با این هم ذوق ولفکنک بالای اطفال دهکده هم تاثیر کرده چون

بعضا ایشان بمادر هایشان میگویند برایشان مجله های رنگه، موتر و ترا کتور و غیره خریداری نمایند مادر ولفکنک پیوسته در فکر سال آینده است که باید ایشان واپس به وینا، محل سکونت دائمی شان بروند و زندگی شان را در ایا رتمان دو پاره از سر بگیرند. وی کوشش دارد ولفکنک وینا و بازار تمان شانرا فرا موش نکند تا هنگام باز گشت خود را کاملا در محیط بیگانه احساس نکند. اما طفل سه ساله ای که به اطفال عریان دیگر در جنگل با تمام آزادی زندگی میکند حرف های مادرش را در مورد زندگی در شهر وینا چندان جدی نمیگیرد.



برگشت به مدنیت، که شاید گر هنبرگ و رفقایش دقایق را بامجله صرف کنند. یکی از آنها هم هنوز خواندن بلد نیست.



درین قسمت پاراگونی غذا بطریقی تهیه میشود که از طرز خوردنی در اروپا خیلی ها مغایرت دارد و کی گر هنبرگ چون اطفال دیگر اروپائی مشکل پسند نیست.



با موجودیت خاک نرم به راحت میتوان روی آن به بازی مشغول شد

اما باز هم ولفکنک را آزاد گذاشته اند. تا هر طوریکه دلش بخواهد وقت خود را بگذرانند ایشان از این که ولفکنک درین سن وسال به خود اعتماد پیدا کرده و تقریبا صاحب شخصیت شده خوش اند. ولفکنک تنها به چشمه که از محل بود و باش شان چند صد متر فاصله دارد رفته غسل می کند و یا آب میارد. گوارانی ها به مسایل حفظ لصحه نیز چندان توجه ندارند و اطفال به کرات مریض میشوند یکبار یک مریض میکروبی همه اطفال را به یک تبوع و سر دردی مبتلا ساخت ولی ولفکنک مانند اطفال دیگر دهکده از استراحت ابا ورزید، ولی پس از گرفتن یکمقدار انتی بیو تیک دو روز بعد کاملا صحت یاب شد.

ولفکنک هنوز هم تحت تاثیر روش های «غیر سالم» اروپائیست اطفال گوارانی به اشیا از نگاه استفاده از آن ارزش میدهند ولی ولفکنک داشتن و صاحب بودن را دوست دارد، مثلا اطفال دهکده برای فلاخن های شان از چسها تا شش پارچه سنگ نگه میدارند و دایما ازین سنگ ها کار میگیرند. ما درین قسمت هم عقیده نیستند،



پچيرو آگام

گوشه دیگری از تاریخ دین

نگارش : نظر محمد عزیزی

ساحه پچيرو آگام نظربه شکل جغرافیایی، رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی در وجیولوژیکی مثل هده است. رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی با نهایت زیبایی درین منطقه جلوه میکند.

صورت ظاهری آبد :

۱- يك ستوپه مرکزی در داخل محوطه معبد وجود داشت که قسمت ۳ بر ۴ حصه آن تخریب و یا دل آن پاره شده است. و در قسمت شرقی آن به امتداد سطح خارجی ستوپه مرکزی بصورت موازی دو زوا یا دوستوپه که به قسم نوش ظاهر شده معلوم میگردد. ۲- سطح خارجی آن بدون روآنها

بوده و توسط ستون های چسپیده بدیوار به دیواره بخش تقسیم شده است.

۳- موادیکه در ستوپه ها و تزئینات مهندسی بکار رفته مشتمل از سنگ برچال، سنگ دریائی، کوهی و ستوک خام است.

کاوش نمبر (۳) تپه پستی نمبر (۱) :

این کاوش در وسط عرض تپه

مذکور در سمت غربی در کلاس دومی صورت گرفته است. از کاوش غیر قانونی کاوشگران این نقطه قابل دقت است قرار نظریه بناغلی دوکتور طرزی باستانشناس جوان افغانی ممکن در حصه کمی از محوطه و بهار یا يك حجره یا صحن خارجی بوده باشد. کاوش غیر مجازی که بوقوع پیوسته داخل دیوار و تهداب آن از بین رفته و اقشار سرخ مائل به گل سرشویی و گل سبز دانه دار که معمولا پلاستر دومی و اولی دیوارهای بخشهائی میباشد واضح و هویدا گردیده است.

کاوش از مقابل به شکل پروفیل کار شده و یگانه علت از بین رفتن قسمت از دیوار و تهداب همین رویه بوده است.

تپه پستی (ب) و (ج) :

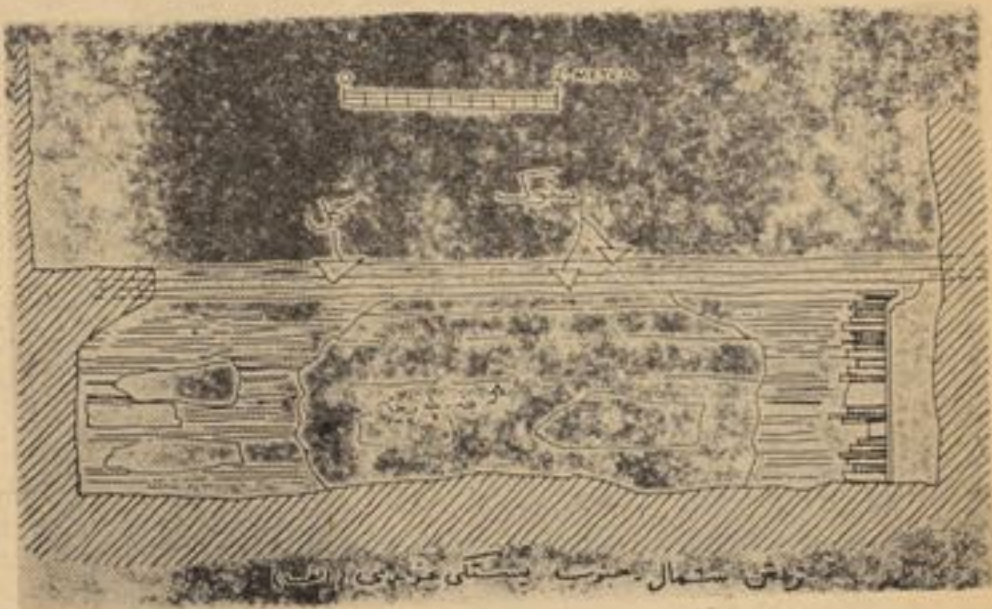
این تپه در سمت غربی تپه پستی الف متصل بهم قرار دارند. موقعیت این تپه با پستی الف موئید يك ارتباط نزدیک بین دو معبد عمومی را توسط يك راهروی توضیح و توجیه مینماید.

ارتفاع این تپه از پائین سطح اصلی زمین در حدود ۷۰-۸۰ متر تخمین شده است. وضع توپوگرافی این تپه را میتوان به سه کلاس تعیین و تقسیم نمود. چنانچه نظر به خصوصیات طبیعی طولا از سمت شمال به جنوب قرار گرفته و به نقطه

مهم نظارت بین ساثر تپه های پائینتر ر کم ارتفاع شده میتواند. از مطالعه هیات سروی و تحقیق حوزه پچيرو آگام این طور استنباط شده که دو نقطه ساختمانی یا معبد با يك دهلیز یا راهرو (کوریدور) ممکن در قسمت این تپه را با هم ارتباط کامل بدهد. چنانچه تپه پستی (ج) مرتفع ترین حصه این سلسله های متصل بهم است و میتوان گفت که شاید معبد بزرگ و یا ستوپه در انتهای سمت جنوبی این تپه موجود باشد که از تباط استر تیزکی و سوق الجیشی اش نمایانگر سائر محلات و عمران است معابد بودائی در دورادور آن ممکن شده بتواند.

کاوش تپه کوچک انخر کتخ در منطقه پچیر :

این تپه در سمت شمال غرب تپه الف، ب، ج سلسله های متصل بهم پستی قرار دارد به سمت شرقی تپه مذکور دریاچه کم عرض وجود دارد که از دامنه های سپین غر سرچشمه میگردد و بادیای پچیر بالا (علیا) یکجا میشود قرار دارد. در سمت جنوبی این تپه تپه دیگری است نسبتا بزرگ - ولی این تپه محل قبور مردگان اهالی پچیر قرار گرفته و تاجائیکه هیات به مطالعه آن پرداخته است. دارای کلاس های وسیع بوده که محوطه آنرا میتوان نیز تا حصص تپه انخر کتخ و شیله دریای متذکره رساند و از جمله تپه های میزه ایست که فعلا در باز داشت علمی نمیتوان صورت عمل کاوش های علمی اרכیالوجی را بدان تطبیق نمود.



شده افغانستان باستان



تپه های که درجوار خانه های شاه وزیر و باول قرار دارند :

تپه همجوار خانه باول واقع در پچیر سفلی :

این تپه تقریباً بیضوی بوده و در سمت شمال شرق تپه های پستکی الف - ب - ج قرار دارد و تقریباً در وسط قریه و در غرب دریای پچیر موقعیت احراز نموده است .

تپه همجوار خانه شاه وزیر واقع پچیر سفلی :

این تپه در شمال تپه فوق الذکر قرار گرفته و بصورت تقریباً بیضوی شکل افتاده است در این تپه نیز در سمت جنوبی آن کاوش غیرقانونی صورت گرفته و تقریباً در ۲۰۰ متره حصه این کاوش علائم تپه‌ها، دیوارها پخته‌ای و آثار ذغال به مشاهده رسیده و میتوان نیز در این تپه بصورت علمی کاوش نمود. زیرا

صورت ساختمان :

در این تپه بصورت معمول مانند سائر ستوپه‌های زینه ستوپه مرکزی بطرف شمال بوده و در اطراف بسا ستوپه های دیگر بصورت ویران و از هم پاشیده به نظر رسا نیده میتوانیم چون عموماً قسمت های فوقانی این ستوپه ها تخریب شده آثاری از آن باقی نیست تا تشکیل یافورم آنرا مشابه به آبدات هده و یا سائر تپه ها نمائیم .

موادیکه در این تپه کار شده عبارت از ستوپه تقریباً زرد و پخته ، سنگ پرچال و سنگ های کوهی بوده و در بعضی از قسمت های طبقه دوم آثار و تخته های سنگ اهنکی سفید ناپخته بکار رفته که شاید طبقه دومی مدور باشد .

معمولاً ستوپه ها دارای رواق ها و پایه های چسبیده بدیوار داشت .

که در اوچه اول منحیت قسمت دومی کلاس تپه بوده ولی بعدها توسط زارعین و اهالی قریه مذکور نیز هموار شده است .

۳- حصه بالائی تپه نیز طولاً از سمت جنوب به شمال افتاده است بیضوی بوده و کاوشگران غیر مجاز نیز در این تپه به کاوش های بیرحمانه خود نیز ادامه داده اند .

ستوپه غونئی :

این تپه در شمال غرب و په غونئی و در سمت شمال شرقی زمین های زراعتی و تپه های متذکره پچیر سفلی قرار دارد مانند دیگر تپه ها نظر به شکل خود طولاً از سمت شمال به جنوب و ارتفاع آن از سطح زمین های زراعتی در حدود ۸۰ متر میباشد .

بقیه در صفحه ۵۵

صفحه ۱۵

مانند سائر تپه ها تاجائیکه هیات موظف سروی خود را بعمل آوردند این تپه قابل حفريات بوده و شاید نتیجه خوبی علمی و تاریخی را ارائه نماید .

و په غونئی :

تپه و په غونئی در موازی طرف راست مسیر راهرو عمومی اهالی پچیر و در حدود ۵۰۰ متری شمال شرقی تپه های پستکی و حرمت خیل و قریه پچیر قرار دارد . ساختمان این تپه به سه بخش عمده تقسیم شده است .

۱- حصه پائین تپه به سمت جنوبی به شکل يك میدان تشکل نموده که دهاقین آنجا جهت خرمن کنند م آنرا برای خود شان درست نموده اند .

۲- حصه دومی بالائی این تپه نیز هموار بوده و احتمال قوی میرود



عکاسی : محمد ناصر احمدی

پاول گیتی در کجاست



* يك مادر بیچاره يك پسر بلا تکلیف و يك معمای ۴۰ میلیون مارک از تاریخ ۱۰ جون به اینطرف نواسه تر و تمند ترین مرد جهان بد و ن آنکه اثری از وی بدست آید ناپدید شده است .

* به احتمال قوی ربا ینده پسر جوان انتظار دریافت مبلغ زیاد پول را دارد

* آیا پاول گیتی واقعا در چنگ جنایت کاران افتیده است ؟

اشك از چشمای گایل گیتی مادر پاول میریزد و میگوید : انشا الله به او آسیبی نخواهد رسید . مادر درد رسیده حین يك کنفرانس مطبوعاتی در روم در حالیکه سوکیل مدا فعش در پهلوی او نشسته باید برای نجات فرزندش ۴۰ میلیون مارک پیر دا زد

اما این مبلغ را از کجا بدست می آورد ؟ عروس تر و تمند ترین مرد جهان چیزی در بساط ندارد . و چندی قبل می بایست از منزلی که به کر ایه

گرفته بود کوچ کند زیرا توان پرداخت کرایه آنرا نداشت .

* تمام موضوع بر سر او دور می زند . پاول گیتی سوم ، گایل گیتی فرزند ۱۷ ساله اش را می ستاید که در دو سال اخیر به تنهایی توانسته زندگی اشرا پیش ببرد و میگوید : (يك جوان سر بر او منظم) اما این جوان سر براه گاهکامی چرس میکشد مخدرات شدید استعمال می کند و در تظاهرات حصه می گیرد .

پولیس حتی معتقد است که پاول گیتی ، با سازمان مافیای سیسل نیز رابطه دارد . اینکه آیا پاول يك قربانی این باند شده یا موضوع اختطاف را برای این به کمک دگران چیده تا از پدر کلان پولدار خود پول بیرون بکشد هنوز روشن نشده است مارتینا ساخر با خواهر دوگنکی اش جورا که در ماه های اخیر با پول گیتی یکجا زندگی میکرد می گوید : من مطمئنم که پاول

خواهرهای دو گانگی مارتینا ساخر و جورا که پیش از اختطاف پاول با او یکجا زند می میکردند

را اختطاف کرده اند ، دعوت ها حاضر بود و لزومی نه داشت که همیشه در پارتی های او خودش تمام این جریان را شرکت کند تا دختران جوان سهم داشته باشند چنانچه در تصویر پاول جوان همیشه برای پذیرفتن آئین می بینید (پاول از طرز



پاول گیتی سوم (نفر دوم از سمت چپ) در میان رفقایش ژوندون



پاول گیتی سوم تنها در کارگاه نقاشی اش که به سبك روم قدیم آراسته شده دیده میشود . او معشوقه هایش را هم در همینجا می پذیرد



اشك از چشمهای گایل گیتی مادر
پاول می‌ریزد و میگوید: انشا الله
آسیمی به او نخواهد رسید

حیات می‌باشد، آن مرد از سوی
دگرلین تیلگون اینطور جواب داده
اگر شما اثباتی می‌خواهید که پسر
شما واقعا در چنگ ما افتیده است
ما حاضریم يك شست ورا بریده
طور نمونه و بمنظور اطمینان خاطر
تان بفرستیم.

اما مادر پاول تا امروز شست بریده
فرزندش را دریافت نداشته است.
در عوض يك نامه پسرش را
گرفته که در آن نوشته است
بپاس محبتی که بمن داده‌اید محبتی
که مادر را به فرزندش مربوط می
سازد خواهش می‌کنم از تلاش
برای پیدا کردن من دست‌نبر دارید
اختطاف من يك شوخی نیست من
در چنگ يك عده اشخاص پیر حم
وزیرا خوار افتیده ام آنها حاضر
هستند مرا بکشند لطفاً به آنها برای
نجات من پول بدهید مبلغی را که
آنها مطالبه دارند به گایل اطلاع
داده‌اند: اختطاف کنندگان در حدود
۴۰ میلیون مارك میخواهند.

اما اینکه گایل گیتی این ۴۰
میلیون مارك را از کجا بدست
خواهد آورد، هنوز مجهول مانده
است؟ زیرا عروس پاول گیتی
میلیارد دارنده کمپانی تیل چندانی
از لحاظ مالی وضع مساعدی ندارد.

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۱۷

نشود که سیل دالر سرازیر خواهد
شد نه بهیچوجه! من باید پولی را
که به آن ضرورت دارم به زحمت
بازو به کف آورم من نقاشی می
کنم زنجیر و حلقه انگشتر می
سازم یا خیاطی میکنم و اگر این
کارها کفاف ما بختاجم را ننماید
ناچارم به کار دیگری بیندیشم پاول
متعاقب بر گزاری این نمایشگاه در
روم مفقود الاثر گردید و تا امروز
کسی نمیداند او زنده است یا مرده
افواهاست مختلفی پس از ۱۰ جو لای
که تاریخ غیبت از بشمار می‌رود



پاول گیتی دوم پدر پاول با همسر دوم و دو طفلش در یکی از خیابانهای
روم در يك مظاهره ضد جنگ ویتنام سهم گرفته میگوید حاضر است
برای نجات فرزندش يك قسمت پول مطالبه شده را بپردازد

چپ نفر دوم) این جو ان که پیش
از وقت به سن بلوغ پا گذاشته
بادوستان سیاه پوست خود در کار
گاه نقاشی اش سرگرم میباشد
این تصور درست چند روز پیش
از غایب شدن پاول بر داشته شده
گیتی جوان موها یسرا کوتاه کرده
میگفت: حالا که هر مامور مالیات
موهای سر شما دراز می‌گذارد،
دیگر گذاشتن موی نه لطفی دارد و
نه جلب توجه می‌کند پاول گیتی



پاول اول پدر کلان ثروتمند پاول
سوم میگوید:

تنها در کارگاه نقاشی اش که
بسیک رومی اراسته است دیده می
شود او درین کارگاه نقاشی میکرد
و با ساختن مجسمه های پول در
آورده امرار حیات مینمود و علاوه
در همین اتاق آشنایان و معشوقه
های خود را می‌دید و پاول باب
داندان دختران جوان بود.

پاول گیتی سوم در کجا است؟

پاول گیتی ۱۷ ساله و قتی
نمایشگاه آثار نقاشی خود را افتتاح
می‌کرد ضمن ایراد بیانیهای در برابر
خبر نگاران گفت: (اکثر مردم
را عقیده بر اینست که پدر کلانم
پولدار به سادگی پشت من باد
خواهد کرد اما این حرفها درست
نیست پدر کلانم که میلیاردها ثروتش
را بوجه جالبی گرد می‌آورد سعی
بر افزایش مقدار آن میکند هیچگاه
حاضر نیست که حتی يك پولش را
خرج من بکند و اگر گاهی هم مادرم
سر بکس پولش را باز کند تصور

شماره ۳۵

عوامل اعتیاد سگرت و شخصیت های متنوع آن

بالاخره محقق مذکور در اصطلاح «اندیشه باخارج از جهان خود» را برای معتادان سگرت و «اندیشه با جهان خود» را برای آنهایکه معتاد به سگرت نیستند بکار می برد که هر دو اصطلاح به اساس يك اصل یو لویکی استوار است.

ریچارد کان میگوید دلایل کافی وجود دارد که قبول کنیم اعتیاد به سگرت در نزد معتادان اشخاص يك مصروفیت است که به آن زندگی را گوارتر و بهتر احساس میکنند.

ریچارد در اخیر نتیجه میگیرد که عقاید و طرز تفکر متنوع اشخاص است که نیاز اودار به کشیدن سگرت میسازد. بنابراین تدوین يك پروگرام آموزشی برای جلوگیری از سگرت که موفق به خواست همه معتادان باشد از پروبلم های عمده علمی امروزی بحساب می آید. و اما مجادله علیه سگرت از راه های دیگر مانند برداشتن اعلانات آن از روی بازار و دود و نشر خطرات ناشی از سگرت در پشت قطعی های آن که اخیرا در انگلستان، کانادا، ایرلند، جاپان، سیرو، و اضلاع متحده مروج است نیز میسر میباشد. همچنان براه انداختن تحقیقات برای پیدا کردن ماده ای که با تنباکو تصویف شود نیز برای جلوگیری از استعمال تنباکو، در کشور های جاپان، انگلستان و اضلاع متحده جریان دارد.

هیجانی است که معتاد آن بدینوسیله اندوه خود را تنقیص میدهد.

۱۱- سگرت برای تمرکز افکار: این گروه معتادان سگرت را يك عامل تمرکز افکار تلقی کرده و قسما از اثر سوء آن آگاهی دارند.

قرار تحقیقات این محقق اشخاص معتاد به سگرت در مسائل مختلف زندگی خویشان را در معرض آوار پیچیده و عوامل ناراحت کننده قرار داده و اقداماتی را در يك موضوع ترجیح میدهند. در حالیکه آنهایکه معتاد به سگرت نیستند اکثرا تمایل به سادگی و تعمق موضوع، نظم و کنترل داشته و از نیروود اکثر مسائل حیاتی موق اند.

معتادان سگرت در ماحول خود به سادگی تسلیم فشار های روحی، تشویش و ناراحتی های میشوند که در ابتدا ممکن است در مقابل این تحریکات تحمل نشان بد هند، ولی در نهایت يك حالت رخوتناك به آنها دست میدهد. بنابر تحقیقات این محقق همین اضطراب است که به سادگی آنها در معرض چنین تحریکات قرار میدهد. در حالیکه آنها که معتاد به سگرت نیستند به يك زندگی ساده و منسجم تمایل داشته و آزاد از قید تسلیم به ناراحتی اند.



شاید برای از بین بردن تاسرائش سگرت می کشند.

برملاشدن هدایای انتخاباتی نکسن

گردد یسده است کمپنی صنایع معدنی میسونتا اعتراف به هدیه سه سوسه هزار دالر نموده و به مبلغ سه هزار دالر جریمه نقدی محکوم و همچنان رئیس آن کمپنی و آمر اداری آن هری هلتر با تمام جرم حنجه ازین ناحیه، به تادیه مبلغ پنجاه دالر جریمه محکوم شده همچنان دورنیک رئیس هیات مدیره شرکت گودیر تابر به تادیه مبلغ یکپنجاه دالر جریمه نقدی محکوم شده است.

بقرار اظهار مدعی العموم، کاکس، رئیس بود امریکن ایر لاینز که چارج سبتر نام دارد، بخاطر آمادگی داوطلبانه اش برای اعتراف باین جرم و پرده برداشتن از روی حقایق راجع به سهم هدیه شرکت مربوطه از جزای پرداخت جریمه معاف شده است. بصورت مجموعی (۷) شرکت راجع به سهم شان در پرداخت هدیه جهت مساعدت بخاطر انتخاب مجدد نکسن، اعتراف نموده و گمشته انتخاباتی نکسن در حدود نود هزار دالر از جمله این هدایا تاکنون مسترد نموده است. بتاريخ (۱۹) اکتوبر شرکت فرست انتروستیک متیابولیس و رئیس آن (اواندریس) بجرم مساعدت مبلغ ده هزار دالر به سازمان انتخاباتی همفری و نکسن اعتراف نموده است.

باساس قانون اساسی فدرال تنها افراد میتوانند در مصارف انتخاباتی سهم بگیرند، نه کور پوریشن ها و اتحادیه های کاری. شرکت های متهم اعتراف نموده اند که مبالغ تادیه شده که از بودجه شرکت هایشان پرداخته شده بود، همه بنام سهم منفرد اداره چیان آن شرکت ها، مساعدت شده است. قرار معلوم مدعی العموم کاکس درصدد است تا یکجمله از شرکت های دیگر رانیز با ارتباط جرم مساعدت غیر قانونی بامور انتخاباتی نکسن و سایرین، تعقیب نماید.

باساس اعلامیه مدعی العموم - آرکی باله کاکس - سه شرکت بزرگ و دوفرازروسی هیات مدیره آنها که در انتخابات سال گذشته بمنظور انتخاب مجدد نکسن، مبالغی اذرائی شرکت های مربوطشانرا صرف نموده و مساعدت غیر قانونی نموده بودند، مجرم شناخته شده اند.

بر علاوه يك شرکت دیگر باولیس آن نیز، روی این ملحوظه که به همفری و مسکی، کاندیدان ریاست جمهوری در انتخابات مساعدت مالی و غیر قانونی نموده، تحت تعقیب قرار گرفته محکوم گردیده اند.



کاکس

اتهامات مشابه، علیه یکجمله شرکت های دیگر و مدیران آنها وارد گردیده است. شرکت هایی که با اتهامات وارده بتاريخ ۱۷ اکتوبر اعتراف نموده اند عبارتند از:

کمپنی گودیر تابر که پرداخت هدیه ای (۴۰۰۰۰) دالر را اعتراف و به مبلغ پنجپنجاه دالر جریمه نقدی محکوم شده است. شرکت امریکن ایرلاینز که پرداخت هدیه بمبلغ پنجاه و پنجپنجاه دالر را اعتراف کرده و به جریمه مبلغ پنجپنجاه دالر محکوم شده است.

۳- برای تنقیص تا تر: این اشخاص سگرت را در يك حالت تائر و یا برای تنقیص تائر میکشند.

۴- برای تبدیل خاطر از يك موضوع: احساس این تمایل تاهنوز واضح نگردیده اما يك وصف خود آگاه در محتوی آن قابل بر رسی است. آمادگی و پذیرش جسمی و تاثیر سگرت بالای جسم، يك اصل عمده این فکتور است. بالاخره در محتوی این عامل چیز است که از کشیدن سگرت برای دور ساختن فکر خود از يك موضوع ناراحت کننده استفاده میکنند.

۵- عادت به ناگواری: این گروه از اشخاص برای این سگرت می کشند که خوشی موجوده را معلوم بسازند و با يك حالت تائر از خود ایجاد نمایند.

۶- عادت به عمل مکرر: محتویات این عامل عبارت از اقدام مکرر به عمل کشیدن سگرت است در حالیکه معتاد آن از عمل قبلی خود آگاهی ندارد یعنی نمیداند که چند لحظه قبل سگرت اولی را در خاکستر دانی انداخته است.

۷- سگرت برای تحریک: بنابر اشخاص سگرت را برای تحریک نمودن خود در يك موضوع میکشند.

۸- ارتباط سگرت با حالت دماغی: محتویات این عامل میرساند که تفکر شخصی احتیاج اودا به سگرت ارائه میکند و شخصی مذکور قسما از عمل سگرت آگاه و تاثیر آنرا میداند.

۹- لذت های حسی و حرکی: محتوی این عامل عبارت از لذتی است که شخص از کشیدن سگرت ببالغاصه در موقع مراسم رسمی و یا بعد از استماع يك بیانیه احساس میکند.

۱۰- سگرت در حالت هیجانی: محتویات این عامل از کشیدن سگرت در حالات

در سال های اخیر خطرات ناشی از استعمال سگرت مورد علاقه و دلچسپی تمام جهانیان قرار گرفته است. از آنجا یک تیرک این اعتیاد، بوجود آگاهی از خطرات آن، يك مشکل عمده برای معتادان آن است، بنابر آن این نقطه که چه عواملی زمینه را برای اعتیاد سگرت و دوام آن مساعد میگرداند مورد تحقیق روان شناسان قرار گرفته است.

علمای مختلف درین مورد تحقیقات و نظریه داده اند که تازه ترین معلومات درین اواخر توسط ریچارد دبلو کان ارائه گردیده است: قرار نظریه این محقق آنها یک اعتیاد به سگرت دارند گروهی مشخص را تشکیل نداده اند.

بنابر آن سرحد مشخصی که سگرت کش هارا از آنها یک اعتیاد به سگرت ندارند جدا کند، قابل دریافت نیست.

آنچه که درین مورد ضروری است، عبارت از مطالعه آن بخش شخصیت است که در کنترل و تنظیم عادت رول ارزنده داشته و البته قسمت متباقی آن قسما خالی از فایده نیست.

تحقیقاتی که این محقق بالای گروه از معتادان سگرت انجام داده علت اعتیاد را در نزد ایشان بصورت خلاصه در یازده فکتور ذیل ارائه کرده است.

۱- برای اعتیاد: اگر چه این کلمه اصطلاحاً به تمام معتادان سگرت مسمی میشود اما در اینجا معنی مشخص داشته و به آن گروه از معتادان سگرت مربوط میشود که يك آرزوی مشتاقانه و نا پایدار به کشیدن سگرت داشته، با وجود اجساد ناگواری آن تمایل باین خواست دارند.

۲- برای تزئید مسرت: این گروه اشخاص در يك حالت مسرت بخش سگرت را خیلی گوارا پنداشته و زمانی سگرت میکشند که تازه در يك شرایط شغف آور قدم میگذارند.



میل ها نیک ستاره فلما
(خانه دوزخ) و «مسکوریو» که
اکنون در سینما های اروپا به
نمایش گذاشته شده است ،
زیبایی را در ساده می یافته است
وی از آن دو شیر گانی است که
در خریده راسوداخ نموده به
مردن بیاو یزد بازهزیبا و دلکش
بنظر می رسد .
پیغله هانیک میگوید :
صحبت ، حرکت نحوه نشست و برخاست
نظر به زیو رولیا س در
بولازنده جلوه دادن یک دو شیزه
نقش مهم تر دارد .

پا عشق بسوی امریکا رفت

● جین شرپتن ما ز کنی که در مدت کم پول

فراوان و شهرت بی پایان کسب کرده است .



جین شو میتن یکی از زیبا ترین مانکن های انگلیسی است که اخیراً از امریکا بکشور شس باز گشته است .

این زن زیبا و خوش اندام که موهای صاف و چشمان قشنگ دارد در امریکا بحیث مودل کار میکرد ، در بیست سال اخیر شاید او از جمله مانکن هایی باشد که بیشتر از دیگران از او عکس بر داشته شده است .

زیبایی خیره کننده این زن لباس ها را چند برابر قشنگ تر جلوه میدهد ، از همین سبب او توانست در مدت کمی پول فراوان



مسافرت کرد .

میگوید .

در مدتی که در کنار مرد دلخواه خود بود با علاقه در نمایشات مختلفی که بخاطر مود در امریکا بر گزار میشود شرکت میکرد و پول فراوانی از این راه بدست آورد .

مناسفانه این عشق بسر دی گرائید و يك سال قبل آندو از همدیگر جدا شدند و جین شر میتن تنها به انگلستان باز گشت و در خانه مجللی که تازه خریده زندگی میکند او فعلاً از مانکن بودن دست کشیده زندگی جدی خود را از سر گرفته است .

با وجودیکه این شغل ثروت زیادی نصیب او گردانیده است دیگر میل ندارد بکارش ادامه دهد ، او وقت زیادی باقی است .

تولی تنهای برگشت



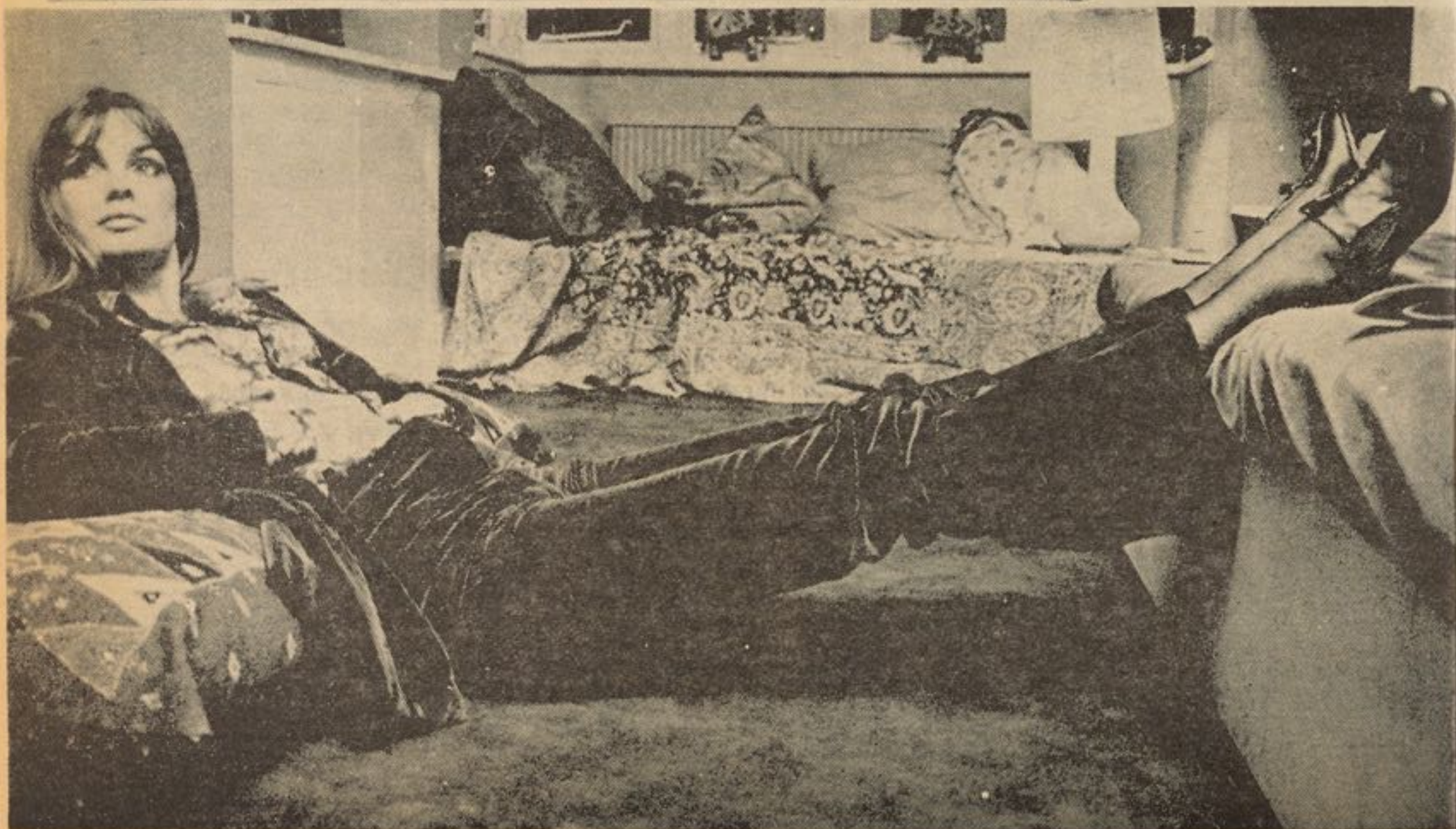
او از اقامت خود در امریکا
خاطرات خوشی دارد ولی میخواهد
سرگرمی های جالبی برای خود
مبیا کند و تنهای خود را بدین
وسیله جبران نماید .

هنوز هم خبر نگاران گاهگذاهی
مزاحم او میشوند و میخواهند به
شکلی از اشکال عکس او را نشر
کنند او در جواب یکی از روزنامه
نگاران گفته است :

از پنج سال به اینطرف عکس
های من در روزنامه و مجلات نشر
بقیه در صفحه ۵۶



جین شرمپتن حالا ازمانکن بودن
صرفنظر کرده به استراحت میپردازد.





ترجمه صدیق رهجو

● لندسیر چاپ آثار هنری را انقلابی ساخته
و آنرا هرچه بیشتر در خدمت عامه مردم
قرار داد
● لندسیر در سن یازده سالگی، نشان (بشقاب
نقره) انجمن هنری را بدست آورد

لندسیر نقاش

گروار سازی امتیاز اختراع به مبلغ
۲۰۰۰ پوند به همراه آورد. و تا
سال ۱۸۷۵ بیش از ۴۳ اثر هنری
معروفش بچاپ رسید.

ادوین فرزند ارشد يك خانواده
هنرمند بود که در رنگسای لندن
زمانیکه دهه های آخر جنگ های
نابلیونی، انقلاب کبیر فرانسه را
در يك وضع بحرانی هرج و مرج قرار
داده بود و آثار آن به صورت چاره
ناپذیر بر جامعه انگلیس اثر میگذارد
حیات بسر میبرد. این اثر پذیری
بیشتر در بخش هنرمندان، نقاشان
و نویسندگان به صورت مکتب
نیوکلاسیسم که بنیان گذار آن لومی
داوید با احساسات آزادی خواهی آن
محسوس است. این احساس تازه
بروح جوان و اثر پذیر لندسیر نشانه
گذارد. او در سن یازده سالگی نشان
«بشقاب نقره» انجمن هنری را
با کشیدن در اسب بدست آورد.
بزودی این آثار همتراز آثار بزرگ
نقد شد. و بخصوص با آثار نقاش
معروف آن زمان میللیاس. بعد پدرش
اورا نزد پنجم برای تقلید از آثار
رافایل فرستاد. در این زمان آثار
اورنگ طنز آمیز دارد با وجودیکه
در آن زمان شیوه آموزش خیلی خشک
و با انضباط در مکاتب هنری دنبال
می شد.

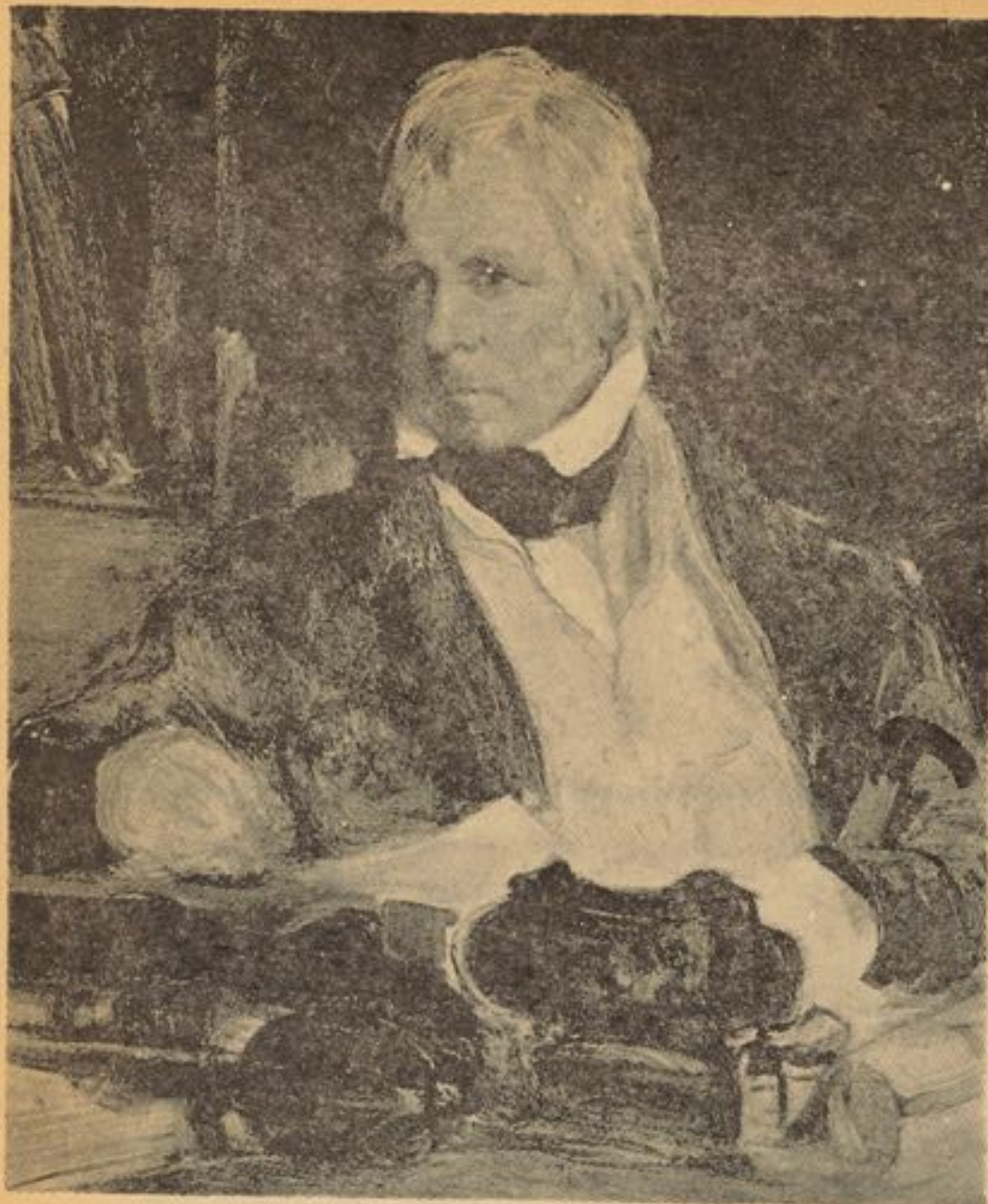
اولین پیروزی از نگاه مردم در
سال ۱۸۱۸ با کشیدن تابلو سنگ
های جنگی بمیان آمد. در این اثر
دو سنگ بعد از يك جنگ طولانی
خسته کننده در حالیکه خون از سر
و روی شان می ریزد و از شدت تقلا
حتی چارچوب تابلو را درهم ریخته

ماه جاری يك قرن از مرگ این
نقاش سترگ می گذرد ولی آثار
جاریندان او در طول سده های دراز
همچنان زنده خواهد ماند.

او انقلاب و تحول عمیقی را
در هنر گروار سازی (کلمه انگراور
فرانسوی بوده و بر معنی کندن حروف
و اشکال بر سطح يك شی می دهد
و این هنر در چاپ تحول بزرگی را
پدید آورد.) بمیان آورد و با آن
حفظ آثار بزرگ نقاشی را ممکن
ساخت.

صد سال قبل در همین ماه یعنی
روز اول اکتوبر سال ۱۸۷۳ بعد از
يك مرخصی متناوب دماغی، یکی از
نخبگان و سر دمداران هنر «عصر
طلایی و کتوری» ادوین لندسیر در
مارلیبون در کارگاه نقاشی اش پس
۷۱ سالگی چشم از جهان بست.
محبوبیت مردم پسندی او بخاطری
بود که سه معیار هنری انگلیس را
به هم پیوند زده بود: حفظ میراث
هنری سنتی و وارده گزینش جریان
رومانتیسیم در جوانی اش که از
فرانسه بعاریت گرفته بود و خلق
پدیده جدید هنر گروار در چاپ، که
خانواده دوین آنرا در طول مدت
دراز زندگی هنری شان رشد و تکامل
داده بودند.

چاپ هنر را انقلابی ساخته و آنرا
هرچه بیشتر در خدمت عامه مردم
قرار داد. و به این ترتیب خلا ژرف
و عمیقی که بین هنرمند و مردم موجود
بوده از سر راه برداشت دو سال بعد از
مرگ لندسیر اختراع او در هنر



اند، دیده می شود. و با آن لطیف ترین احساس دراماتیک بازگو شده است این تابلو در مطبوعات آن زمان غوغایی برپا کرد. او بعد از آن پله های شهرت را یکی دنبال دیگر زیر پا گذارد. اثر دیگر او در سال ۱۸۲۴ بنام «پنجه پشک» شهرت دیگری برایش همراه آورد.

او با قدرت سحر آفرینش، در خلق نمایش جلد و موی حیوانات و با انتخاب سایه روشن برای نمایش قدرت حیوانات درون تابلویش، بیداد می کرد.

در سال ۱۸۲۴ استودیوی درسنت جان وود باز نموده و دنبال آن بسفر های طولانی اش در سطوح مرتفع سکاتلند، کشوری که مسیر زندگی اش را دگرگون نموده دست یازید.

اشهردهی

رسم خواهر زاده ملکه را می کشد با موپهای جر و کرتی پوست به او کاملاً شکل شادی می بخشد.

طی مدت کوتاهی لندسیر در حوضه هنرمندان و انجمن های ادبی لندن راه یافت او در این حلقه باشکست بزرگ عشقی مواجه شد که حاصل آن پناه بردن به الکحل و خرابی نظم دماغی اش شد.

در دهه های ۳۰ قرن ۱۹ لندسیر به ذروه شهرت و محبوبیت هنری رسید. او به عضویت اکادمی نقاشان به سن ۲۴ سالگی پذیرفته بستی که تا آن زمان هیچکس عضو اکادمی نشده بود. او تمام کار های نقاشی اش را بدون همکار، خودش انجام میداد. هر خزان به سطوح مرتفع سکاتلند سفر می کرد و هنگام برگشت با خود مناظر زیبای به همراه می آورد. او با گویا ترین زبان طبیعت را بروی پرده نقاشی جان می بخشد. او در سال ۱۸۳۹ به درستش از رون از مناظر زیبا و طبیعت سحر آفرین سخن می زند.

در سال ۱۸۵۵ با گرفتن نشان «مدال بزرگ طلا» در نمایشگاه هنری پاریس با حضور چارلز دیکنز به قله شامخ شهرت بلند شد. از آن به بعد جز در سال ۱۸۶۵ با ساختن تابلو «خواسته های بصری» دیگر درخششی ننمود.

بقیه در صفحه ۵۸

و گیلان از کشیدن تا بلوی مر سکو سو چو وی چازه را الهام بخشید.

سپس البرت و ملکه انگلستان متوجه این نقاش پر مایه شده و برای شان آثاری ترسیم نمود. بعد از کار ترسیم بروی ظروف بسیار عالی را آغاز نمود. پس آنرا سعی کرد تا هنر های لیتوگرافی رنگ آبی و هنر طنز گرافیک را بسط و توسعه دهد. او در مورد نقاشی آثار گرانبهایی بر شسته تحریر در آورد. او سعی می کرد تا آثار طنز آمیز چارلز ایکنز را بروی تابلو ها یش نشان بدهد.

محصول عمده هنری این زمان، توجه به نمونه های بود که به شکلی از اشکال اثر گذاری جنک های ناپلیون و انقلاب صنعتی به نمایش گذارد. بخشی زیاد از نقاشان سعی می نمودند تابلو های خود را درونمایه انسانی بدهند. ولی توجه او بر ترسیم حالات روانی و یا ظاهری حیوانات برایش سبک خاصی می بخشید. او کوشش مینمود تا پیوند ها و ارتباط بین اهل خانه و حیوانات خانگی که در آن زندگی می نمودند دریابد. او کوشش می نمود تا پیوند ها و ارتباط و ترجم را دریابد. او در بسیاری مواقع با ترسیم یک حیوان، به شکلی حادثه انسانی بی راباز گوید. او زمانیکه



از گل احمد زهاب نوری

پیوند قلاب هنوز

عطاران طبیب می

از دو کان عطاری تا معاینه خانه دکتور...

چگونه زنی انگشتان یک دست خود را در نتیجه تداوی غیر صحیحی از دست داد
دو کان های عطاری و قطی هایش هنوز
بیماران ساده دل مارا از دوکتوران و دواخانه
ها بسوی خود میکشند!



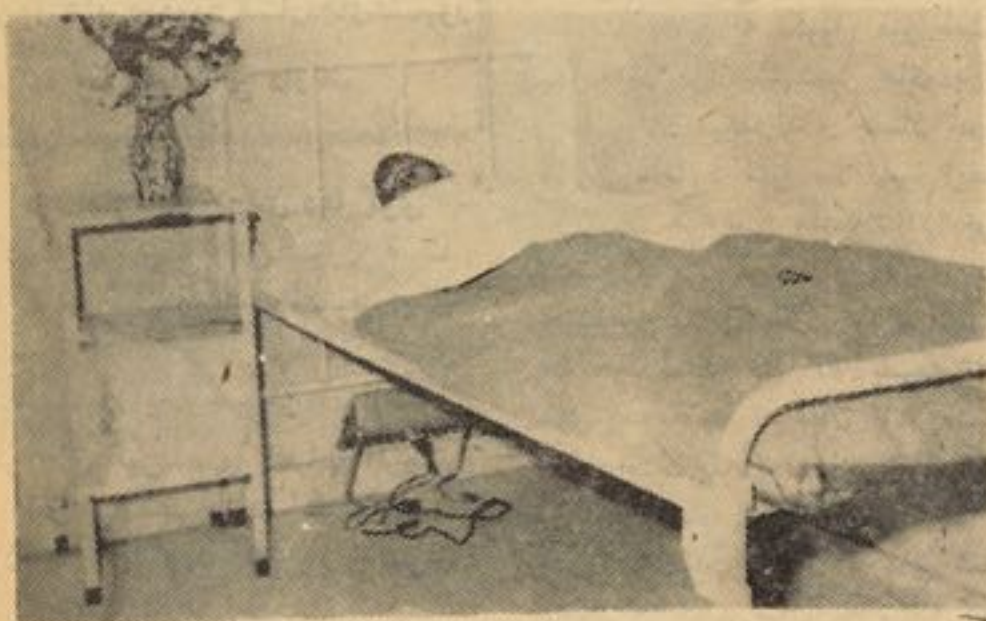
مریض ... مریض . درد ، این ولی زمانی هم توسط پیر مرد عطار ،
ها کلماتی اند ، که همیشه شنیده یا پیر زن همسایه ...
شده اند ، چه بسا روز ها که من و این تداوی ها ، با خود واقعاتی
شما ، او یا ایشان بالا خره همه ، دارد و ماجرا هایی ...
از دردی فالیده باشیم ، یا به مرضی دیر زمانی است که با دیدن ده
دچار شده باشیم ... ها او صدها معاینه خانه دکتور و
در چنین حالات ، همه بسوی (دوا) متخصص ، این سوال در ذهنم
میروند ، تا بوسیله آن درد شان تجسم یافته بود ، که آیا هنوز هم
را تسکین دهند ، اما . مردم بسوی طبیبان یونانی و یا
آری ، جالب همین است که گاهی دوکان های عطاری روی می آورند ؟
این (دوا) ها توسط دکتوران و یا برای پاسخ این سوال همیشه از
تشخیص مرض تجویز می شود



مقابل دکان عطاری ، یا از برابری
مطلب یک طبیب یونانی که میگذشتم
با کنجکاو لظه یی درنگ کرده و
با مشتریان آنها ، به گفتگو می
پرداختم .
درین پرسش و پاسخ ها ، قصه
ها و ماجرا های را می شنیدم که
برای شما نیز خالی از دلچسپی نه
خواهد بود .
روزی پیر مردی را دیدم که
هسرش را که کوچی بود ، برای
معاینه ، نزدیک متخصص جراحی
آورده بود .
زن که دستش را با مقداری

نذر و از همدو کان

می مارا نبسته است



پارچه نو و کهنه پیچیده بود لظه‌یی ناله آتش قطع نمی شد .

پیر مرد میگفت که چند ماه قبل یکی از انگشتان یکدست همسرش

به اثر بریدگی داس ، زخمی شده بود بعد از مدتی مرهم گذاری در

قریه شان ، بکابل آمده و نزدیکی از طبیبان یونانی که شهرت خوبی هم

داشته ، مراجعه کرده بودند .

از آن وقت به بعد ، هر هفته می

آمدند و مقداری مرهم و دوا ، از وی گرفته ، واپس به قریه شان

می رفتند ... اما درین مدت نه تنها انگشت همسرش خوب نشد بلکه

زخم ، انگشتان دیگر او را نیز صدمه زده و یکدستش را بکلی از کار

انداخت .

دکتر بعد از آنکه ، دست همان زن را معاینه کرد ، سری تکان داده

و گفت که باید ، دست مجروح در

شفابخانه تحت تدابری قرار داده شده و اگر لازم شود يك یا دو انگشت او را قطع کنند .

تداوی خود سرانه و غیر صحی باعث شده بود تا زنی ماه ها رنج بکشد و بالاخره هم ، چند انگشتش را ، از دست بدهد .

در یکی از روز ها ، مردی را در نزدیکی آمده میوند دیدم که پسرک

بیماری را همراه داشت و از من سراغ دوکان يك طبیب یونانی را

میکرفت .

این مرد امان الله نام داشت و از هرات بود . او میگفت .

پسرم چند سال می شود ، که مریض است و درین مدت مبلغ

هنگفتی برای معالجه اش ، خرج کرده‌ام ولی تاکنون خوب نشده است . می

گویند (سل) است حالا آمده ام

تا از طبیب یونانی بی که يك مریض دیگری را هم مداوا کرده کمک بگیرم ...

این مرد به رهنمایی و گفته های

من که بایستی پسرش را باز هم نزد دکتری ببرد ، اهمیتی نداد و تعداد عکس و نسخه را با آمبول ها و تابلیت های گوناگون نشانم داده ، گفت : این ها چه فایده کرد ؟ بعد اضافه کرد :

این طبیب یونانی مریض (سل) يك همسایه ما را توانسته معالجه کند !

گفتم .

شاید مریض تو (سل) نباشد کمی فکر کرد ، بعد گفت :

نمیدانم ... دیگران اینطور می گویند .

پسرک ورنگ زردش انسان را متأثر می ساخت ... به هر حال او به سراغ طبیب یونانی مورد نظرش رفت و من هنوز در این فکرم ، مردمی که هرگز از طب و طبابت امروزی اطلاعی ندارند و تشخیص حقیقی مرض شان برای شان ممکن بقیه در صفحه ۵۹



نوسان ستارگان



نیلوفر ممتاز از دواج کند

آنها را هیروئین میگویند. ولی هیچکسی از زندگی ناگوار این مخلوقات آگاهی ندارد که اینان با قبول چه مشکلاتی به مقام بازیگری میرسند. مداحان و هواخواهان این بازیگران کوچکترین اطلاعی ندارند که اینان تا زمانی که يك فلم به پای تکمیل میرسد چگونه از فراز شمشیرهای برنده و خطرناک میگذرند و چسان خود را بمنزل مقصود میرسانند. این بازیگران هر نوع مشکلات را برای يك آرزو میپذیرند و آنها اینک به تعداد علاقمندان خود بیفزایند اما خود نمیدانند که اینهمه تلاشهای مذکور چنانچه شان تا وقتی مؤثر است که اداهای شان تا زه و گیرنده، چشمان شان را قدرت انجذاب و نگاههای شان دلدوز و جسم شان تحریک کننده

خصوصی خود را نهبانی دارند. ستارگان هم در زندگی شهرت های سینما بی دریغ چشم بهم خوردن دستخوش نیستی و زوال میشود آیا میدانید جوانان امروز هند در مورد ستاره های مشهور سینما چه عقیده ای دارند.

مترجم: مهدی دعاگوی

شعله ها نیکه دامن ملیون ها فرد کره زمین را میسوزد گل های زیباییکه ملیون ها فرد با آرزوی استشمام را یخه خوش آنها استند پیکرهای گیرنده و التهاب آفرینی که ملیونها قلب را در سینه ها بلرزه در میاورد فقط بازیگران نقش های اول فلم هاست که عرفا

میخوانند. نسل جوان برای «سایره با نو» هیچگونه حیثیت هندی را قابل نیست ولی «هیمامالنی» بخاطر جسم و چشمان زیبای خود مورد قبول يك اکثریت قاطع میباشد و قدر مسلم اینست که فعلا یکتای دو ران سینمای هند محسوب میشود.

«ریحانه سلطان» مورد توجه يك عده محدود است برای (لینا چندواکر) قبول لقب ستاره نادرست است (ریکها) ستاره مورد توجه جوانان است که محرومیت های جنسی دارد «یوگیتا بالی» به پیچ و پلج مورد توجه نسل جدید نمیشد «جیه بها دری» ستاره ایست آراسته با توانایی واستعداد غنی هنری که نسل جوان وی را پذیرفته است (زینت امان) صرف مورد قبول نسل گمراه می باشد «مو سمی چترجی» صاحب جسم تحریک کننده میباشد در مورد (دمیل کپادیا) و (نیتو سنگم) بخاطر اینکه فلم های شان بیا زار نیامده کدام نظر خاصی موجود نشده است.

ست و قتی این خصوصیات در ارشمان کهنه شد دیگر زندگی شان تمام است. مجله شمع برای تثبیت موفق ترین و زیبا ترین این دسته یعنی ستارگان موجوده سینمای هند بایک تعداد بیشمار از علاقمندان بتماس آمده و به او شان این موضوع را با استمزاز نهاد که سرانجام این نتیجه بدست آمد.

نسل جوان و جدید هند (وجنتی مالا - مالا سنه و نندا) را بکلی از ردیف ستاره ها بیرون کشیده اند در خصوص شر میلا تاگور دو نوع نظریه موجود شده است يك عده عقیده دارند که شر میلاتاگور يك ستاره احساساتی است و دسته دیگر او را ستاره سکسی میخوانند ولی بهرنامایی اش چندان خوش بینی ندارند.

«ممتاز» مدت ها مقبولیت بخصوصی نزد تماشاچیان داشت ولی این (اواخر محبوبیت او رو با ستخفا رفته است. «راکھی» به عقیده جوانان يك ستاره نهایت خوب است ولی كناره گیری او از سینما ختم زندگی هنری او را اعلام کرد که این كناره گیری او را ضایعه برای سینمای هند



هیمامانی یکتای دوران سینمای هند



وحیده رحمان چهره دیگر سینماهاست که توان موج جدید قامت این ستاره را خمیده ساخته که دیگر راست روی جای خود ایستاده نمیتواند.

ستارگان دیروز باز یگران امروز: و جنتی مالا :

او زندگی هنری را از فیلم (بهار) سال ۱۹۵۲ آغاز کرد و تا سال ۱۹۷۰ یعنی فیلم گنوار هنر نما می کرد و وقتی دید دیگر کسی ندارد بزنگی زنا شوئی پناه برد او قوی ترین جلوه هایی در سینمای هند دارد که نسل جوان ازان چشم پوشی نمیکند و لی در حال حاضر با ظهورش بحیث دایر کتر در فیلم ها محبوبیت خود را در نقطه زوال قرار میدهد.

مالا سبنا:

سال گذشته در چهار فیلم ظاهر شد چون بوجه تأثیر آوری فیلم هایش بشکست مواجه شد از اینرو از ردیف هیروئین ها خودش را بیرون کشید و تصمیم گرفته بعد ازین نقش های ما در را در فیلم ها بازی کند. مالا توانایی و استعداد شگرف در بازی ها رو ما نتیک از خود نشان داده است که برای سینما هند با ارزش است.

نندا:

در سال گذشته فقط فیلم (جورو کا غلام) را ببازار کشید که چندان موفق شناخته نشد. این ستاره گمنام بازی کرد و گمنام پیش رفت و شاید هم گمنام عقب برود.

وحیده رحمان:

بازی های هنری خود را طی بیست سال در فیلم های زیادی برج علامندان سینما کشید و لی اخیراً

طوفان موج جدید قامت ر سای او را خمیده ساخت بعد یکه او در فیلم (بها گن) نقش مادر (جیه بهادری) را بعهده گرفته است و با همین دلخوش است. زیرا دیگر وسیله خوشی در اختیار ندا رد اگر احیاناً دلیپ کمار از دواج نمیکرد شاید وحیده آنرا برای خود اسباب دلخوشی و تسلی قبول میکرد.

شرملا تاگور:

بعد از هنر نمایی های سالم اکنون ستاره بخت او بسوی گمنامی و افول میرود.

ممتاز:

بعد از فیلم رام و شیام شهرت گرفت و تد ریجا بسوی نقطه معروجی پیشرفت داشت این اواخر احساس کرده که دیگر قامتش در ازای عرضه های هنری سکسی آلودش بلند نمیشود از اینرو فیلم هایش را سرعت میخواد تکمیل کرده تا در آغاز ۱۹۷۴ از دواج نموده باجهان سینما و هنر و داع کند.

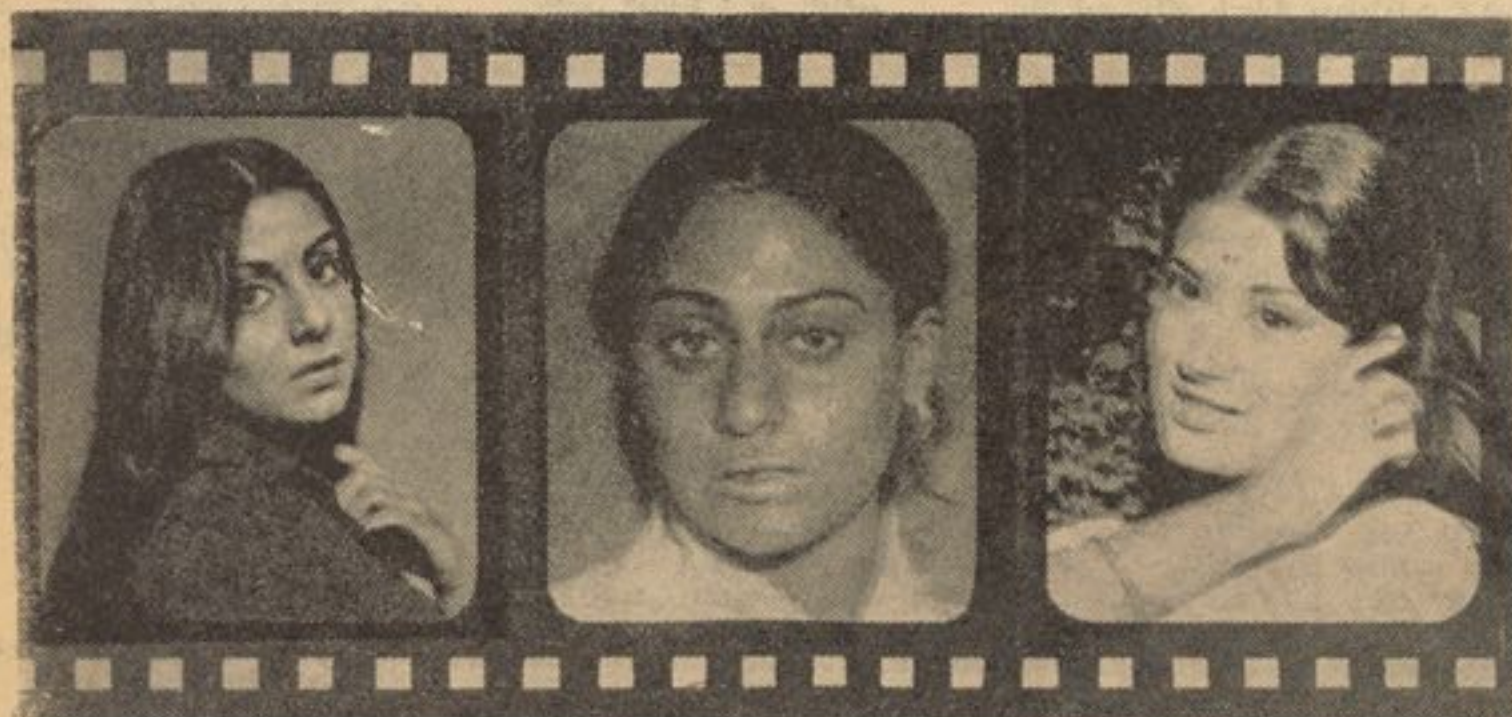
هیما مالنی:

با وجودیکه از عمر هنر نمایشش بیشتر از پنج سال نمی گذرد در حال حاضر از ستاره های زیبا و مقبول در سینما شناخته شده است او فعلاً رقیبی در جوار خود ندارد از اینرو هیروئین زیبا و موفق موجود سینمای هند قبول شده است.

درمورد ریحانه سلطان - لینا

چندا واکر، ریکها، یو گیتا با لی تاکنون کدام نظر مثبت که موفقیت شانرا تأیید نموده بتواند حاصل نشده است. تنها زینت امان و جیه بهادری است که برای او شان آینده درخشان و روشن را نسل جوان پیش بینی میکند بصورت يك کل نشده است. تنها زینت امان و جیه

اینست که زیبا رویان بشکل يك کاروان در راه سینما میایند چهره های جدید بوجود میایند و قیافه های کهنه در تاریکی ها و گمنامی ها از خاطر ها فراموش میشوند و نباید قبول شود که شهرت و محبوبیت و موفقیت چیز یست لازوال و دائمی بلکه این هم مانند زندگی و عمر انسان است که بسر نوشت فنا وز وال گرفتار میشود.



نیتو سنگم

جیه بهادری

موسمی چترجی

زینت امان

داستان جنایی هیجان انگیزی که تا کنون مثل آن را نخوانده اید

مترجم : دکتر شهباز

بدتر از مرگ

من ساخته نیستم .
گیلاسها را دوباره پر کرد . بار دیگر یکی از آنها را بسوی لومیس راند :

- اگر چند سال قبل می بود شاید دچار مشکل نمی شدم . اما حال ..
لومیس فریاد زد :

- ولی بحث ماتم نام نشده است ...
- آری .. خیلی بد شده . اگر نوشتم بیا

ایستاده نمیتوانم .
باز هم گیلان خود را لاجرم سر کشید .
لومیس با خود فکر میکرد که گریج دو اسپه بسوی تباهی می تازد . دلش کم کم بحال او نرم شده گفت :

- یافتن تو کار دشواری بود . خیلی موفقاته میتوانی خود را غیب کنی . حتی دوستان یونانی تو هم اطلاع نداشتند از کجا میشود پیدایت کرد .

- آنها دوستان خوبی هستند .
- درین کار هم میتوانند بتو کمکی انجام بدهند ؟

گریج حرف او را قطع کرد :
- کار ماری درین نیست .

گیلاس خود را بالا برد لاجرم تمام کرد .
دستاش دوباره بسوی میز دراز شده بوتل را جست . این دستها برای اینکه مبادا بوتل چیه شود ، خیلی به احتیاط روی میز میگشت .
لومیس سرعت دنبال حرف خود را گرفت :

- شنیده ام دختری که ناکوس بسوی ازدواج کرده صد فیصد شبیه "تسا" است .
دستها در حالیکه به جستجوی محتاطانه بوتل ادامه میدادند ، گریج با چشمهاییکه برق میزد بسوی لومیس دید و بزشتی گفت : هیچ تناسبی با تسای من ندارد . کیست که با این دختر

بوالوس امریکایی نخلته باشد ؟ نه تنها مرد حتی زنهایی بعد نیست بهره آغوش او را گرفته باشند .. فقط این تعریف را دارد که

از خانه هالیوود به آغوش ناکوس لغزیده است . هزاران عکس برهنه او در جیب و بغل جوانان و سالخوردهگان است . روی رکلام های

ادویه میتوان میلیونها تصویر عریان او را دید .
تو مطلق دیوانه هستی ، لومیس با این مقایسه خود :

دستپا هنوز بوتل را جستجو میکرد . لومیس گفت :

- بهر حال دختر خوب است . عقل زیادی ندارد .
ملازم طبع ، دوست داشتنی و گرم جوش است .
تسامم تقریباً همین خصوصیات را داشت .
مثل این که هم شده بود و انتظار داشت کسی

به نجات او بشتابد . تسا را میگویم .
- منم او را نجات دادم به شکلی که زیر

جرخای قطار از هم پاشید .
او بهجس دیگر علاقه جدی نگرفته بودم . فقط او را دوست میداشتم اما خیلی دیر ملتفت این عشق شدم تنها دوران قبل از مرگ او . و این خیلی کم است . نیست لومیس ؟

- این يك جنگ بود و تساهم قربانی آن شد .
در عر جگ قربانی وجود دارد .

- شاید تو راست میگوئی . مگر من سالها قبل نمرده بودم ؟

بزمحت روی پای خود ایستاده گفت :
- من مشروب دمی خواهم . بروم بیاورم .
جستجوکن من میدانم کجاست .

لومیس رفت و بوتل مشروب او را آورد . دو گیلان عادی هم از يك کنج کلبه یافت . گریج

هر دو گیلان را پر کرد . یکی را مقابل لومیس گذاشت و دیگری را خودش بدست گرفت .
مشروب بوی بسیار بدی داشت . لومیس

وقتی آنرا نوشید چهره اش منقبض گردید .
گریج بازیدن وضع خراب لومیس تبسم گنان

گفت :
- حال درست شد . بهر حال فکر نمیکسم

بغاطر آن اینجا آمده باشی که خاطرات گذشته را بهم حکایت کنی . بگو به بینم چه کسی را می خواهی بقتل برسد ؟

لومیس جواب داد :
- هیچکسی را فقط یک نفر را باید نجات بدهی .

- آیا او را می شناسم ؟
- ناکوس . او ستودید ناکوس رفقایاش

او را هری صدا میزدند با فروش نفت سروکار دارد . پنجاه و یک ساله است . بعلاوه کشتی

های بزرگ نفت کشش حداقل سه ملبارداد را سرمایه دارد .

- پروو او پروو را خیلی دوست دارد خصوصاً آن نوعی را که با مارک رومو و زولیت عرضه

میشود . من ازین نوع پروو برایش می بردم .
از پنجه برایش تهیه میکردم . بقیعت خوبی

از من می خرید . البته تو خریداری که من مدت ها قاجاچی بودم - راست بگو هیچ فکر می کردی که من او را می شناسم ؟

- طبعاً . و از همین جهت ترا انتخاب کرده ام .
- هر دفعه يك دختر موطلائی هم با منم همراهی میکرد و ناگوس دیوانه موطلائی ها

بود .
- زنش هم از همان نسخه است . میگویند

بغاطر زنش تا پای جان حاضر است قربانی بدهد .
- جرانمیگوئی مثل تسار زیباست .
گریج این را گفته دست خود را بالا برد

و نگاهی به انگشتان لرزان خود افکند ، افزود :
- خیلی دیر شده لومیس . دیگر کاری از

- هیچ نگران نباشید او را بلا هم نمیزند .
بعلاوه من او را لازم دارم - باید برای من کار کند

سپس روی مرد خفته که بیپوش بنظر میرسید خم شده از بازوها یش گرفت و کشان کشان

روی يك چوکی نشانید . آنگاه با مامور پولیس هر دو مشغول کار شدند وقتی کارشان تمام شد پولیس جوان تقریباً از حال رفته بود .

گریج را و نرفره تکان دادند روی سرش آب ریختند و کمی هم قهوه بهش خوردند تا آنکه

چشمانش آرام آرام باز شد . نگاهش که در اول خیره و ثابت بود ، اندک اندک روشن شد

و جان گرفت و به جیره پهن و عرفناک لومیس خیره ماند . بعد هم خاطر آتش علی الرغم میل باطنی او در حافظه اش بیدار گردید .
و رویه لومیس گفت :

- آه .. مثل اینکه ترا می شناسم .
چنین نیست ؟

لومیس نگاهی به مامور پولیس افکند به آن معنی که میل دارد با گریج تنها باشد .
پولیس خسته و الفسرده سلامی داد و از کلبه بیرون رفت . گریج باز بسخن در آمد :

- یعنی بالاخره مرا پیدا کردی ؟
بعد در حالیکه معلوم می شد قوای زیادی

صرف میکند بانگاش بدور کلبه گشت و گفت : بوتل من همین جاها بود .

- هیچ جستجو نکن ، فایده یی ندارد . من هیچ تصور نمیکردم تو اینقدر در مشروب علاقمند باشی

اما گریج که روی چوکی تقریباً شکل چمک شده ایرا ارائه میداد ناگهان حالت چشمها و نگاهش جنگجو یانه و بیانه گبر شد و گفت :

- آن بوتل مشروب از من است . اگر خواسته باشی میتوانم بتوهم قدری تعارف کنم ...

لومیس جواب داد : نمی خواهم .
- در اینصورت مایل به ایجاد سروصدا

استی ؟
نگاه وحشت آور و در عین حال خسته اش روی چهره سرخ و دم کرده لومیس میخشد .
مثل آن بود که تازه لومیس را بجا می آورد .
بدنبال جمله قبلی خود افزود :

- تو لومیس هستی . من کاری برای تو انجام داده بودم . آه یاد ام آمد . من به فرمایش تو گیتان بری را بقتل رساندم .

لومیس گفت : درست است .
گریج مثل اینکه اصلاً به او گوش نداده باشد ، با خودش

حرف میزد و چشمانش در دنبایی که متعلق بخودش بود ، خیره مانده بود .
- تسامعشوق من بود . قرار بود بعد از

انجام آن وظیفه هر دو بیاییم و در اینجا اقامت کنیم . دوستش داشتم ، در حالیکه پیش از

ظاهر در خواب بنظر میرسید . لومیس بدانسو حرکت کرد . خفته مردی قامت بلند

با عضلات تورزیده بود که لباسهای مفلوکی در بر داشت . چنان بنظر می آمد که حداقل

از روز به اینسو ریشش را تراشیده است .
موهایش آشفته و خاک آلود بود . لومیس یکبار

خود را زیر شکم او قرار داده بایک حرکت خشن روی او را گشتاند . نیرویی که برای انجام

این کار مصرف کرد ، دوباره جویبار عرق دایه صورتش جاری ساخت . نگاهی به پیشانی

پهن ، دهان شپوت انگیز و عضلات نیرومند او افکنده خم شد و انگشت کوچک دست چپ او

را بدست گرفت . این انگشت یکبار شکسته و بعد همانطور جوش خورده بود . علایم و مشخصات دیگری نیز وجود داشت .
لومیس خطاب بر پروردش بزبان یونانی

گفت :
- بلی - این شخص است . خود اوست .
پرورد و زنش جورانه گوش دادند . مامور

پولیس بدنبال اظهارات لومیس توضیح داد :
و اشاره گنان به پرورد و زنش به لومیس

ترجمه کرد : اینها از بازگشت یکی از دوستان شان خوشحال هستند . یعنی گریج دوست آنهاست و اینها کسی دیگری از خود ندارند .
ولی بحال گریج دلشان میسوزد و میگویند که

اگر دوست شان نزد آنها بماند ، خوشحال خواهند شد .

پرورد چیز های دیگری هم گفت ولی مامور پولیس ترجمه نکرد . و در انتظار عکس العمل

لومیس باقی ماند . لومیس گفت ادامه بدهید دیگر چه میگوید .

میگوید یک نفر دو کتور او را معا ینسه کند اما پول ندارد و مردی شکم گنده مثل شما

طبعاً میتواند پول کافی وافر داشته باشد .
لومیس تکان خورد و بینی بزرگش به لوزه

درآمد . نگاهی خشمناک در چشمانش درخشید .
پرورد رواز او گرداند . در چشمان او نه علامت

ترس و نه نشان گستاخی دیده می شد . ولی لومیس بالاخره برخشم خود فایق آمده خندید و گفت :

- بسیار شوخ هستی پرورد . بهر حال از کمک تان بهمکارم متشکرم .
پرورد سر خود را تکان داده از کلبه بیرون

رفت . زنش نیز از او تاسی کرد .
لومیس رویه مامور پولیس نموده گفت :
- چطور او را از اینجا ببریم ؟ چنان به نظر

میرسد که از چند روز به اینسو بیایی نوشیده است .
مامور پولیس جواب داد :
- میگویند بسیار غمگین بوده و از دو هفته به اینسو دایماً می نوشیده است .
لومیس گفت :

- تودریانمورد چه تقصیری داری ؟ آنچه را او میخواست نوبرایش آماده میکردی همان کاری که ناکوس هم برای زنتش میکند.

- آری بهلا ۳ میلیارد .
- اینهم درست است . پول کارها را آسان میکند . معذرت رهایی از جنگ مواد مخدر چندان سهل نیست و جلوگیری از خودکشی او هم کار آسانی نبود .

- تو قلب مرا پاره پاره میکنی، لومیس . راستی تیروکمانت کجاست ؟
بار دیگر خون بجهت لومیس پودش بود و سرخی آتزا تیره تر ساخت چه در آن لحظات مایل نبود با گریح زیاد غیروسمی باشد .
بالحن ناراضی گفت :

- واقعا کم کم باین قناعت میرسم که مدتی است تودریک از کار رفته بی . دوهفته است در تعزیت یک دختر عادی اینجا نشسته و اشک میریزی . این که تازه رسیده خیلی مهمتر و برجسته تر از تسانیست و من میل دارم او بغلط برفتد .

- این برای چه ؟
- اگر این دختر را چیزی بشود . ناکوس هم به نمک تبدیل میشود . و ما هم آکسیجن خواهیم شد .
- ما هم ؟

چهره لومیس کم کم باز می شد :
- میدانی که ناکوس از ذخایر نفت آمرییت ۵ فیصد بهره میگیرد و ما ۴۷ فیصد پس اگر ناکوس با ما باشد سهمیه ما به ۲۰ فیصد بالا میرود و بعد سایر کارها هم بتدریج روپراه میگردد . آنچه در این میانه خیلی اهمیت دارد اینست که ناکوس باید زن دار نباشد .

- آه، اینطور . یعنی تودری آن دختر مو طلایی حساب نمیکنی ؟
- نه . او ماهه دزد سر است . با اینهم طرفدار آن نیستم که بلایی بسراو بیاید . سپس گلاس خود را سر کشیده از جابلند شد و خطاب به گریح گفت : یک بوتل دیگر هم آنجا هست . میتوانی چند ساعتی ترا اداره کنی .

چند قدم بسوی در درداشت و بعد برگشته از همانجا که ایستاده بود به گریح گفت :
- در اینصورت فکر میکنم اینجا مودیت به کار برسون محول میگردد بیچاره !

گریح سراسیمه و شگفتی زده پرسید :
- برای چه ؟ چرا باید آن بیچاره بمیرد ؟
- برای اینکه این یک ماموریت دشوار است . چون تو پای خود را بیرون کشیده ای، فلیب گار برسون تنها میماند و این برای او بدون مغایره نیست . فکر میکنم گار برسون عمر درازی داشته باشد .

گریح گفت :
- آدم عجیبی استی لومیس خان ! بنشین اینجا بنشین - بگو به بینم قضیه از چه قرار است ؟

کاک بوتل را بست و خود بخود گفت نمیخواهم خالی آنرا بدیوار بگویم چه برای سرافینو باید قدری ذخیره داشته باشم .

- سرافینو ! این دیگر کیست ؟
- صاحب خانه ام رامیگویم . آخر اوست که این هوئل لوکس را اداره میکند .
- بهمین دلیل است که این مشروب بوی بد میدهد ، مثل خودش .

گریح خندیده توضیح داد :
- گرچه بیش از ۷۳ سال عمر دارد معذرت در کار و بازی میتواند از فاصله ۲۰ متر هدف را بگوید و ترأسر سام کند .

لومیس راضی می نمود . زیرا گریح دوباره آماده قبول ماموریت می شد و این برای او موفقیت بزرگی بود :

- خوب پسر . من فشیه را برایت بازگو میکنم . تگران نباش اما موقعی که تو کاملاً آماده شده باشی . ده روز بتوسه بدهت میدهم بعد از آن با هم خواهیم دید . من امیدوارم تا آنروز بتمام معنی آدم شده باشی ، اگر اینطور نشده باشی به آمدنت احتیاجی نیست همینجا بمان . ماهی شکار کن ، به قاجاق بری مصروف شو و هر بددیگری را که از دست برمی آید ، صرفه نکن .

لومیس اینها را گفت و بدون اینکه منتظر جواب گریح بماند ، بیرون رفت . وقت بیرون رفتن حتی دروازه را راموش گردیدیم بزند . گریح ، پس بجای خود نشسته و بیاد تسافرورفت . اگر او حالا اینجا می بود ، تصمیم او را تحسین و تایید میکرد . البته چنین نبود که هر کس به کمک احتیاج داشت ، تسافر را او بستاند ولی در موقعی که احساس میکرد نقش او در یک مساله حیاتی است ، بدیویج از جان می گذشت . آیا آنشب قرای منزوی تسابه خاطر کمک به او قربانی نشد ؟

سرافینو داخل شد . بسوی بوتل ناتمام و دهان بسته آن نگریسته تبسم کرد و اظهار داشت : « مرد قاجاق و پولیس همراهش رفتند . بعد با سر بسوی بوتل اشاره کرده پرسید : « آیا کار این یکی تمام است ؟ »

گریح جواب داد : آری .
سرافینو گفت : بنظرم مرد قاجاق آدم خوبی آمد . خیلی هم قوی است . بعد موقعی که گریح پیراهن و بطلون خود را برمی آورد ، سرافینو سعی داشت اندازه کمر لومیس را با دستهای خودش تمشیل و توضیح کند . گریح گفت :

- من برای شنا میروم . آیا تو امشب بهیچ ماهی خواهی رفت ؟

- البته قایق را می گیریم . بدریا خواهیم رفت و مثل ایام گذشته خیلی کار خواهیم کرد . طبعاً تو بمانی کمک خواهی کرد .

- هر طور میل تست بدرجان . تو کیتانی و من یک عمه ساده .

وقتی بهوای آزاد برآمد بایای برهنه روی ریگهای داغ تلو تلو خوردن راه دریا را پیش گرفت . چند لحظه در آغوش سرد آبهای نیلی رنگ و مهربان که بسوی او گشوده بود ، فرو رفت .

سرافینو از مدخل کلبه او را تماشا میکرد . گریح دیگر حساب خود را باغصه تصفیه کرده بود . حالش خوب و با نشاط بنظر میرسید . معلوم میشد خیلی زود سلامت او تامين شده زنده دلی و انرژی اش باز میگردد . پیر مرد گریح رابه اندازه پسرش « ستاورد » دوست میداشت . پسرش ستاورد طبیب بود و اینک در آتن بکار خود مشغول بود . گریح در ۱۹۴۴ زندگی ستاورد را نجات داده بود و اینک از آن به بعد در دل این خانواده مقام ارجمند داشت .

همچنان که شناگران در میان آب از شنو به آنسو میرفت به آواز خوانی پرداخت . صدایش گرم و گیرنده بود . تا نزدیک غروب دست از شنا کشید و بعد بکلبه برگشت .

ستاره هابرعکس شمال در اینجا تلاؤ زیاد داشت . هوا هنوز گرم بود . سرافینو و گریح قایق کهنه ولی بزرگ رابه آب انداختند . سلیندر های دومتور قدیمی وقتی بکار آغاز کردند خاموشی سنگین بحرابصدا های عجیب و غریبی که از آن برمی آمد ، دوهم شگفت

این قایق و لوازمهای بسیار قدیمی و سرو آخر آن بوضع ناراحت کننده بی بلند ساخته شده بود ، باز هم عشق سرافینو بود و زندگی خود را بوجود آن بسته میدانست .

لنگر را برداشتند و چند لحظه بعد اقامتگاه ساحلی شان مانند یک خط غبار گرفته در نهایت آبهای لاجوردی بنظر میرسید . دریا پذیرای

مهمانان خود بود .
گریح موتور را خاموش کرد و بادبان را گشود . عرق از سرو صورتش میریخت و دلش دنبال سگرت و ویسکی گباب شده بود . پرسید :
- چه وقت بشکار آغاز میکنیم ؟

- سرافینو جواب داد :
- هنوز خیلی وقت و راه در پیش داریم . بادبان خود را هم باز کن .

گریح امر او را تطبیق گردو گشتی گشت . سرعت بیشتری جانب سینه بحری حرکت درآمد باد دریایی برچلد های عرق کرده دو مسافر ، دست نوازش کشید .

سرافینو فریاد زد :
- اوین ماهی باید کنسرو شود . من این نوع را راحت تر میتوانم بخورم ، آخر بدیگری شده ام و آن نیروی سابق را ندارم .

- ولی دخترها اینطور فکر نمی کنند . سرافینو از این شوخی در حالیکه خنده اش گرفت ، خود را تا رسیدن موقع شکار به چند لخته خواب آماده میساخت .
گریح سکان را بیشتر در دست فشرد و با نفسهای عمیق هوای مرطوب و آدابی بخشش دریا را بدیویج به ششهای خود فرو کشید . علی الرغم مغایراتی که پیش رفتن در میان بحر برای این کشتی فرسوده و مسافرانیش بوجود می آورد ، باز هم گریح خود را در آنجا مثل خانه خودش راحت و آسوده خیال می یافت . صرف مشروبات الکلی بعد افراط توانایی را که او اینک بدان نیاز داشت ، سخت تقلیل داده و بریاد کرده بود . آياتسا همچنين فکرمیکرد .. او کمک را دوست داشت ولی لازم نبود ناتمام



د مهر خبیری

سخی انتظار

ژیری او شنی بانی

یوځل می وگوره جانا نه

په ژيرو گلو دهر چا مینه راځینه
د طبیعت په یوشی کی ستر ثبات
لیدل کیږی او هغه د «تغیر» او
بدلون څخه عبارت دی .

داو بښتون قوی قدرت دتکوین
په تر ټین کی لوی لاس لری او پوخ
اساس . دکائناتو په پایانه هستی کی
کی دمستی او هستی تمیز دنیستی او
وجود معیار دهمدی خوځیدونکی او
محرکه څیږیکه اودانسانی عقل ادراک
تشخیصوی چه پخپله هم دهمدی
لوی هستی زیږند وی گنل کیږی
خزان او بهار ، اوږی او ژمی ، غم
او ښادی ، شپه او ورځ ، سکو ناو
حرکت ، او ټول تضادونه دهستی د
دوام او نیکمر غی پیژند لواو پیدا
کو لو اسبابونه دی ، په همدی ډول
ټول تشا بهات دښکلا او جمال یو
عالم اسرار دځانه سره لری .

دپسر لی په ښکلی موسم کی د
شنو پاڼو او ښکلی گلانو بازار گرم
وی په هر څه او هر څه کی تازگی
لیدل کیږی نو ځکه دغه لیدنی په
زړونو کی هم دتازگی او نشاط
احساس را پاروی دامیدونو تلوسی
په نڅا راوی اود مایو سی خپیره
خیره تر خاورو لاندی کوی .

مگر د بصیرت د خاوندانو له
نظره هغه ښکلا او په زړه پوری
منظری چه دپسر لی په موسم کی
موجودی دی دخزان په ژیر بڅنه
موقع کی هم لیدل کیدی شی .

دوی وایی چه د طبیعت په ټولو
مظاهرو کی ښکلا شته ، خو شالی
شته او نیکمر غی پکی موندل کیږی
مگر پیدا کولی یی سر گردانی غواپی ،
زحمت غواپی اودحرکت مستلزم
دی .

ددوی په نیک نظر کی غم او ښادی
یو دبل لازم او ملزوم گنل کیږی .
دمنی په ژیر رنگو نو کی د
تو لیدلو ، لوئیدلو اودفنا لوری ته
دتک منظری ترسیم کیږی نو که خزان
نه وای اصلا د بهار قدر به چا ته نه
معلومیده ، دپسر لی ښکلا امید
بښوونکی ده هغه امید چه نتیجه یی په
اوږی یازمی کی لاس ته راځی .
دمنو گلان زړه وړو نکی منظری
لری خو ، خوراک یی دمنی په موسم
کی هم پوره خوند لری او دژوند
مدد گنل کیږی .

هوا مونږ ژوندکوو ددی دپاره
چه یو وخت ورو ، مگر دافتخار
مرک او له ویاړه ډک مرک چه
هغه هم دژوندون دسترو ټتا نجو
څخه دی .

هر کار او هر حرکت چه د یو
ښه هدف لپاره وی په حقیقت کی
د طبیعت له پدیدو څخه خوند اخیستل
دی او ددی مرموزی څیری څخه د
سعادت دپیدا کولو لاره .

انسانی طبایع هم عجیبی او له
اسراره ډکی دی ځینی سره رنگو نه
خوښوی ځینی شنی او ځینی بیا ژیری .
همدا رنگه ځینی دهغو رنگو نو
دپیدا کولو پسې لالهنده گر ځی
چه تر اوسه یی د طبیعت لابرا توار
ندی جوړ کړی .

ژیر رنگ دپخیدلو ، لوئیدلو او
ورکیدلو مفهوم تر سیموی مثلاً
یومین خپل ژیر رنگ دما ز دیگر نی
ژیری لمر سره ور ته گڼی نو د
همراز په ډول ورته وایی :

دماز دیگر ژیر په لمره
په روغو وایه دد نڅورو سلامونه
څوک چه مین شی رنگ یی ژیر
شی

سودا یی مل شی په اټکل مز ل
کوینه

زه دگلابل له گل نه سره وم
ستا په یاری کی له نارنجه ژیره
شوم

ښه دی چه په شیانو کی بدلون
او تحول راځی هر کبر ته زوال
شته او دهری ورځی انجام په ماښام
سره کیږی .

یو مین خپلی کبر جنی ملگری ته
داسی ښیرا هم کوی :

دمخ پر گل دی خزان را شه
په پسر لی دی بلبلان شمر لی دینه
زما زړگی دغم نیالگی دی
خزان پری راغی ژیری پانی تویو
ینه

اوس چه دو نو پانی ژیری شوی
اود تو لیدوپه حال کی دی ، اوس چه
دژمی دیځنی په در شل کی یو ،
وینو چه دغه ژیری پانی خو مره
شاعرانه منظری لری ، وینو چه پدی
کی د طبیعت څومره لوی حکمت پروت
دی ، پدی کی له ورايه دتحول او
بدلون فلسفه ځلیری .

نو څومره به ښه وی چه زمونږ
ټول حرکات درست کارونه دسالم
تعقل په اساس وی اودخپلی کو رنی
او ټولنی دپاره زیار وباسو اود
ژوند له هرې شیبی نه ددی ستر
عالی هدف لپاره کار واځلو .

په هیواد کی د جمهوری نظام
ښکلی پسر لی مونږ ته دا مسئولیت
را په غاړه کړی چه دوطن هر غړی
تر خپلی وسی پوری ددی پیر ته
پاتی هیواد لپاره زیات کارو کړی
اودترقی عالی مدارچوته یی ورسوی ،
زمونږ دغه مسئولیتونه هغه وخت
سر ته رسیدلی شی چه په
هسکه غاړه دپالاکو سپینځلی وجدان

به لار ښو ونه دنوی نظام په
چوکاټ کی واقعا خپلو هیوادوا لو
دپاره دسترو خدمتو نو مصد ر
ومرځو .

دمنی پدی ښکلی موسم کی چه
دونو پانی طلاپی رنگ غوره کړی
مونږ ته از انکه را کوی چه وخت
څومره ارزښتناک دی ، پدغو پاڼو کی
دژوند سبق پروت دی او دمعرفت
راز ددغو ژيرو پاڼو په دفتر نوکی
هغه فلسفه لوستله کیږی چه د
موجود اتو لپاره دهستی او نیستی
هدف ، کار اوفعالیت مرام تشکیلوی .
پدی پاڼو کی دژوندانه دازموینی
کړښی ښکاری ، پدی کر ښو کی د
ژوندانه په دوران کی دمثبت او
منفی کارونو څر نگوالی لوستل
کیدلی شی .

نو څومره دخو ښی ځان به وی
چه دغه پانی مونږ ته دافتخار او
ریاړه ډکی جملی ولری ، پدی کی مونږ
دآبرو مندانه ژوند او مرگ داستان
ولولو او زمونږ په عمل پاته کی
دگوتی نیو لوځای پاتی نه وی .

دا هغه وخت تر سره کیدی شی
چه مونږ په قوی عزم اونه ماتیدونکی
نیت په پوره متانت دټولنی دپرمختیا
او سوکالی د پاره هاند او زیار
وباسو .

دادی پدی لړ کی دخزان په هکله
خو لنډی هم وړا ندی کوو .

نصیب می گل خزان پری راغی
نری نری پانی یی باد په هوا وپړنه
ستادی قسم وی یو وار راشه
دسهار باده خزان مراوی کړل
گلونه

زما لیو رونه ژیر گلونه
که زه سر توره پکی گرځم خوښه
یمه

نه می څوک و ، نه می پکار شو
زه ژیره پاته و مه گر نگ ته و لو
یمه

یار می دتورو غیلو شپون دی
ماته به راو پی سپینی ژاولی ژیر
گلونه

متر بلی گتی پوری خدای په امان

گمشده

فرص زرين و روشن مهتاب ميسميد
از لای شاخه های گل افشان نستر
باران برگهای سپید شگوفه ها
میريخت با نسیم شبانگاه بر چمن

در گرد باد برگ گل و در فروغ ماه
پروانه های عاشق و شبنم می پرید
از زیر سایه های پر اسرار بید ها
گاهی صدای خنده مستانه می رسید

عکس قشنگ ماه فروزنده می شکست
در دست موجهای کف آلود و بیقرار
یک ماهی سپید و فسونگر ز دیگری
بیوسته میريخت در آغوش جویبار

بر جامه شفق و ش گلپای آتشی
شبنم هزار زیور الماس بسته بود
در قطره های شبنم رنگین و دلگرب
مهتاب های کوچک و زیبا نشسته بود

من بر فراز برگ سپید شگوفه ها
بودم غنوده ناز و تنها و سرگران
میزد بروج تیره و نارام من شرد
لبخند ماه دختر عریسان آسمان

لبخند مه تبسم یک ماهروری بود
یک ناشناس لعبت طناز و فتنه گر
سیمین بت خیالی و زیبا که سالهاست
میجو بمش به پهنه این شهر در بدر
«محمود فارانی»



زیر نظر: گل محمد ادیب

آهنگر

بسی باین اخگرهای فروزان دست و پنجه
آزمون نموده ام .

باهمه سرکشی، آتششان کوره در اختیار
من است . آهن یاره های سنگین از کوره
وستان می گذرد. روستایان نیازمند بر
میدارند و می روند .

من و حرارت سوزان . من و جسد عرفناکیکه
بایاره نمودن اجزای فولادین، همیشه درجوش
است .

به جنبش درآیدای بازوانیکه فقط برای
نبرد با فولاد آفریده شده اید .
کشاورز دهکده دورو خاکش کهنسال دشت
ها، منتظراندا صنعت محکم من کار وزندگی
نمایند .

مبادا از ابزار خود شکایت کنند. باتگاه
نفرت باربوسی من تگریسته بگذرند ؟
ای آهن سیه !

قرنها درجبال به آغوش سنگ و ریگ
نفته بودی . ترا از تصرف صخره هابرداردم،
بس کن و پاره شو !
ازین پیچ و تاب راضی باش . زیرا من
تراز شکل زشت برآورده بدست کارگران
می سیارم .

روزی باصورت صیقلی بتو اسمی گذاشته
درصندوق زیبا ورواقبلند بگذارند و چون به
کار آبی یار و همکار ما باشی .
بیاسیابی شو تا پیکر کوه را بفریاداری !
عزت در خدمت است .

جاییکه بتوان ازتوبیل وگاوا آهن ساخت
تبع وخنجر شکسته باد .
آهنگر این بگفت و چندضربه قایم بر آهن
داغ فرود آورد، وانگهی آهنگ کوره نمود
همین درجدال بود .

عشق آهنگدازی را باید ازاین مردآموخت.
گذشتم . اندیشه تاجایی دنباله داشت که
آواز آهن گویی از رسته آهنگران بگوش
میرسید .
از : آئینه

دعا

از گداز دل شبها اثری بخش بمن
آه سوزنده چو موج سردی بخش بمن
در خود داغ محبت جگری بخش بمن
اثری از مردم صاحب اثری بخش بمن
باری، ای ابرگرم، برگ وبری بخش بمن
دلی از شعله حق شعله وری بخش بمن
تا که حق جویم وحق گویم وپویم ده حق
دیده حق طلب وحق تگری بخش بمن
(دکتر شمع ریز)

رباعی های گزیده :

چشمه حیوان

تا دل بهوای وصل جانان دادم
لب بر لب او نهادم و جان دادم
خضرار ز لب چشمه حیوان جان یافت
من جان بلب چشمه حیوان دادم
«قا آبی»

زلف پریشان

مفتم : عظم، گفت که :
حیران منست
مفتم : جانم، گفت که :
قربان منست
مفتم که : دلم، گفت که :

آن دیوانه

درسلسله زلف پریشان منست

«عبید زاکانی»
صفحه ۳۱

مرواریدهای سخن

عشق بوطن بادوام ترین و پر شورترین
عشق است .

«نابوکوف»

انشای هرکس نمونه بارزی از خود اوست.
«بوئن»

خوشبخت کسی است که خدایی به او
بخشید که شایسته عشق و سوز و گداز است.
«ویکتور هوگو»

از مثنوی های نفی:

عهد عشق

خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام
خوشا عشق و خوشا عهد خوش عشق
اگر چه آتشست و آتش افروز
چه خوش عهدیست عهد عشقبازی
هر آن شادی که بود اندر زمانه
چو یکجا جمع شد آن شادی عام
بتان کار دان ، خوبان پر کار
در آغاز وفا یارند و خوش یار

ولیکن از دمی فریاد ! فریاد !

که عشق تازه گردد دیسر بنیان

(نظامی)

حریم وصال

مردم از این الم که نمردم برای تو
ای خاک بر سرم که نشد خاک پای تو
گراختیار مرگ بدستم دهد قضا
روزی هزار بار بهیرم برای تو
غم نیست گرز مهر تو دل یاره یاره شد
ای کاش ذره ذره شود در هوای تو
گویم دعا و عمر ابد خواهم از خدا
تا عمر خویش صرف کنم در دعای تو
در آرزوی آنکه بمن آشنا شوی
آمیختم بهر که بود آشنای تو
جای تو در حریم وصالتهای رقیب
ای کاش بودی من بیدل بجای تو
(هلالی)

شماره ۳۵

عشق با بی

زما
بر
که
بو
هو
قش
ک
کن
ک
از
ص
خ
یون
ک
یک
رفت
را
ها

ممکن بسیار وقت خوش شد
باشم و لی تفریح واقعی در زندگی ام
راه نیافته بود.
باخته - چند جبهه آب به طرفش
انداختم. ما نند اطفال بازی میکردیم
نعره میکشیدیم و بدون شرم از
برهنه بودن بدنبال هم میدویدیم.
بالاخره خسته و زله از آب پراهمدیم
او در حالیکه مویهایش را می
تکاند تبسم مینمود. او بزرگ و
پر عظمت مانند خدا یان یولان بنظر
میآمد.
- راستی تو هستی جوین.
اینبار نگاه هایش ملامت بار نبود
چیزی از آن موج میزد که نفسم را
بند میساخت.
او دستهایش را باز نمود و
بدنهای ما بهم گره خورد...

نا گهان صدائی از ساحل شنیده
مات ایستاده بود. فریاد کرد.
- لذت میبری. من هم آمدم.
ساحل دور بود. ترس مرا فرا
گرفت به شدت شنا نمودم و قتیکه
از روی شانه ام به عقب دیدم مات
به طرفم شنا میگرد. بازوان
تشنه اش به شدت امواج را در هم
میگوبید فریاد کردم.
- دور برو.
او غوطه خورد و لحظه ای بعد در
کنارم قرار گرفت.
- بیا تفریح کنم جوین دوباره
از آن لذت نخواهی برد.
او لین بار بود که مرا به نام
کوچک صدا می کرد. و هنگامیکه
از تفریح نام برد. برای او لین دفعه
کلمه (تفریح) برایم جالب مینمود.

برای خود غذا درست کرده بود
ظروف نا شسته هنوز در ظرف
سوپی وجود داشت. گرچه
گرسنه نبودم و لی در آشپزخانه
نشستم. از کلکین بر آمدن ماه
را می دیدم.
سخن مات در مورد قدم زدن به
زیر نور ماه پیادم آمد.
بیرون بر آمدم اولین بار بود که
اثر نور ماه را بر وادی می دیدم
همه چیز غرق در نور نقره فام بود
مثل اینکه همه چیز را از چشمان
مات نگاه میکردم زما نیکه به دروازه
رسیدم نوار باریده راه، مانند
نیتة نقره پی معلوم میشد که به
مویهای دختر جوانی پیچیده
باشند.

ناگهان می خواستم تا به دنیای
دیگری، دنیای که مات از آن صحبت
کرده بود نظر اندازم. بطرف دریا
براه افتادم. کرانه دریا را زیر پا
گذاردم. از اینکه پایهایم گل
آلود میشد هیچجا ندا شتم فاصله
زیادی طی کردم.

صدای غرش آبرا که از بالای
بند به پایین سرا زیر میشد، به
خوبی می شنیدم.

عقب بند دریا چه کوچکی
تشکیل شده بود. غبار و کف آب
مانند طاق نقره پی معلوم میشد.
همچنانکه در زیر نور ماه، قدم
می زدم همه چیز بنظرم شکفت آورد
می نمود.

فکر میکردم در رویاهایم می
زنم. طرف مخزن آب بالا رفتم. در
نتیجه بارانهای سنگینی - آب
بلند شده بود و تا کنار دیوار می
رسید. در زیر نور ماه زیبایی
خاص داشت. مدتی هما نجا
استاده شدم.

لباسم را کشیدم در آب غوطه
خوردم. به پیشش شنا کردم، از
انواع شنا که در کودکی فرا گرفته
بودم کار گرفتم. نمی خواستم تا
ظربات سنگین زما ندا احساس
کنم گذشته و آینده در وجود حال
تبلور یافته بود.

ولی من به او ضرورت داشتم به
خاطر اینکه ثابت کنم که فقط به او
تعلق داشتم.

در تاریکی اتاق خواب پرسید:
- تراچی شده است؟ امشب به
صورت شکفت آورد مهربان شدی.
صبح بعد خوشحال تر بودم
ولی از مقابل شدن با مات وحشت
داشتم. یکبار او هم به طرفم نگاه
نکرد. فکر کردم ممکن آنشب پرستار
را به کلی فراموش کرده باشد
و یا اینکه چنین شبی هرگز نبوده
است. بعد، در پایان هفته هوک
نامه ای از عمه گرس یگانه اعضای
باقیمانده خانواده اش است که
مرگش را اعلام میداشت.
بمن گفت:

ممکن است به جنوب بروم و به
کارها سرو صورت بدهم و هنگامیکه
گفتم من هم میروم گفت:

- جوین باید کسی به مزرعه
بماند.
گفتم:

- مات هست.
در حالیکه به قهر می نگرست
گفت:

- او، به مات اطمینان میتوان
کرد؟ تو باید اینجا بمانی.

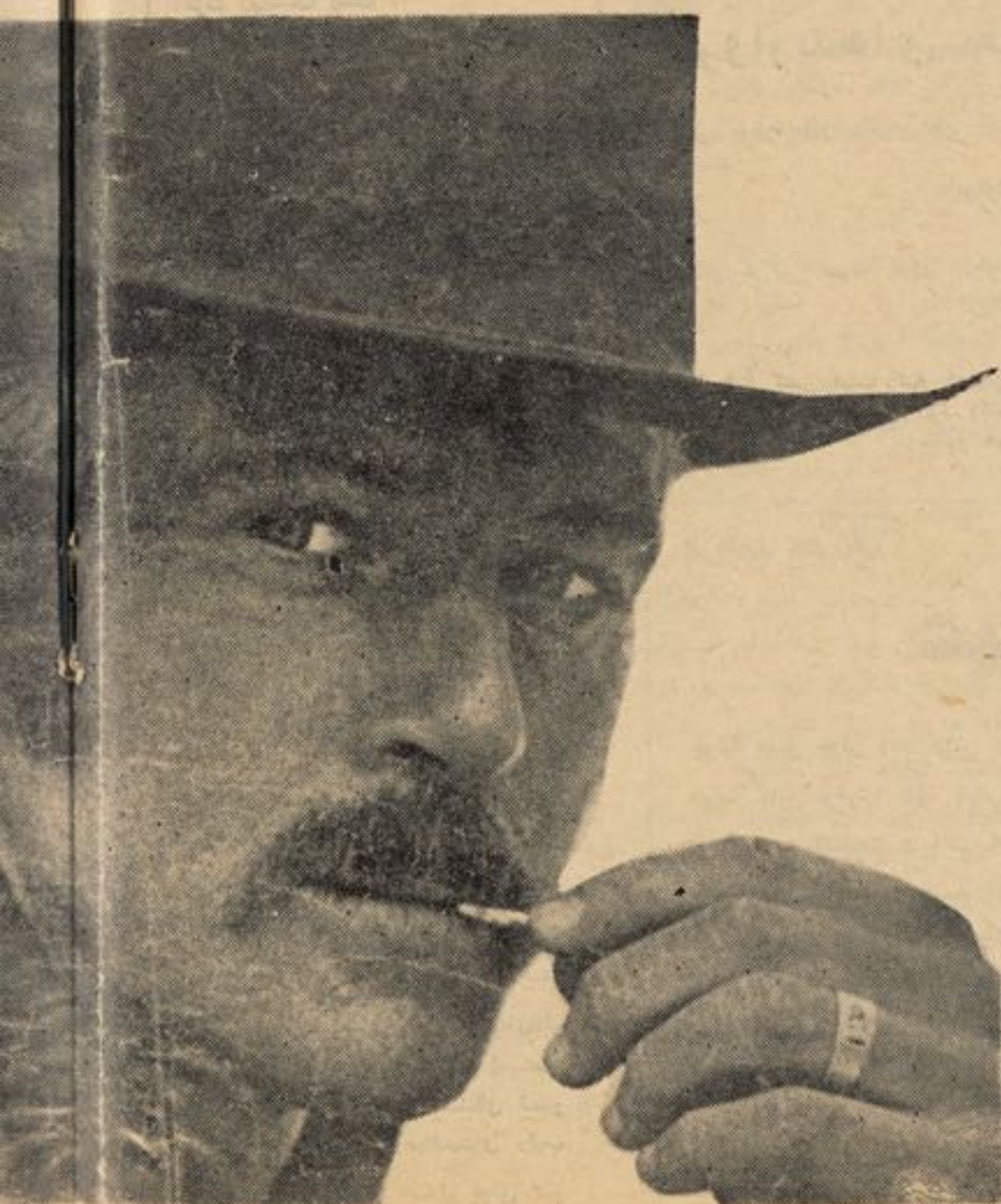
هوگ برای رفتن به جنوب آماده
شد و من تايستگاه خط ریل رفتم

او به عجله دهکده را ترك كرد. از او
خدا حافظی کردم.

روز گرمی پیش بینی میشد
فکر کردم چاشت وادی به تنور
سوزان تبدیل خواهد شد. در هنگام
خدا حافظی از او پرسیدم:

- مات چه وقت حرکت خواهد
کرد؟

- نمی دانم - ولی امید است
قبل از آمدن اینجا را ترك نکند تا
زمانیکه بارانها خلاص نشود هیچکار
نمی توان کرد و برای این
امر ما به وجود او ضرورت داریم.
مستقیم بر مزرعه برگشتم
بدیدن دوستی رفتم. نزدیک شام بود
که خانه آمدم. از مات اثری نبود



سگانه‌ای

زمانیکه هوگ بر گشت، گذشته
برایم نا ملموس مینمود. فکر میکردم
که حوادث بین ما و مات در او یا
بوقوع پیوسته و بس. و قتیکه
هوگ آمد او را به شدت در آغوشم
فشردم. در حالیکه میخندید گفت:
کا شکلی سال چندین دفعه سفر
کنم تا تو مرا چنین بگرمی استقبال
کنی.

از عمه اش و مراسم تدفین
صحبت کرد و در آخر گفت:
خدا او را بیا مرزد برایم دوهزار
پوند بمیراث مانده است. سپس من
کپ هابی زدم.

یک هفته بعد، به بازار برای خرید
رفتم. هوگ و مات کنارهای طولیه
را ترمیم میکردند، تازمستان گوسفند
ها محفوظ بمانند. درده مردمی کمی

زندگی میکردند و زمینه برای شایعه
سازی وجود نداشت.
اولی هنگامیکه بطرف خانه باز
میگشتم در فاصله داری صدای
غرش رعدرا شنیدم. هنگامیکه به
ایرهای تیره مینگریستم درک نمودم
که آب فراوانی هنوز در آن‌ها وجود
دارد. ولی توفان هنوز در دور دستها
قرار داشت.

زمانیکه خانه رسیدم - هوگ
در آشپزخانه دست هایش را
می‌شست گفت:
- کار خلاص شد. ولی نمی‌دانم
که به‌هون مات چگونه آن‌را سربراه
کرده میتوانستم.

پرسیدم.
- اکنون اگر کجاست.
در حالیکه دست هایش را خشک

مینمود گفت:

- او کالایش را برداشت و رفت.
بدون اینکه سبد سودا را که از
بازار خریده بودم خالی کنم همچنان
بخ زده فریاد کردم.
- رفته! به‌همین سادگی؟ بدون
گفتن خدا حافظی؟
پشت هوگ بمن بوده و از پریدگی
رنگم چیزی ندانست.

گفت:
- از من خواست تا سلامش را
بگو برسانم. او آدم عجیبی است.
به صورت ناگهانی او غیر منتظره
تصمیم برفتن گرفت. تو متاثر هستی
جوین؟
موج تائر در سراسر وجودم
دوید. گفتم.

- میتوانست تا آمدنم معطل
باشد.
هوگ رویش را درهم کشید.
شمرده شمرده گفت:

- اگر برای تو مهم است میتوانی
عقبش بروی. همینطور که گفتم او
فقط بطرف بندر رفت. تو میتوانی
او را گیر کنی.

هوگ بیچاره اونمی دانست که
در قلبم راجع به مات چه چیز جوش
میزند. همچنانکه بطرف جاده که
به بند منتهی میشد می‌دویدیم غم
سنگین بر قلبم نشست. خود را
احمق ساخته بودم که همیشه به‌همان
بوسه در شب پرستاره می‌ندیشیدم
و آنچه که در بند آب‌ها در آنشب
مبتابی بوقوع پیوست رویایی بیش
نبود. مات به من علاقه داشت ولی
این امر از ژرفنای قلبش
بر نمی‌خاست.

ولی آگاهی به این حقیقت تلخ که
آورفته، اینکه او را باردیگر نخواهم
دید تمام امیدهایم را از بین برد.
حالا می‌دانستم که او در زندگی ام
جای پای محرز باز نموده است.
پیش از اینکه دیوار سبز به نظرم
آید به نفس نفس افتادم. افق دور
دست را نور آذرخش گاه گاهی
روشن نموده و صدای غرش رعد

را میشنیدم. زمانیکه به بلندی سبز
رسیدم بکلی خسته شده بودم.
بعد مات را دیدم. او نزدیک سرانه
دریا ایستاده بود و خریطه کالایش
به شانه اش آویزان بود.

فریاد کردم.
- مات، صبر کن!.. مات..

ایستاده شد.
وقتی که به او رسیدم آرزو داشتم
تا مرا در آغوش بفشارد و لسی او
باجه‌ره خشمگین و دست‌های آویزان
هم چنان ایستاده بود.

پرسید:
- این حاجه میکنی؟
- چرا میروی؟ چرا مات چرا؟
با وجودیکه بین ما چند قدمی فاصله
نبود بنظرم خیلی دور مینمود.
گفت:

- بوالیت نگفته بودم که من مدت
زیاد توقف نمی‌کنم. بر علاوه در
مزرعه کار زیاد باقی نمانده است.
از روی شانه هایش نظرم به آب
بند افتاد که کف بربل بر بند فشار
وارد میکرد.
فریاد کردم.

- چرا تا آمدنم صبر نکردی؟
دیگر به غرورم اهمیت نمی‌دادم
فقط میخواستم تا از زندگی ام فرار
نکنم بادست هایش اشاره ای نموده
که «آن ناتوانی خوانده میشود».
- چی می‌توان کرد. جوین میدانی
که همه چیز گشت؟

ولی او در مانده بود. از چشمانش
این را میخواندم. «زمانیکه گفت
«برایت نگفته بودم که من خواهان
دیدن سرزمین‌های نو هستم. و روی
همین دلیل همیشه در حال کوچیدن
از یکجا به جای دیگر می‌باشم؟» به او
باو نداشتم.

دیگر نگذاشتم چیزی بگویم.
خود را به آغوشش انداختم.
مجبور شد مرا به آغوش بکشد.
و زمانیکه روی ام را به طرفش بالا
نمودم گفتم:

- مات جایم باتوست. میخواهم
مر جای که توهستی من باشم.



د مینې صادق

که څوک لاس له سوز وکاري زیان نشته
په مینک باندې قلیک او تاوان نشته
دوغا خریدار بل خواته دی د رومی
دا متاع د زمانې په دکان نشته
هغه یار به زه وکومې خواته غواړم
چه یې هیچیرته منزل و مکان نشته
دلیران که هر خو ډیر دی په جهان کې
زما یار غو ندي دلیر په جهان نشته
چشم قیلي هم زلفی هم سري شونې
دغه همی رنگ آفتاب په جهان نشته
عشق عاشق لره یو همی گلستان دی
چه و باغ و ته یې لار د خزان نشته
عاشقان په عشق کې واره سلطانان دی
په داشهر لیستکارو ناتوان نشته
که مجنون غوندې به عشق کې څوک صادق شي
دلیلا په دروازه کسی در بان نشته
دانا یان به درحمان په فال پوهیږي
دلته کار دهر نا اهل و نادان نشته
(رحمان بابا)

د گلر خانو خندا

چه شپره شوستاپه مخ باندې زما عشق
مستخره شو دمجنون او دلیلا عشق
چهمجنون ځنی په لیر کښې هیبت خوری
گمارلي ده په ماضی بلا عشق
که په هره سایې سرڅي لکه شمع
ځان دی هیڅوک معذوره مني په عاشق
ویر ډولو ته په لاس جنګ ورباب کا
چه یې کښینوی په غولی باندې وراشع
اورپه لوبو لکوی په رښتیا لگي
ډډولی دی ډیر خلک په خدا عشق
دلان د عقل پاتی شي بس د خله
چه په سړي خود آغازه کاسودا عشق
لکه اور په وچ واښه باندې څوک بل کا
همی کار کاندې په زهدوپه تقوا عشق
څوک ناحق په خولی دعوا اورښتینی کا
دم قدم کسله پتیری د رښتیا عشق
بیایي نه موندلې خدا د گلرخانو
که شبنم غوندې حمید کړوپه ډېا عشق
«حمید»

نورالحق مشتاق دخواجهدوکوه ښوونکی جمهوری یاد اقبال ستوری

زړونه خوشحال دی جمهوري ورته پیغام راغی
نوی السهام راغی پښتون د پاره
چه توری ورځی لاندې پتو هماغه لمر ختلی
د هجر شپه کړه مولي نسیم سپین سپر ختلی
چه دریاب مینځ کښی وده پروت هغه کور ختلی
تیری مجنون ته دلیلی دلاسه جام راغی
باغ کښی په راغ دسروکلو نو تماشاکوله
باغ نه بهر بلبل نسیم سترگو ډاکوله
خوار غنډلیپ به غرونو کښی وویلاکوله
زاغ تری بهر شو گل بلبل ته په سلام راغی
چېمی مشتاق ومه په لاس هماغه لمر راغی
د اقبال ستوری نږدې پښتون په سر راغی
د عاشق څنگ ته نن په ښه مینه دلیر راغی
د ژور ژیم په عوض جمهوري نظام راغی



غوره لنډې

اوپه ډېر گودو خوری دی
زه د جانان لپاره کوز گو درته څمه

په گودو سور سالو ښکاره شو
ماوی په تورو اوږو اور ولگیدنه
د گودو هر سو پی دارو دی

پری لگیدلي دی د پیغلو پلوونه
سر دی له هری و نی لوړ دی
چناره ولی نه راوړی خیالی گلونه
زلفی اوړدی پر پردم که لښی؟
دومره به یې پر پردم چه آشنایې زنگومه
زما د زلفو ار ما نجه !

اوس یې بالښت کړه پری کوه دناز خوبونه
ماته له لیری په خدا شه
چه خطری می له زږگی نه لیری شینه

د ژړو ند بوستان

دنيا دپاکي ميني درومان مه وړانوه
دخوانو او مانونو داجهان مه وړانوه

دژوند په توره شپه کې امیدونه لکه ستوری
دستورو ښکلو ستورو شېستان مه وړانوه

کعبه دمحببت می په ایمان باندې ودانه
ای عقله داکعبه می دایمان مه وړانوه

ستا مینه محبت زما دژړه ساز و سامان دی
زما دسوی زړه سازو سامان مه وړانوه

بوستان دژوندانه می دی په اوښکو سمور کړی
خزانه خدای دپاره دابوستان مه وړانوه

(مفتون)

ته ویده وی

ستاپه مخ زلفو هوا کړه ته ویده وی
چه نسیم پری مشغولا کړه ته ویده وی

په سپین مخ دی راخوری لکه پرده وی
توروزلفو دی جفا کړه ته ویده وی

ده چپیا دیمې شپې می تماشگیره
تماشا دی تماشا کړه ته ویده وی

په گلگشت دمازیکر چه دی چابکل کړی
سرو لپانو دی خدا کړه ته ویده وی

اوس دی مخ په پلوخه رانه پت کړی
دابوسی می درنه غلا کړه ته ویده وی

یارله ویش عاشق ورتلی نشي ناطره !
تادخان سره سودا کړه چه ویده وی

«ناظر»

داوربل چهستان

قلعه! پورته شه چیستان یی داوړبل ولیکه
صفت دیار دښو خوشترگو په کجل ولیکه

ای دتقدیر کاتبه خوندبه دخوانی وی کله؟
لړمی مهلت په پروانه کښی داجل ولیکه

کوژشه تقدیر معینی جوړ کړه ای زما تنډیه
عرض دژړگی دپا مالی دیار په پل ولیکه

عشقه ! له تاسره خو مرگ دتمنانه ښایي
ای همه ژونده دابدیه مخ ازل ولیکه
همزه! راجوړ کړه په خزان کښی کیفت دښار
دښکلی یارد تصویر په مخ غزل ولیکه
«همزه»

دشو نډو خیال

زاهدان دی کړه میشته په میخانه کښی
نشته تاغوندی بل مخ په زمانه کښی

هیڅ له ښکلو بهرور په وصل نشوم
عبث گرځم لکه مار په خزانه کښی

ستا دشونو په خیال وزمه له عقله
همی مست شراب لری په پیمانه کښی

دی پت شوی د خودلی ددرانه پیښی
څکه اوسی لیونی په ویرانه کښی

د دنیا غمونه کل کړه تر پښو لاندی
چین مړه تل دیار په آستانه کښی

دمجران په شپه رباب وځان ته کږدم
ستا غمونه تیروم په ترانه کښی

عشق له زړه دتن پرور کله ټولپری
چیرته تیغ وهیلی وی په سخا دانه کښی

حسین زهداو تقوی همی جدا وی
نوی کار دروغ عالم په ویرانه کښی

«حسین»



هنرمندان خاورمیانه

احمد ظاهر دیگر آواز نمی خواند

احمد ظاهر هنرمند محبوب نسل جوان که اخیراً چند کنسرت به استقبال جمهوریت و تقویه صندوق مبارزه با بیسوادی دایر کرده بود،



احمد ظاهر

اخیراً از آواز خوانی دست کشیده است. این شایعه را اشخا صیکه هنرمند مذکور را از نزدیک می شناختند تأیید نموده اند و لی متأسفانه تا هنگام زیر چاپ رفتن این صفحه نتوانستیم خود احمد ظاهر را پیدا کنیم و علت این کناره گیری او را از هنر آواز خوانی ازش پرسیم، احمد ظاهر با آواز گیرای خود شهرت خوبی حاصل کرده و علاقمند آن هنر ش روز بروز اضافه تر میشوند.

خدا کند این مطلب حقیقت نداشته باشد و احمد ظاهر با ثبت آهنگ جدیدی این شایعه را تردید نماید در غیر آن خبر نگار آن کنجکاو ما شاید او را سوال پیچ کرده علت اصلی کناره گیری اش را از هنر بپر سئند.

فستیوال فیلم های شوروی

هنرمندان باالت آلمان

یک گروه هنرمندان اوپرا بالت

جمهوریت اتحادی آلمان برای اجرای نمایشهای هنری وارد کابل گردید.

نمایشات هنری این گروه در کابل ننداری آغاز شده است. هیأت هنری مذکور از طرف مامورین وزارت اطلاعات و کلتور و اعضای سفارت کبرای آلمان در میدان هوایی استقبال گردید.

بتاریخ نزده عقرب فستیوال فیلم های روسی در کابل افتتاح شد.

در محفلی که بدین مناسبت در آریانا ترتیب شده بود دو هنرمند معروف فیلم های روسی نود میلا سوا و مارتینوف.

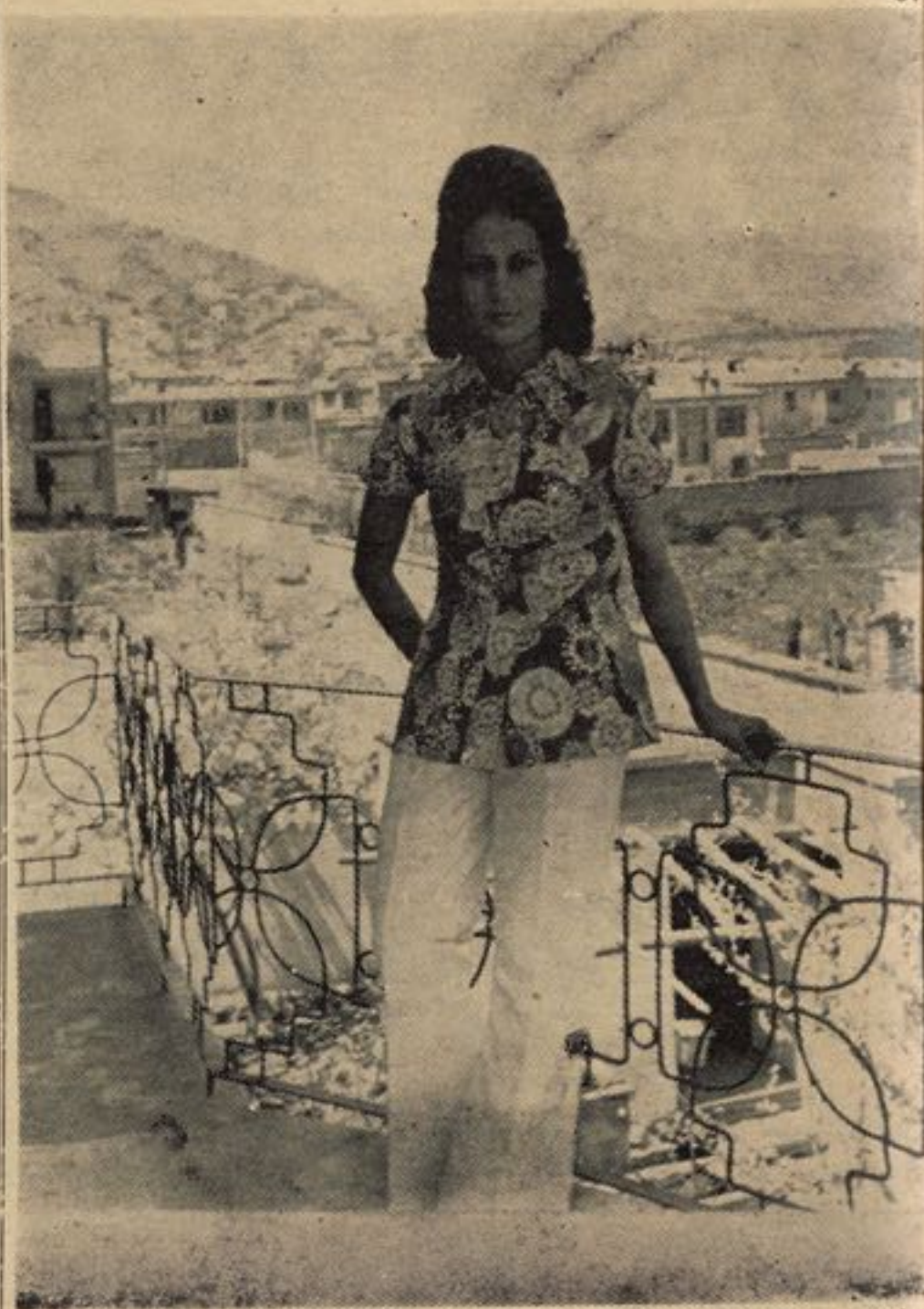
هم آمده بودند که در برا پر حضار قرار گرفتند و مورد استقبال

گرم تماشاگران واقع شدند. بعد از اینکه سخنرانی ها پایان رسید و

دسته های گل برای هنرمندان شوروی تقدیم گردید

هنرپیشه فلم اندر ز مادر و روزگازان می خواهد فعالیت هنری خود را دوام بدهد.

غزال صاعد ممثله خوب و موفق افغان ننداری که در فلم اندرز مادر نقش «فریده» را بازی نموده است اخیراً رابطه ای با افغان ننداری ندارد زیرا قرار دادش بصورت یکجا نبه چندی قبل فسخ شده بود.



غزال صاعد

این هنرمند به خبر نگار ما گفت: هنرمند از هنر نمیتواند جدا باشد من آرزو دارم کار هنری خود را دنبال کنم از همین جهت با مقامات مسئول وزارت اطلاعات و کلتور در تماس شده ام تا زمینه فعالیت هنری مرا برای آینده میسر بسازند غزال صاعد از دواج کرده است و دختری بنام فرشته دارد.

غزال صاعد در نمایشنامه معروف مفتش اثر گوگول نقشی را بعهده داشت و چند نقش دیگر را در نمایشنامه های بعدی برای او در نظر گرفته بودند که بعد از تجدید قرارداد نقش های مذکور را ایفا خواهد کرد. غزال صاعد در فلم روزگاران هم در دو قسمت فلم نقش هایی را بعهده داشت.

شماره ۳۵

دسافرت

« این چه است ؟ آیا بوالهوسی یک زن خالی؟ »

زن خاموش شد مثل اینکه چیزی بیادش آمده باشد ایوان پتروویچ سوال کرد بعد بعد بنام خدا ادامه بد هید خانم چنان عمیق و منعطف نفس کشید مثل که هوا برایش کفایت نمیکرد و در حالیکه آوازش به سختی شنیده میشد ولی هر کلمه را پر معنی خاطر نشان میساخت چنین ختم کرد.

چرا بالست فکر کرد. من از تو، تو از منی. همه را فراموش کن. همه را بگذار. بسن. تماما تسلیم شو.

بطرف من چنین اندوهگین نگاه نکن.

دو اندیشه آن میاش. که در درونم چه میگذرد. و تلاش هم درین راه مکن.

سرایا تسلیم احساس خود باش. ازمن کام بگیر و برو !..

ایوان پتروویچ چشم های خانم را تمییدید او خواست آنها را ببیند. وقتی خود را بطرف خانم بسیار نزدیک نم کرد بوی تن و عطرش او را سمیت ساخت. او خود را فراموش کرده تن زن را بسادستپایش لمس کرد و انگشتان رابه انگشتان زن تاپ داده تن او را بطرف خود کشید و شروع به بوسیدن چشمان لبها و گردن او کرد.

والنتینا سر گینا در همین لحظه به خود آمد. - بگذارید مرا. رها کنید. زن باخشم و گویا عمدتاً به آواز بلند فریاد زد.

- شما عقل تانرا از دست داده اید. این کلمات ایوان پتروویچ را ترساند.

او مانند بسیاری از مرد ها. غریزی به این عقیده بود که مقاومت در پس خود ظفر دارد. برعلاوه برای اطاعت بدون چون چرا. او فوق العاده صبیح بود. ولسی تغیری که در

اما شما شو هر دارید. خانم چند ثانیه خاموش ماند. و وقتی که به سخن آمد. آوازش ملین گنگ داشت.

- آخر ما باجال های غیر مریی که شرایط ساخته. چنان احاطه شدیم که هیچ قوتی را مجال فرار از آن نیست. و چرا راجع به این صحبت کنیم. چرا مقاومت کنیم به چیزیکه جلب میکند. این کلمات از کی است. شما بغاظر دارید.

آخ. مرادوست پدار بدون اندیشه. بدون اندو. بدون تفکر.

بدون طعنه ها. بدون تردید های میان

لوس است؟ یا شاید طغیان لحظه ای یک آزادی دیگر نهفته است ؟ او فکر کرد و در عین زمان هوس تمام وجود او را فرا گرفت. قلبش شیرین فشرده گشت و بطرف یک رخوت مطبوع کشانده شد. یک رخوت مطبوع آشنا شبیه به ترس و انتظار.

« یا تظاهر بیماری دعاسی است. یا اختلال اعصاب رنجور ؟ یا یکی از آن اتفاقات که زن هنگام طغیان غصیب و حسادت در یک دقیقه کاری را انجام میدهد. که بعد در طول تمام عمر از آن اظهار پیشیمانی میکند ؟ »

ایوان پتروویچ انگشت کوچک او را بیشتر و بیشتر فشار داد. خانم دست خود را پس نگرد. ایوان پتروویچ با آوازی زده و آهسته برسان کرد.

- یعنی ... یعنی ... شما تنها عقیده به لذت دارید ؟

تاریکی او را دیوانه و باجرات ساخت او بایک حرکت مصمم دست کوچک. طریف و خوش ترش او را در دست گرفته و سخت فشرده خانم باتمام وجودش لرزید و حرکتی کرد. تا دستش را خلاص کند. او بار دوم آنرا فشرده.

آنگاه خانم ناگهان باتمام وجودش بطرف او چرخ خورده. منعطف و فشرده نجوا کرد.

- بلی. بلی. تنها به لذت ... ایوان پتروویچ نیز به توبه خود همان کلمات را تکرار کرد اما گمان نمی رفت که او و خانم فسمیده باشند که چه گفتند. کلمات معنی خود را باخته بود. تنها آواز های هیجان آور. ویر حرارت و عشق که بانجوا ادامه میداد. باقی مانده بود.

- اگر موانع شما را اخلال کند. - من آنها را نمی شناسم.

بدون آنها امکان ندارد. خوب. بطور مثال بگوید. شما چه میگردید. اگر شخصی سخت مورد علاقه تان واقع میشد؟

- من پیش گویی کرده نمی توانم. شاید طوری رفتار میکردم که قلبم حکم میکرد.

و این همه مارا مثل یک قابیل برادر باهم پیوند میدهد. آخ ! من این برادری را نمی بینم و نمی خواهم به آن اعتراف کنم ! من یک جمعیت احق را می بینم که ترس از مرگ آنها را خورد و خمیر کرده. جمعیت که لرزان به این توتله کنگ زندگی و نورچسبیده اند. خودم نفرت انگیز و وحشت آور می شوم !

ایوان پتروویچ درست مانند برق زده ها کلمات و حرکات او را تمقیب میکرد. او دید که چگونه یستانهای برجسته و پریشان کننده اش بالا و پایین میشد دید که چگونه درین نیمه تاریکی انعکاس آتش سرخ در چشمان از حد بیشتر یازش می درخشید. دید که پرده های بینی طریف او از آتش بخاری گلابی اش چگونه متورم شده و می لرزد ... او مشاهده کرد که پیراهن نرم پلستی چگونه ساختمان پا های خوش ساخت و محکم او را نمایان ساخته است.

آنگون این فضای پر عطر و گرم و بوی شراب که ایوان پتروویچ وقت صرف غذا نوشیده بود سبب شده که همه چیز در کله اش هجوم آورد. او دید که دستت میگرد او دو تاریکی بالاقیدی بالای دیوان افتیده. ایوان پتروویچ تقریباً غیر ارادی هیجان زده و ترسان دست خود را کنار دست او گذاشت. طوری که انگشتان کوچک آنها باهم تماس شدند.

ایوان پتروویچ فکر کرد.

« آیا خانم متوجه شده یا خیر. اگر دست خود را پس کرد مغرور می خواهم. »

- ادامه بدید. ادامه بدید. لطفاً. ایوان پتروویچ با آواز بلند گفت. شما بسیار مرا علاقمند ساختید.

والنتینا سر گینا ادامه داد:

- اگر مرگ این قدر وحشت اور است. و زندگی بسیار کوتاه است. پس چرا من آنرا ملامت اور و خسته کن بسیارم. من خنده مسرت بخش می خواهم. مرا از ذهنیت عامه می ترسانند من لذت می خواهم بمن راجع به وطنایف و تکالیف میگویند بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در یستم یک خریطه سنگین پر از آشنای قیستی را حمل میکنم. شاید من درین راه خبر می شوم که همین فردا خریطه را از زردم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور میاندازم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم. اقلاً یک روز. اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یک می خواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که پر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج کنیزه که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

دو باره همان بی خبری. باز هم همان سردی همان « هیچ » وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور. کی هفت آنرا بمن حالی میکند ؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتیاق کسی. بیفکری.

آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضای اقرار داده است. ؟ من مطالعه میکنم و پیوسته می شنوم که ماهمه آدم هستیم و به ماعقل و آزادی اعطاء شده

بخش می خواهم. مرا از ذهنیت عامه می ترسانند من لذت می خواهم بمن راجع به وطنایف و تکالیف میگویند بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در یستم یک خریطه سنگین پر از آشنای قیستی را حمل میکنم. شاید من درین راه خبر می شوم که همین فردا خریطه را از زردم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور میاندازم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم. اقلاً یک روز. اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یک می خواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که پر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج کنیزه که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

دو باره همان بی خبری. باز هم همان سردی همان « هیچ » وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور. کی هفت آنرا بمن حالی میکند ؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتیاق کسی. بیفکری.

آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضای اقرار داده است. ؟ من مطالعه میکنم و پیوسته می شنوم که ماهمه آدم هستیم و به ماعقل و آزادی اعطاء شده

بخش می خواهم. مرا از ذهنیت عامه می ترسانند من لذت می خواهم بمن راجع به وطنایف و تکالیف میگویند بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در یستم یک خریطه سنگین پر از آشنای قیستی را حمل میکنم. شاید من درین راه خبر می شوم که همین فردا خریطه را از زردم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور میاندازم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم. اقلاً یک روز. اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یک می خواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که پر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج کنیزه که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

دو باره همان بی خبری. باز هم همان سردی همان « هیچ » وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور. کی هفت آنرا بمن حالی میکند ؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتیاق کسی. بیفکری.

آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضای اقرار داده است. ؟ من مطالعه میکنم و پیوسته می شنوم که ماهمه آدم هستیم و به ماعقل و آزادی اعطاء شده

بخاری دیواری شروع به خاموشی شدن کرد. سایه روشن سرخ رنگ غلیظ تر شد. با گذشت هر لحظه محیط تحریک کننده تر و خوش آیند تر میشد اکنون لازم بود که پاسبان این ناراحتی خاتمه بدهند و با مطلقاً تسلیم دقایق و اتفاقات شوند.

- ولی من انتظار داشتم که شما حرفهایم را شنیده باشید - ایوان پتروویچ این را گفت تنها برای اینکه خاموشی سنگین را بر هم زده باشد و ادامه داد من تصور کردم که شما بطرف آتش نگاه کرده و در خود فرو رفته اید. خانم دوباره چشماش را به آتش دوخت و چهره اش باز خیال انگیز شد.

- او. نه. من شمارا بدقت شنیدم. کم مانده بود که شما یکی از تصورات دوست داشتنی مرا بیان کنید ولی فرصت نگردید.

- میخواهید. اکنون ثابت کنم ؟

- بخیر. حدسی زده نمی توانید ... بسیار مشکل است. خوب است. پس بگویید.

- شما بالای کلمات من فکر کردید. که گاهی دل انسان یک چیزی نامعلوم و مبهم میخواهد ... که شبیه به کار روزانه زندگی نباشد. که شاید برخلاف همه چیز باشد ... مغایر ... حتی با اخلاق جامعه ..

- و بعد ؟

- بعد؟ شما اول بگویید. که آیا حدس زدم بلی ؟

- بکلی. نه ... با وجود این. من بهر حال فکر خود را اکنون نمی گویم ... بهر حال. بعد چه؟ آخ. نه. نه. صبر کنید. من راجع به این یک فلسفه بخصوص دارم ... منتها من از هر اس دارم که شاید برای شما دلچسپ نباشد.

برای ایوان پتروویچ آنقدر دلچسپ بود که او از چوکی خود برخاسته و بالای دیوان در کنار خانم موسیاه نشست.

- ببینید ... والنتینا سر گینا با کمی ناراحتی شروع کرد. اما من از زبانم می ترسم. اصلاً نمی توانم بالای آن حاکم باشم ... ببینید : آخر به هیچکس معلوم نیست که بالای انسان قبل از تولدش چه گذشته ... اینکه من چشمانم را می بینم و سعی میکنم بغاظر بیاورم که قبل از این چه بود. هیچ چیز و هیچ چیز نیست بجز از تاریکی بی پایان. من هیچ چیز نمی بینم. نمی شنوم نه احساس میکنم. نه فکر میکنم. و ناگهان از یک جای یک نواری از نور زندگی ظاهر میشود. اما آخرین همه تنها برای یک لحظه. شور و هیجان فرا می رسد. بعد مرگ ... و بعد تر ؟

دو باره همان بی خبری. باز هم همان سردی همان « هیچ » وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور. کی هفت آنرا بمن حالی میکند ؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتیاق کسی. بیفکری.

آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضای اقرار داده است. ؟ من مطالعه میکنم و پیوسته می شنوم که ماهمه آدم هستیم و به ماعقل و آزادی اعطاء شده

بخش می خواهم. مرا از ذهنیت عامه می ترسانند من لذت می خواهم بمن راجع به وطنایف و تکالیف میگویند بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در یستم یک خریطه سنگین پر از آشنای قیستی را حمل میکنم. شاید من درین راه خبر می شوم که همین فردا خریطه را از زردم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور میاندازم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم. اقلاً یک روز. اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یک می خواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که پر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج کنیزه که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

دو باره همان بی خبری. باز هم همان سردی همان « هیچ » وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور. کی هفت آنرا بمن حالی میکند ؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتیاق کسی. بیفکری.

آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضای اقرار داده است. ؟ من مطالعه میکنم و پیوسته می شنوم که ماهمه آدم هستیم و به ماعقل و آزادی اعطاء شده

بخش می خواهم. مرا از ذهنیت عامه می ترسانند من لذت می خواهم بمن راجع به وطنایف و تکالیف میگویند بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در یستم یک خریطه سنگین پر از آشنای قیستی را حمل میکنم. شاید من درین راه خبر می شوم که همین فردا خریطه را از زردم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور میاندازم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم. اقلاً یک روز. اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یک می خواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که پر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج کنیزه که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

دو باره همان بی خبری. باز هم همان سردی همان « هیچ » وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور. کی هفت آنرا بمن حالی میکند ؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتیاق کسی. بیفکری.

آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضای اقرار داده است. ؟ من مطالعه میکنم و پیوسته می شنوم که ماهمه آدم هستیم و به ماعقل و آزادی اعطاء شده

بی نتیجہ

مترجم : ولی لطیفی

انتظار مانده نمی توانم . . . من از اینجا باید بروم . . . و یک جای دیگر هم با یسد ستر فرصت برسم .
والیثنا سر کیفنا اورا معطل نسا ختہ و دست خودرا بطرفش دراز کرد . او شروع به فهمیدن وضع او کرده و حتی احساس همدردی کرد .

ایوان پتروویچ شا پوی خودرا گرفته و تا دوازده رفت ولی ناگهان متوقف شد یک یا دو ثانیه فکر کرد و بعد با قدمهای سریع به زن نزدیک شد .
والیثنا سر کیفنا این هم یک موضوع دیگر او این کلمات را با آوازی جدی و سا ختگی ادا کرد .

از طرف من به شوهر تان بگویند تاسا پولهای قابل انتقال با احتیاط پیش آمد کند درباره او اخبار مجببول مینو یسند !
باین پیش بینی ایوان پتروویچ مطلقا سند رسوائی خودرا امضا کرد . این فرصت جلب کننده بدون بازگشت اذسیت رفتہ بود .

ایوان پتروویچ ایستاده و ناخن های کلابی رنگ و ناز پرورده اش را گاز میگرفت اورا ناراحتی و چون شکنجه میداد . دلش میخواست گریه کند . می خواست خود را - سیلی بزند . میخواست تا آخر تلخی شرم و شرمینی خود آزادی را مزه کند .

باز هم به شوهر تان . کیلویا برای دلفریب بگویند او این کلمات را با صدای بلند گفت کہ - در آن ظفر گریه و زاری نهفته بود بگذار او آخر یکنده را هر روز سیاس بگذارد از سبب آنکہ سرو کارش باشخصی خوش لباسی (ژیکولوی) مانند من بود و در غیر آن برایش گران تمام میشد . . . بمن سپردہ شدہ بود کہ یک بازرسی محرمانہ را انجام بدهم . . . طوریکہ مبینند این وظیفہ سپردہ شدہ را به طور درخشندہ ای انجام دادم . . . افتخار دارم تعظیم کنم . . . شما فکر نکنید کہ من میتوانم برای شما مضر باشم . . . اگر شما میل دارید من علیہ خود سند تحریری نزد شما میگذارم .

با گفتن این کلمات او به سختی اشکهای عصبیت را کہ گلوش را می سوختاند حفظ کرده و نامہ مجببول و بی امضا را بالای میز انداخت و بدون خدا حافظی شامپو اش را در اتاق به سر گذاشته و به دوش از اتاق به دھلیز فرار کرد .

دروازہ تازه عقب او بسته شد کہ از اتاق مجاور سرو کله پرسید کف نمایان گردید صورت چهار کنج اورا خوشی درخشندہ پوشانیدہ بود او همه صحبت هارا واضح شنیدہ بود . او دزد کی با قدمهای بی آواز بطرف زنش کہ مصروف مطالعه نامه بسی امضا بود رفت دست هارا به دور کرد ن خانمش انداخت (زنش) این حرکت ناگهانی فریاد ضعیفی زد) و سراو را به عقب خم کرده بوسہ های سیاس و دیرپای خود را آهسته ویر احساس بالای لبهای خوش رنگ او نقش کرد .

این جفت صمیمی ، مدتها عادت کسر ده بودند . یک دیگر خود را بدون کلمات اضافی بفهمد .

ختم

صفحة ۳۷

زن نگاه نمی کرد با آواز خشن پرسید .
- لطفا بگویند شوهر شما بزودی برخواهد گشت؟
خانم متعجب و بالحن آزردہ جواب داد .
- نمی دانم ، اگر میخواهید ، ممکن است عقیش بفرستم .

دیدن چهرہ پرسیدوگف در همین لحظه برای ایوان پتروویچ نیز یک اندازه رنج آور بود . او عاقلانه فیصلہ کرده بود کہ به تمام این بازرسی ، جا نیکه او خود را بسیار رزیلانه نمود ارساختہ بود باید تفانداخت تنها اختراع یک بهانه خوب لازم بود . تا خودرا از مخمصہ و ارهاند . مثلیکہ همیشه در اینگونه حوادث اتفاق میفتد . بهانه پیدا شد و ایوان پتروویچ جدی و قطعی تصمیم گرفت او از جایش برخاسته و در حالیکہ بسزمین نگاه میکرد گفت .

مرا عفونکند و از شوهرتان نیز از طرف من معذرت بخواهید . با تارف بیشتر از این

ایوان پتر وویچ نگاه کرد کہ او غیر ارادی سرخود را بالا کرد چهرہ زن یک حالت خطر ناک را منعکس میساخت . او افکار زن را غیبید و یک تبسم پراز خشم و سا ختگی لبهای اورا کج و کوله ساخت .
خانم مصمم به نزدیک شدہ و به موهای او دست کشید .

چرا می رنجید - در صورتیکہ خود شما گنگار هستید . خوب اگر کدام کسی داخل اتاق میشد .

شاید زنی خواست سرتکدلی ناخود آگاه خانه ای خود را جبران کند .

احساس شرم پیش ایوان پتر وویچ بدیخت به اندازه غیر قابل تحمل بزرگ شد . او بر قیمت حاضر بود این امکان را بخرد تا از این اتاق و سوسہ انگیز و این خانم دلفریب کہ پنج دقیقه قبل بسیار جذاب بنظرش آمد دور شود .

بالخرہ او طاقت نیاورد . در حالیکہ بطرف

ماشای اجراع بدہ
ایوان پتروویچ در حالیکہ موهای پریشان خود را مرتب میکرد عصبانی به چو کسی خود نشیبت .

اونا گهان این روز پراز رسوائی را بخاطر آورده و رنگ سرخ و سوزان شرم در گونه هایش دوید .

«فریبم دادند ، میخواد ام کردند» یک آواز درونی بدجنس ، می تانید میکرد . -
ایوان پتروویچ در حالیکہ نگاه های والیثنا سرگفتنا را احساس میکرد بدون سر چا خاندن مانند مرده خاموش بود .

پیش خدمت چراغ را آورد و آنرا بالای میز گذاشت و در حالیکہ نگاه حیلہ گسرو کنجکاوش بروی هردوی هم صحبت میفرید از اتاق بیرون رفت و والیثنا سرگفتنا دست خود را مقابل نور چراغ کہ چشمایش را اذیت میکرد حایل ساخته و لحو جانہ بطرف



حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است می رود، و تصادفا در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همیشه می شنود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینک بقیه داستان:



ایرین، با عظیم و ایرینستان. شکیده با کسی و بعد از آن که گزاشتی



نه، منتهی نمیروم، من تقاضا هستم



کار بیدار کردن هم کار ساده نیست

چقدر وقت ضایع شده...

تا بستان سبزی میبوید،
واندا، در این فصل قطعا از
خفتی اش استفا و نگرانیست
وی هر لحظه خود را گسل می کرد
و قدرتش را از دست داده و
از اینکه دوباره بکارش شروع
کرده قویتر می گشت



مرا ببینش، من همیشه پشیمانم

این موضوعی نیست که او بربخاند.



حادثه در نیمه شب

تا اینجا جای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوایی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فوراً که از دیر زمانی او را از علاقه کرد. اما رابطه او با برید فوراً زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فوراً رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد رقص اول جوزف و پسون ویدیو لیوزت در آن دست داشتند. شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را ناپود کنند. این هم بقیه داستان.

طوری وانمود می کند تو درهای کوک پسر میبندی. و این که مادر کلان تو روز های خوب و همچنان روزهای بدی داشته است. و این که توبه آنجایی رفتی تا آن چاشت رایام صرف کنی و همین طور آن شب را. و این که تو وقت را در این جاوانجا به شراکت گذاشته بودی. برید فوراً نزدیک لی آمده و گفت:

آه عزیزم پس است. برید فوراً او را عزیزم صدا زده بود. لی نمیدانست که از این کلمه پردازی و چاپلوسی خوشش آمده است یا نه. اما این گفتار و قیاحانه به او کمک کرد که دوباره بخود بیاید و از ماجرای که در اطرافش در حال جریان بود آگاه شود. مشاهده کرد که ایزابل از کتابخانه خارج گردیده و او را با برید فوراً تنها گذاشته است.

برید فوراً ادامه داد: لطفاً آنقدر موضوع را جدی نگیری. این حادثه فقط یک بازی کوچک، بی آزار و شکنجه بود که هدفی جز به وجود آوردن خوشی و مسرت برای زن سالخورده که آنقدر هازیار در بند صحت و سلامتی پسرنمی برد نداشت. لی پرخاش کنان گفت:

اما چرا تو مرا در این تظاهر شامل ساختی؟ آیا بمن ضرورت داشتی؟ تو چرا در این باره بمن چیزی نگفتی؟

برید فوراً نزدیک آمده و در حالیکه لبها ن خود را روی مویهایش می کشید، گفت:

آه عزیزم.

و به بسیار آرامی و متانت ادامه داد:

تو زیادتر از آنچه تصور کنی ساده هستی. اگر من از آن روز پیش تو پرده بر میداشتم مسلماً بدون از دست دادن حتی لحظه آنرا به همه فاش می ساختی. در حالیکه نمیدانستی که این کارت باعث آزار و اذیت دیگران مخصوصاً آنتی می گردد. من نمیخواستم که ترا شامل صحنه کمرونی و یابه عیاره دیگر تظاهر معصومانه خود بسازم.

لی گفت:

اما خانه چرا؟ چرا به سرو وضع قصر های لوک کسی نرسیده و گذاشته اند که به این شکل تاسف آور و بیخوابی برود.

برید فوراً شانه هایش را بالا انداخته و گفت:

هیچکس به آن ضرورت ندارد مصارف

ترمیم و تعمیر دوباره آن کمر هر زنده جان را

خم میگرد. این قصر در جایش باقی مانده

است و انتظار صاحبش را می کشد که از راه برسد

و در آنجا مسکون گردد. اما چه تو عزیزم. آیا

زخمی نشده است؟

لی خود را از او دور کرده و گفت:

نه، صورتم زخمی نشده است. چون

تو درهای لوک بودی و باش نداشتی پس در این

مدت در کجا به سرمی بردی؟

برید فوراً گفت:

در یکی از هتل های قریه. این هتل

آنقدر که توفکر کنی محل بدی نیست.

لی گفت:

آزشنیدن این سخنان آسوده شدم. مرا

شک و تردید کم نظیری در بر گرفته بود.

لی گفت:

هنگامی که لی داشت صحبت می کرد ضربه

محتاطانه که از کمال احترام و تنظیم سرچشمه

میگرفت روی دروازه کتابخانه نواخته شد و

خدمه آنتی داخل گردید. مشاهده او را از خارج

از قسمت شرقی قصر در آن وقت روز معمولی و

عادی به نظر نمی رسید. لی به عجله و شتاب

پرسید:

بقیه در صفحه ۶۰

و در این جا ایزابل وجود داشت. زنی که هم سن او بود و زنی که آماده برای هر نوع کمک می نمود.

لی به ایزابل اجازه داد که او را داخل قصر همراهی کرده سر و صورتش را با نماند نماید. بعد از اینکه ایزابل از کارش فارغ شد لی تمام چیز هایی را که در آن بعد از ظهر به چشم سر دیده و کشف کرده بود به او مینمود. قصه کرد و گفت:

من عادت داشتم که حتی در دوران طفولیت از برید فوراً بترسم.

و ادامه داد:

فکر میکردم که او یکمرد سرد و خشن است. اما هنگامی که اسنال این جا آمد بعد از گذشتن سالها درازی طسوری معلوم

میگردید که تغییر کرده باشد. اما حالا من از او نفرت دارم او پسر دوی ما یعنی آنتی و من دروغ گفته است. او به اندازه گستاخی

را از حد گذرانیده که بسا دروغ به این

واقعیت که مادر کلانش هنوز هم در قفس

حیات است و اینکه او با مادر کلانش پسر

میبرد بگوید. در حالیکه مادر کلانش خیلی

ها وقت مرده است. من نشان سنگ قبر او را

در قبرستان یافته ام.

بهتر نیست که به پولیس از این واقعه

خبر بدهم؟

لی سرش را بلند نمود و نظری سوی ایزابل

که غرق در افکار دور و درازش بود بیندازد.

ایزابل بعد از توقف تقریباً طولانی گفت:

شاید بهتر باشد که به او فرصت بدی

تا خودش به تنهایی در این باره توضیح بدهد.

و چنین ادامه داد:

حتماً دایلی در این باره دارد.

لی گفت:

من باور کرده نمی توانم که این وقایع

چطور میتواند صحت داشته باشد.

و با تامل ادامه داد:

من نمی خواهم که دیگر بالا و روبر گردم.

بقدر کافی از او ترسیده ام.

ایزابل پرسید:

آیا فکر نمی کنی بهتر است که من از همه

اولتو و قتی که او از سفرش برمی گردد سری به

او زده و در این باره با او صحبت کنم؟

و در دیالوگ سخنانش چنین ادامه داد:

من او را از چیزهای که تو در این اواخر

کشف کرده ای با خبر می سازم. البته واضح

است که حل این معما ی پر در و سر و یغریج بر

عهده او خواهد بود. اوست که شانه هایش را

از زیر این بار سنگین تنگ ویدگمانی برهاند.

لی قامتش را راست کرده و گفت:

آه، ایزابل تو چقدر با عاطفه و مهربان

هستی. آیا این کار را می کنی؟ لطفاً با من باش.

با من یکجا در این قصر بسر ببر. من نمیخواهم

هنگامی که با او صحبت می کنم تنها باشم.

ایزابل در حالیکه بیامی ایستاد گفت:

البته. البته. لطفاً ترس و ابر خود را

مد.

قلب لی وقتی که ساعت موعود مراجعت

برید فوراً فرا رسید از جا کنده شده و بی تابانه

در چار دیواری قفسه سینه اش می زد. بالاخره

ضربه آهسته به دروازه کتابخانه نواخته شد

و برید فوراً به همراهی ایزابل پایداخل

کتابخانه گذاشت.

لی هیچ چیزی نگفت. حتی کلمه ابراز

نداشت. فقط سوی او با نگاه های خیره نظر

دوخت و در صورت فراخ و پر خنده اش به نظاره

پرداخت.

صفحه ۴۰





مترجم: م. نیر و مند

از: جاك فو كس

عامل كوچك و تاثيرات بزرگ

كورد صورتش را بر گرداند در همین لحظه پیر مرد بطرف ماشین توزیع تیل آمد يك صافه تیل بر به دست را سستش بود او دو بازه به کلکین موتر سمت دریور نزدیک شد.

كورد پرسید: همراه من چرا این قدر دیر کرد؟ او میدانند که ما عجله داریم.

پیر مرد با يك تكان دستمال تیل بر را از دستش انداخته اظهار نظر نمود، طبعاً او میدانند که شما عجله دارید. كورد از تعجب زیاد چشمهایش از حدقه برآمد پیرمرد در دست

راستش تفنگچه داشت و میله آن اکنون مستقیماً شقیقه چپ كورد را هدف قرار داده بود پیر مرد اظهار کرد: «اگر كوچکترین حرکت بکنید، شما را میکشم.»

فالون نفسش بند آمد كورد به تفنگچه خیره نگر یست و هیچ حرکتی نکرد چشم راست پیر مرد تاب خورده دو نفر را که در سبیل پشت نشسته بودند از نظر گذشتاند پرسید؟

کلید دستبند ها در کجاست؟ فالون فریاد کشید (درز تجیر کلید گادر سوچ موتر است متوجه باشید او يك تفنگچه در جیب بغل دارد؟ پیر مرد با یکدست دروازه عقب موتر را باز کرد و حتی يك نا نیه هم كورد را از نظر دور نکرد. دستهای خود را طوری نگه داشته فروید آید تا من همیشه دیده بتوانم!

كورد تراود را نشان داد، ما سر انجام اطاعت كرد او دستها را به پیش دراز کرده ضمناً به پشت مرد کمترین لرزش نداشت و میل پیر مرد چشم درخته بود دست پیر تفنگچه سینه اش را هدف قرار داده بود.

كورد باز هم اطاعت كرد پیر پیر مرد امر كرد: دور بخورید! كورد باز هم رطاعت كرد پیر مرد تفنگچه ۴۴ را به استخوان پشتش گذاشته با دست چپ تفنگچه او را از جیبش بیرون آورد و سپس گفت: حال چند قدم پیش بردارید همانطور بایستید. كورد چند قدم بر داشته بدون حرکت ایستاد پیر مرد ماشه تفنگچه را پشت سرش کشیده ضمناً دستبند های فالون و بر تر را باز

كرد فالون فوراً تفنگچه را بر داشت. پیر مرد غرشی کرده گفت: آند گرش در پشت عمارت است من ضرر بتي به جمجمه اش زده بیهوش کرده ام.

فالون همراهش را صدا زد: برتر، زود باش ببین او در چه حال است!

برتر با سر اشاره می کرده به پشت عمارت رفت و آنگاه فالون به كورد گفت: اکنون از جایکه ایستاده اید بر گردید.

كورد به آرامی دور خورد فالون با اشاره سر به طرف مونرا اشاره کرد: حال تا پیش موتر بروید دستها را به روی با م موتر بگذارید و پاهای تان را چاك بگیرد شما منظور مرا خوب می فهمید.

بلی مطابق هدایت من عمل بکنید. كورد بدون سرو صدا باز هم اطاعت كرد، فالون به سر عات جیبهای هردو بغلش را تفتیش نمود.

وقتی اطمینانش حاصل شد که كورد دگر اسلحه با خود ندارد، دست چپ را در داخل کرتی كورد برده بکس جیبی او را بیرون آورد بکس را در جیب خود گذاشته گفت درست شد اکنون دستهای خود را به پشت سر بگیرید!

فالون دستبند را به هر دودست كورد محکم كرد. سپس از سر شانه اش گرفته با يك تكان درشمر داد.

در همین لحظه بر تر و پیر مرد بر گشتند آنها تایلر را پیش انداخته بودند و چنان معلوم شد که هنوز بطور کامل بیهوش نیامده است موهایش به خون آغشته بقیه در صفحه ۵۷





زنان و دختران



مترجم: محمد حکیم ناهض

نظافت و شستشوی طفل

باید صرف قسمت های خارج عمل بهتر است با ناخن گیر اجرا شود.

بقیه در صفحه ۵۶



سو راخهای گوش طفل شسته شود نه داخل گوش زیر چشم های طفل بوسیله جریان پیوسته اشک (نه تنها وقتی که طفل گریه می کنند) شسته می شود بنا بر آن در حال صحت لزومی ندارد تا برای شست و شوی چشم های طفل از قطرات مایع استفاده شود دهن طفل هم بطور عادی توجه و مواظبت اضافی و فوق العاده ضرورت ندارد مگر فتن ناخن وقتی که طفل خواب باشد بسپو است صورت گرفته می تواند البته این

پخت و پز

پودین

در آغاز پنج زرده تخم مرغ رادر در ظرفی ریخته خوب بهم بز نید بعد حصه سفیده آنرا نیز بدن علاوه کرده باهم مخلوط نمائید آنگاه یک و نیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده و اگر خواسته باشید یک دوم پوست لیموی ترش را تراش کرده به آن اضافه کنید و این مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد از روی آتش بر داشته بگذارید کمی سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید و مخلوط نمائید.

۶۰ گرم قند را در ظرف فلزی که عمیق باشد بریزید و روی آتش قرار دهید تا اینکه قند آب شود و کم کم قهوه ای رنگ گردد بعدیک چهارم حصه یک پیاله آب به آن علاوه نمائید همینکه چند جوش زد بقیه در صفحه ۵۶



زن مخلوقی است که در اولطف ترین و صمیمی ترین فضائل رامی توان پیدا کرد.

(جوستون)

خشم زن مانند برق الماس می درخشد ولی نمیسوزاند.

(تاگور)

خانوند شایستگی زن را در قلب او قرار داده است.

(لاما رتین)

اثر زن در سر نوشت مردیک امر دایمی و لاینقطع است.

(ایسرا میلی)

رمز زنا شوهری

مسئولیت خانوادگی

اگر همسر مردی هست که قسمت اعظم کار هایش را باید در خانه انجام دهد شما در برابر مسئولیت مهمی قرار دارید که فقط با محبت دلبستگی و روح سازگاری می توانید از عهده اش بر آید. روی این اصل با پیروی از پنج دستور زیر میشود به شوهرتان کمک کنید.



۱. تا سرحد امکان وسایل رفاه او را فراهم سازید سپس وی را فراموش کنید و به سراغ کارهای خود بروید گاه گاه بوی سری بزنید و مشاهده کنید و ضعیف چگونه است.

۲. کار او را قطع نکنید و انتظار نداشته باشید جواب زنک در خانه رابدهید، فرض کنید که او در منزل نیست.

۳. به سهولت بر آشفتگی نه شوید: موقعی که کارش بغوی پیشرفت نمی کند ممکن است

کارش از دوستان پذیرای نمائید. ه - با توافق شوهرتان وقت مخصوص را برای بازی کاملاً آزاد اطفال خویش تعیین نمائید از اطفال سالم و عادی نمیتوان انتظار داشت که چون پدرشان در خانه کار میکند، تمام روز بی سر و صدا در کنجی بنشینند و هیچ پدر عاقل و فهمیده ای هم چنین توقعی ندارد از طرف دیگر حقوق کلیه افراد خانواده رعایت شود همه خوشحال و راضی خواهند بود.



سود و فیشن



اگر اتاقی را به فرزند کوچکتان بدهید، معمولاً برای مبله کردن اتاق اختصاص داده اید. باید آنرا طوری مبله کنید که برای کودکان از رنگ های روشن و تزیینات دهید که آرامش بخش و استفاده می شود. مانند سفید، راحت باشد. در انتخاب رنگ و آبی و این از رنگ های است و نوع اسبابه اتاق طفل باید خیلی که بارو حیه اطفال و لطافتشان دقت کنید تا کواکب احساس آرامش هماهنگی دارد.

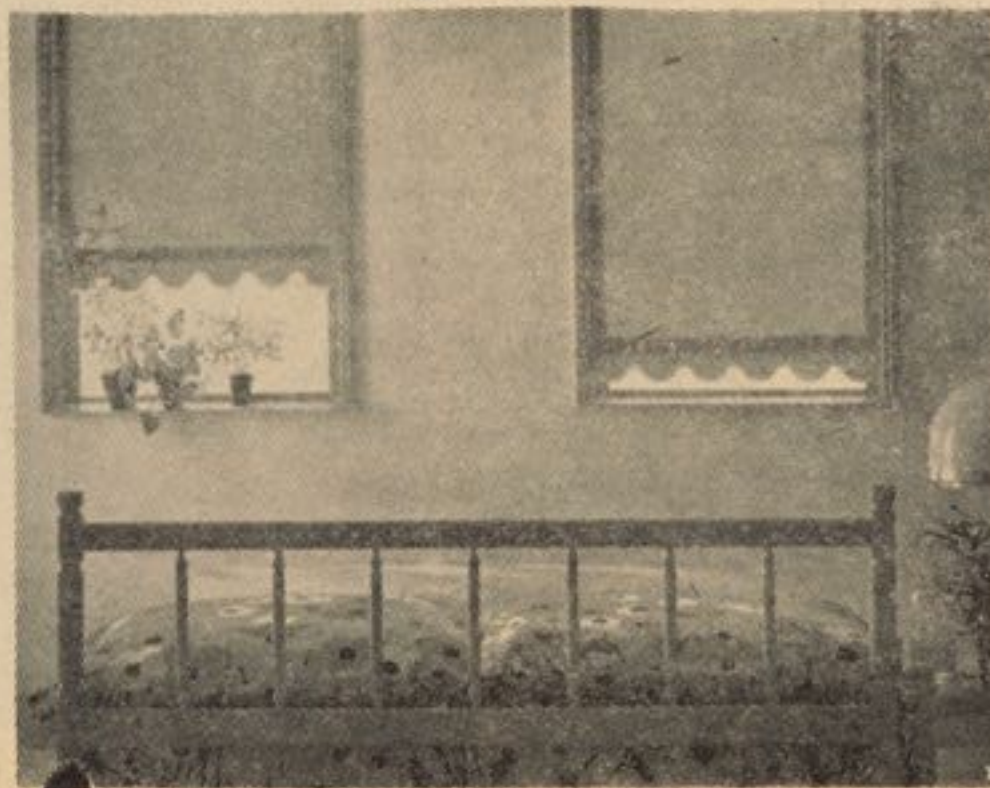
بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۴۳

همسر خوب ر فایق زندگی است

هر مردی نیاز مند زنیست که به شوهر خود علاقه مندی کامل داشته باشد. می خواهد همسرش علی رغم مخالفت دیگران لا اقل تنها یار موافق و ی باشد هنگامیکه مردی دچار شکست میگردد، مورد بی مهربی دیگران واقع می شود و ارضاع و احوال بر علیه اوست، احتیاج به همسری دارد که نیرو مقاومت او را در برابر مشکلات زیاد کند و اعتماد به نفس را در وجودش زنده نماید و نشان دهد اگر همه عالم از شوهرش بر تافتند، در عوض خللی به اعتماد و اطمینان او وارد نخواهد شد در واقع اگر مردی از همسر خود چنین انتظاری نداشته باشد پس از که میتوان داشت؟ اگر زنش با او معتقد نباشد پس چه شخص معتقد خواهد بود؟ اعتماد و ایمان از خصایل بسیار مهم و موثر آدمی است، کسی که متصف بان شد دیگر تسلیم شکست نمی شود و حسن اعتمادش همیشه تقویت میگردد. همچنان تشویق برای آدمی به منزله بطرول برای ماشین موتور است از آن رو نیروی محرکه وجود انسانش باید گفت، تقویت نفس و روح و تجدید قوا بوسیله تشویق رونما میشود و چه بسا شکست ها که به کمک این عامل مبدل به پیروزی و کامیابی میگردد. سر نوشت و تقدیر گاه گاهی سبب نارامی ما میگردد، اما بنظر میرسد این نارامی ها هر قدر سخت و ناراحت کننده هم باشند مقاومت ما را در مقابل مشکلات بیشتر میکند، بشرط اینکه دوست و مصاحب و در واقع همسر خوب و غمخوار داشته باشیم که بگوید: (این مشکلات خیلی کوچک تر از آنست که بتواند ما را راه تو شود و من میدانم که تو می توانی بر آنها فایق شوی).

اتاق طفل



توندون

دخترانانو

فستیوال آواز



ایوا کو ستا لینوا وکارل دوشان جین اجرای کنسرت

در سال جاری این هشتمین مرتبه است که هنر مندانی از کشور های سوسیالیستی در پارک کلتور در

یکی از بزرگترین و پر سر و صدا ترین فستیوال ها بود از طرف نمایندگان در داوران این فستیوال برای شرکت کنندگان و مخصوصا برای آئینه هنر مندانی که به گرفتن مقام اول، دوم و سوم نایل شده اند و مدالهای که به همین مناسبت ترتیب شده بود با آنها عطا گردید در این فستیوال علاوه از هنر مندانی ممالک سوسیالیستی یک عده از موزیسین ها و آواز خوانهای با تجربه اشتراك داشته که مورد استقبال تماشا چیان او دوستداران موسیقی قرار گرفتند و موفق به گرفتن جوایز هنری شدند.



هنر مندانی جوانی که در این فستیوال حصه داشتند عبارت بود از: پاول برتن، ایوا کوستو لینوا، الیوما او کارل دوشان.

بایتخت سلواک فستیوال آواز خوانی را برگزار نمودند. این فستیوال که بذات خود



خواننده جوان سلواک در روز افتتاح فستیوال



ایجاد درد سر نموده است. هر روز که خواهرم به مکتب میرود چندچون بگلو برایش مزاحمت تولید میکنند او در حالیکه از این وضع رنج میرود و هر قدر میکوشد که خود را ازین وضع نجات بدهد ولی ممکن نمیشود. او در سن و سالی قرار دارد که نمیتواند ازداده تحصیل خویش خودداری نماید چون در صنف دوازدهم است و آرزو دارد که این صنف را به پایان برساند و حق هم دارد که تحصیلات خود را تکمیل کند. ولی هر روز صبح که از خانه بطرف مکتب میرود و ظهر که از مکتب بخانه بر میگردد مزاحمت چندچون رو برو با آنکه چندین مرتبه با اولیای این جوانان در تماس شدیم و از رویه آنها شکایت نموده ایم ولی این شکایات تا هنوز سودی نبخشیده است. از شما میخواهیم تا این درد دل و این شکایت ما را دریگانه مجله ای که منعکس کننده آرزوها و درد دل های جوانان است نشر نموده ما را منتون سازید.

دختری هستم که ۲۲ سال زندگی را پشت سر گذاشته و وارد بیست و سومین سال زندگی خویش شده ام. و در یکی از ادارات بصفت مامور خدمت میکنم. و از وظیفه خویش هم راضی هستم. من خواهری دارم که دوسال از من کوچکتر است و از زیبایی تاحدی زیادی برخوردار میباشد. ولی این زیبایی او بلای جانش شده است. کدام روز نیست که نامه دریافت نکند و در آن از عشق و اینطور چیزها نباشد. ما خانواده خوشبختی هستیم پدر و مادرم والدین مهربان برای فرزندان شان هستند. پدرم با آنکه مرد مهربان است ولی هرگز خوش نداد که فرزندانش برایش درس در دست کنند. او بابت دستپاچگی است و آنرا از همه میخواهد که رعایت کنند. قبل از آنکه که خواهرم تا اندازه از زیبایی برخوردار است ولی این زیبایی او نه تنها در دسیر برای او شده بلکه برای خانواده مان نیز

بخوان و بیندیش

اگر زندگی را دوست داری وقت را تلف نکن، زیرا وقت همان چیزی است که زندگی را از آن ساخته اند.

«فرانکلین»

خو شبخت کسی است که بدو چیز دسترس داشته باشد: کتاب و دوستان اهل کتاب.

«ویکتور هوگو»

در عشق مقایسه کردن، یعنی عاشق نبودن!

«ژان ژاک روسو»



شما کردان ممتاز



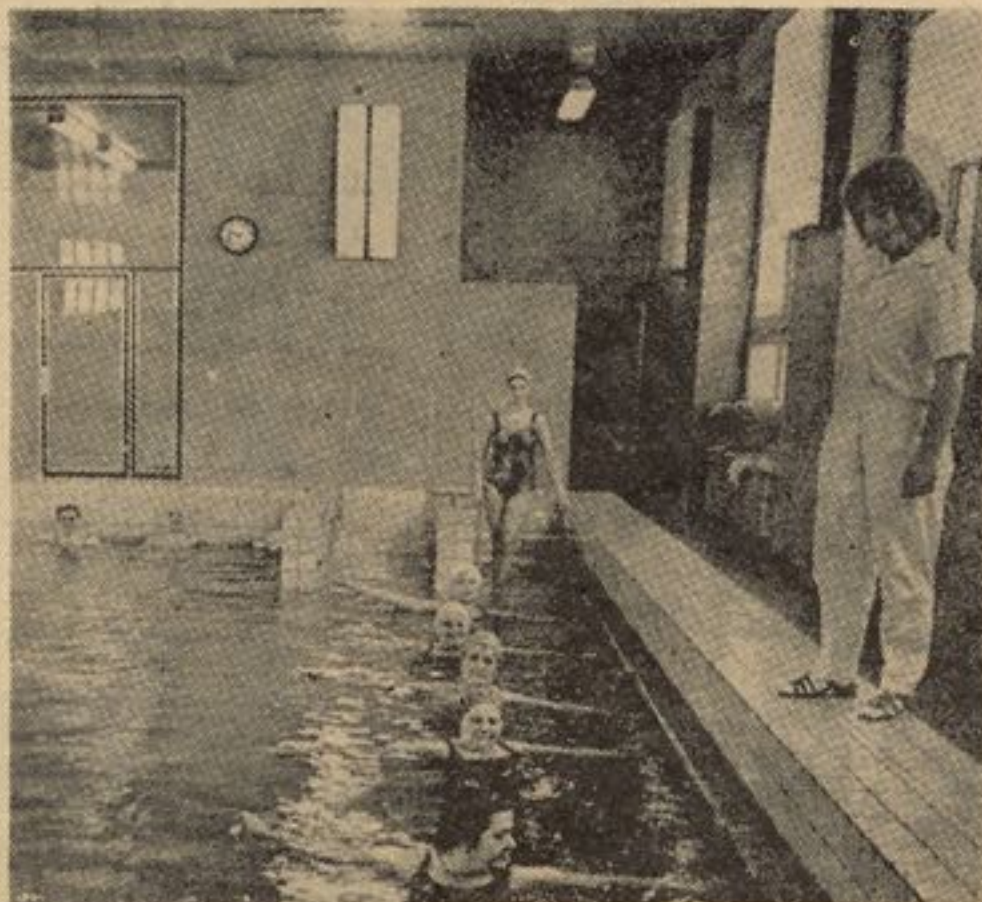
نام : سید لطف الله .
 صنف : دوازدهم (ج) لیسه
 ندریه .
 درجه : اول نمبر .
 سن : ۱۹ ساله .
 علاقمند : به مطالعه .
 آرزو : میخوام در آینده داکتر
 شوم .



نام : محمد الیاس ظهیر .
 صنف : ۱۲ (ج) لیسه انصاری .
 درجه : اول نمبر .
 سن : ۱۹ ساله .
 علاقمند : به ورزش .
 آرزو : میخوام در آینده استاد
 بو هنتون شوم .

برای رفع خستگی از کار های زیاد

نموده مدتی خود را سرگرم می
 نمایند و ازین راه خستگی خود را
 مرفوع میسازند .
 این فابریکه با داشتن چندین
 اطاق جمناستیک و اطاق های
 ورزشی برای کارکنان خدمت
 شایان نموده است .
 شما در عکس قسمتی از یک
 اطاقی که برای ورزش تهیه شده و
 در آن حوض آببازی را مشاهده
 میکنید که کارکنان فابریکه برای
 رفع خستگی به تمرین مشغول
 هستند ناگفته نباید گذاشت که
 این حوض با داشتن مرکز گرمی
 در ایام سرد زمستان هم قابل
 استفاده و برای شنای کارکنان
 فابریکه آماده است .



حوض سر پوشیده فابریکه، که با وسایل مدرن امروزی مجهز است.

نامه های رسیده

پیغله نجیبه !
 و جیزه های انتخابی شما به اداره
 مجله رسید زمانیکه وقت آن برسد
 نشر میشود .
 در انتظار همکاری های بیشتر
 شما .

...

پیغله رونا دانشجو از لیسه
 آریانا .
 مضمون ارسالی شما که عنوانی
 مدیریت ژوندون تحریر یافته بود ،
 به ما رسید و اینکه فرموده اید پنج
 مضمون شما تا به حال نشر نشده
 باید بعرض برسانیم که این تنها
 اولین نامه شماست که بدست ما
 میرسد .

خواهر عزیز اما در مورد نشر
 موضوع انتخابی شما که تحت
 عنوان (عقربیکه به موقع نیش زد)
 باید عرض کنیم که متأسفانه نشر
 نمیشود و سبب نشر آن را شما
 خوبتر از همه میدانید . به امید
 موفقیت شما .

...

بناغلی حسین تاجر زاده !

نامه شما به اداره مجله رسید
 از همکار یقان تشکر این هم قسمتی
 از نامه شما : (تجربه نشان داده
 است که همیشه موضوعات خیلی
 کوچک و ناچیز سبب گردیده که
 غبار بدبختی به آسمان سعادت
 فامیلی پدید آید و سبب جنجال
 های بیشمار گردد و بهترین سعادت
 را به بدترین بدبختی ها مبدل
 گرداند .)

...

بناغلی نذیر احمد اکرمی :

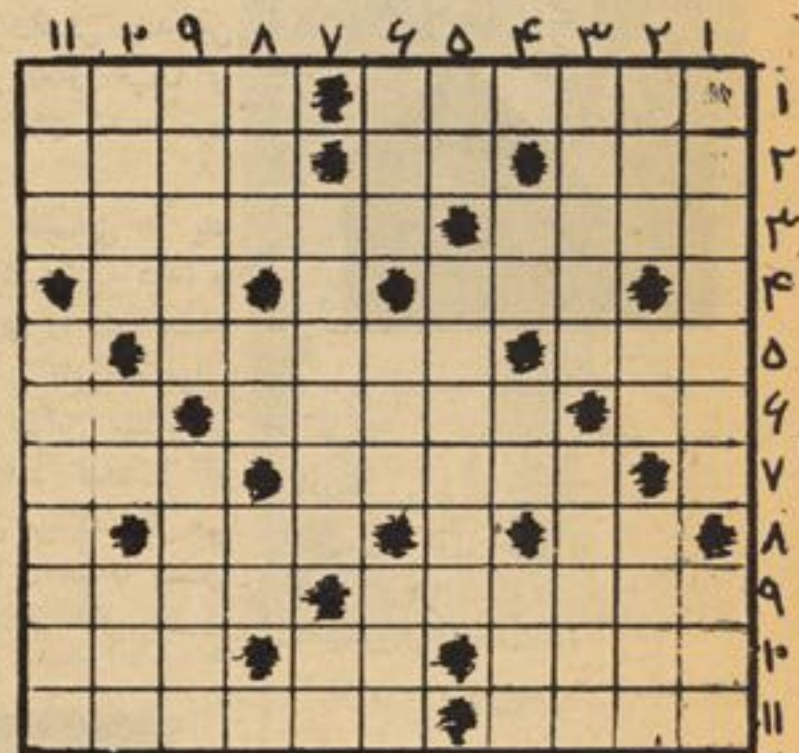
نامه شما به اداره مجله رسید
 موقعیکه نوبت آن برسد نشر می
 گردد اطمینان داشته باشید .

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- هنر پیشه معروف فلم های وسترن امریکا- تامل ووقفه - ۲ -
- نهی از د ویدن - ضمیر است
- مرتیش را بدور کردن میپنجند- ۳- شریک زندگی - کتاب شعر سعدی
- ۴- کوبیده گندم - از حروف مالکیت - ۵- قرض - آدمهای بد - ۶- دست
- عرب - این نشریه روزانه نیست از حروف نفی دری - ۷- نرمی و
- ملاطفت - در مسجد میتوان یافت - ۸- حیوان درنده - خوف و بیم - ۹-
- پنجه دادن و یخن به یخن شدن - آدم ثروتمند - ۱۰- وقایع چشم دید خود
- را حکایت میکند عدد است که نفی را هم میرساند - نوبت (پشتو)
- ۱۱- محل فروش اجناس واشیا - ولایتی که اخیرا تشکیل آن لغوشد.



عمودی :

- ۱ - روزنامه ایست در کشور ما - پهلوان - ۲- همسر حوا نصف نام
- مرغی است - اصلاح سر باو ست - ۳- احتراز - علاج ودر مان - ۴- تکرار
- یک حرف - پدر کلان می غریبی - ۵- دریای عرب - ثروت - ۶- خالص و
- بدون غش - در بادیه میخورد و با بادیه خورده میشود - اسم تصغیر زن
- ۷- اموالیکه به کشور داخل میشود - پسوند جمع - ۸- در صنف میدهند
- دود سینه - اثر ویی - ۹- عمل وروش - برابر و همپایه - ۱۰-
- خو اند نش فر ض است - بلکه کوتاه است - سر و صدر - ۱۱-
- بزرگتر از لیتر - آبشار معروف

هشت اختلاف



در بین این دو تصویر که ظاهر آشییه هم معلوم میشود هشت
اختلاف وجود دارد اگر موفق به پیدا کردن اختلافات مذکور شدید جواب
خود را برای ما هم بنویسید !

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر
پیشه شناسی ، قطعاتی از همین شماره و
جدول میشوند بهکم قرعه یک سبت جراب
اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی
و طن جایزه داده میشود .

بوت پلاستیکی وطن از نگاه
جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوت های
خارجی برتری کامل دارد و با خرید
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

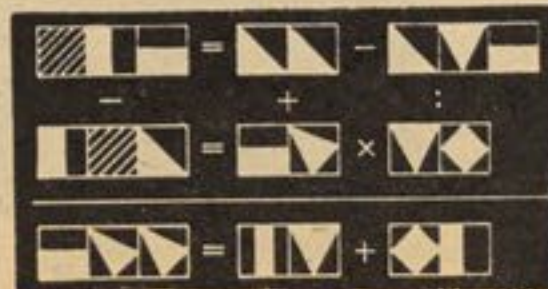


HORSE - BRAND - SOCKS.

با پوشیدن جوبایبی زیبا و
شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنعتی پلاستیک



اعداد نامعلوم
از این مربعها هر کدام بعضی
یک عدد استفاده شده است به
موقعیت و علایمی که در بین آنها
قرار دارد دقیق شوید آیا میتوانید
اصل اعداد را پیدا کنید ؟

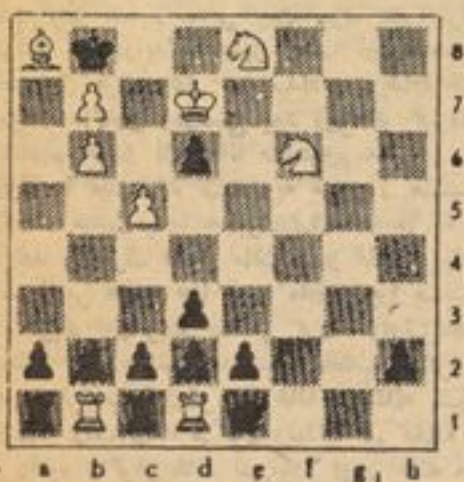
این عکس چیست؟

عکسی را که در اینجا ملا حظ می فرمایید از سطح يك ورقه فلزی بر داشته شده منتها آنرا چند بن برابر بزرگتر از اصل بنظر شما میرسانیم ، برای ما نام آن فلز را بنویسید !



مساله شطرنج

در این مساله سفید بازی را آغاز میکند و در حرکت چهارم سیاه را مات مینماید ، بنظر شما سفید چگونه وبا کدام مهره باید بازی را شروع کند تا تحت شرایط متذکره سیاه را مات بسازد .



توضیح

در شماره آینده اسمای حل کنندگان سوالات این شماره و شماره قبلی معرفی و برندگان جوایز اعلام خواهد شد ، امید است حل سوالات این شماره را هرچه زودتر بفرستید .
صفحه ۴۷

قطعاتی از همین شماره

در کلیشه ای که بنظر شما میرسد از بریده هائی چندین قست مجله تهیه شده ، لطفاً برای ما بنویسید که هر قسمت آن مربوط به کدام مضمون این شماره می باشد .

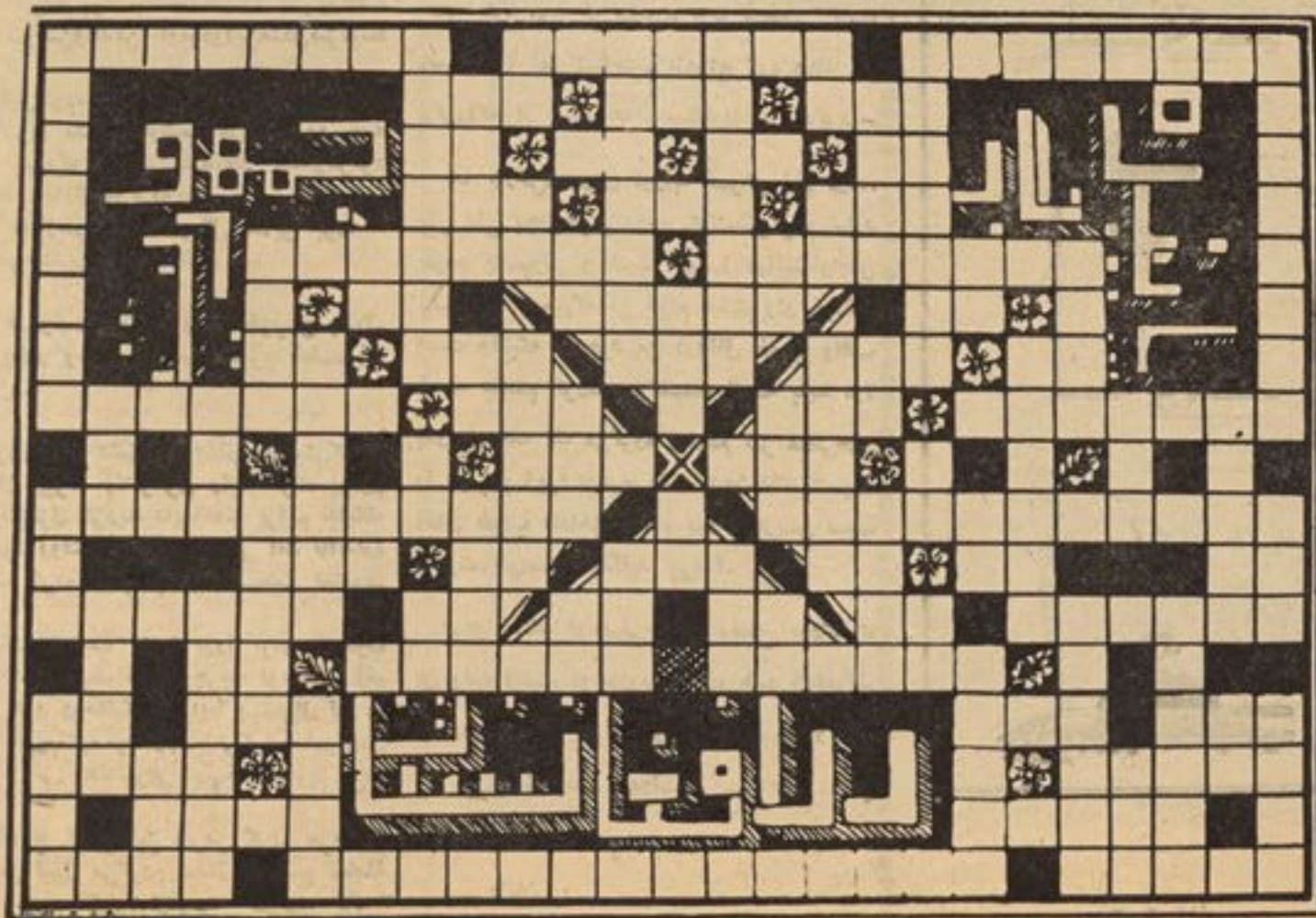


جدول کلمات متقاطع شماره (۲)

عمودی :

- ۱- از هنر مندان ایرانی - ترس اگر دال میداشت شمرده میشد .
- ۲- حرف آخرش زاید است و گرنه گولی است - جمع متکلم - چیز نو بوجود آوردن - از آنطرف ما - یازدهم - حمام بی پایان - جلا - منسوب به یونان .
- ۳- از آنطرف بریانی - دست عربی - خدا دفتر ها - مرکز بدخشان - همراه - نصف دختر - ایل و آخر ندارد - اولاد دار است - و برای بی پا - تیره ما پریشان - نیمه احمق - مخزن - روی تان محل - طبقه ز حمتکش اجتماع - معدن - خودم میان خالی منزل بی سر - در - ۱۴: تماس - شانه اش کنید - رنگ ۱۴: یک کشو - افر یقایی - از آنطرف کوچ - ۱۵: کلمه تحسین - گوش - نفس در - پشیتو ۱۶- ذبل - در - پایتختی در
- ۱۷- قاره امریکا - ۱۷ تماس - شانه اش کنید - ۱۸: جای مرده ها - آوزا - لایق - ۱۹: مادر عربی - پنج بی نون - ۲۰: پایداری - نو پیسنده - ۲۱: آنکه جاو یدانی نیست - مومن با يك حرف زاید - ۲۲: پاو نا مر تب منطقه کنار بحیره سیاه - ۲۳: قلیان ۲۴: وحید بدون ی - پایتخت خود ما - يك کلمه بی معنی - واو - بیموده و بی معنی .
- افقی :
- ۱: شهری در شمال کشور ما - رئیس دولت يك کشور عربی - نام قدیم استانبول - ۲: پر گردن گاو می بندند - دریای بزرگ کشور ما کتابها - ۳: سایه در عربی - در - شیرین است - مرد بی پا - ۴: ادا - سیزه با آن درو میکند - ۵: موسسه خیریه - حرف آخرش زاید است و گرنه منطقه ایست در کشور ما اینهم از مناطق است در وسط کشور

۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



تکته ها
 * حقیقت زیبا ست و زیبا بی حقیقت
 است. تلاش مادر زندگی برای ذوق همین
 مطلب است.
 * زبان شما بهتر بن شتا سنا مه
 شماست
 * صلح بهتر از جنگ است زیرا دو صلح
 پسران پدر را دفن میکنند ولی در جنگ
 پدران پسران را.
 فرستنده: م. ق. صاعد



بدون شرح



بدون شرح



Houiv

بقلم خودم

رفیق خوب

فانتزی

آن وقت فکر میکردم که از حیث تعلیم و معلومات
 همسویه او هستم ولی به مرور زمان فکر
 کردم که از حیث عقل و ذکاوت مرا زیر تأثیر
 گرفته و تا اندازه خود را متکی به او میدانم
 هیچ موضوع حتی امور دفتر کار را نیز به مشوره
 او حل می کردم. خلاصه او یک مغز الکترونیک
 برای فامیل مانده بود.

حتی خواهرم به مشوره او با شخصی که
 اصلاً او را نمی شناختم ازدواج کرد و یک نفر
 دیگر که از سال ها خواستگار او بود رد کرد.

اما بالاخره روزی او را به همراهی زنم در...
 بلی بلی بجای خودم دیدم. او را فکر کردم شاید
 خودم باشم ولی وقتیکه خود را در آینه آرایش
 زنم دیدم فهمیدم که من خودم هستم و او خودش
 است و وقتیکه از وجود من در اطاق خواب واقف
 شدند ملائمت کردند و گفتند که باید او را
 بدروازه تک تک می کردم و خودم نیز غلطی خود
 را فهمیدم زیرا او هیچ وقت بدون تک تک به
 اطاق خواب مداخله نشده بود. ازین سبب
 معذرت خواستم میدانید چرا؟

برای اینکه او حقیقی ترین رفیقی بود که تا
 آن وقت داشتم او مادرم را مادر خود خواهرانم
 را همشیره های خود پدرم را پدر خود و بالاخره
 زن من را زن خود میدانست ... عجیب
 دنیایی است

پایان

پرخاش می کردم و هیچ کسی را حق نمیدادم تا
 درین مورد مداخله و با اظهار نظر نماید.
 از همین سبب دیگر دامنه این چنین گفتگو
 ها بتدریج پایان یافته دیگر کسی به کارماکار
 نداشت و ما بکمال مسرت بدوستی خود ادامه
 میدادیم.

چندین سال سپری شد و من میخواستم
 ازدواج کنم و زیبا روی دلخواه خود را نیز
 انتخاب نموده بودم. مشکلات تنهار حصه
 راضی ساختن والدین او بود و این مشکل نیز توسط

همین رفیق خوب حل شد آنها را راضی گردان
 سخت گیری نکنند. در شب عروسی من چه
 زحماتی نبوده که متقبل نشد. خلاصه از هر فرد
 فامیل ما زیاد تر کار کرد و پایی گویی کرد بعد از
 عروسی ما با زهم روابط او مثل سابق بود.
 باز هم چندین سال گذشت ...

او هنوز هم دوست و یگانه رفیق خوب من بود.
 مادرم را مادر و خواهرانم را همشیره خطاب
 میکرد. و...

به مرور زمان عشق من و زنم و دوستی که به
 اساس آن پیوند زناشویی را بنا کرده بودیم
 سست و متزلزل گردید و دایما خانه برایم جایگاه
 غمی نمود و وقتیکه رفیق خوب من آمد تا اندازه
 مرا ملامت کرده و هم زنم را نصیحت مینمود.

به همین ترتیب بارها او را برای قضاوت
 در امور فامیل میخواستیم و هر چه او میگفت زنم
 قبول می کرد و حالیکه شرایط بهتر از آن را
 وقتیکه خود تنها پیشنهاد می کردم قبول نمی
 کردند! نم چه تأثیری در سخنان او بود ...

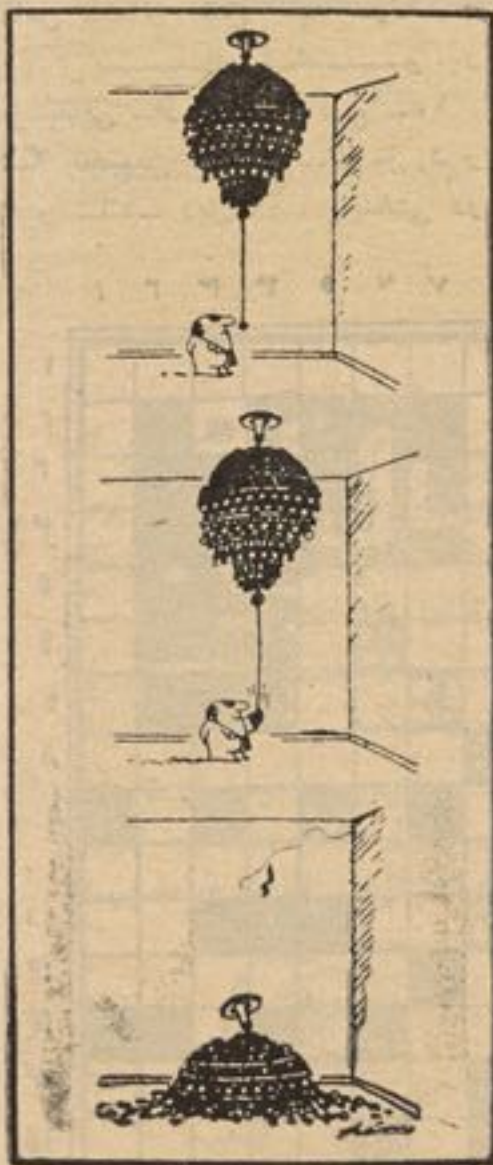
سخنان او در من نیز اثر می کرد. هر چه
 میگفت من قبول می کردم بعد از آن هیچ معامله
 و قضیه بدون نظریه اولیه نمیشد. تا به

بدان دین یکی از خوب ترین رفقایم است
 او را از چندین سال به این طرف میشناسم. در مکتب
 و فاکولته با هم همصنفی بودیم هیچ رازها از
 همدیگر پنهان نبود تمام غم ها و خوشی ها را با هم
 دیگر یکجا حل و فصل می کردیم. موضوع پول اصلاً
 بین ما اهمیت نداشت. هر کدام ما اگر پول
 می داشتیم دومی خود را پول دار فکر می کرد اصلاً
 کدام چیز تقسیم شدن بین ما نبود. حتی اعتراف
 میکنم که در ایام تحصیل بعضی اوقات امتحانات
 تحریری برایم نقل هم میداد. و این بذات خود
 نمونه فداکاری و دوستی بود زیرا اگر گیر می
 افتادیم هر دو از امتحانات محروم میشدیم.

روز ها می گذشت و به مرور زمان
 رفاقت ما هم تبدیل به برادری شد. او بی غانه
 می آمد و از طرف فامیل مانیز به او لطف و پیش
 آمد خوبی میشد چنانچه مادرم او را به چشم
 خواهرانم او را برادر صدامی کردند و او نیز مادرم
 را مادر و خواهرانم را همشیره خطاب می کرد.
 بدین ترتیب او دیگر در خانه ما یگانه نبود
 آزادانه رفت و آمد می کرد و بعداً ما هم بی غانه او
 می رفتیم و اگر من بی غانه نمی بودم او در خانه ما
 آمدن منتظر می بود زیرا امکان نداشت تا هر روز
 حداقل یکی دو بار همدیگر رانه بینیم.

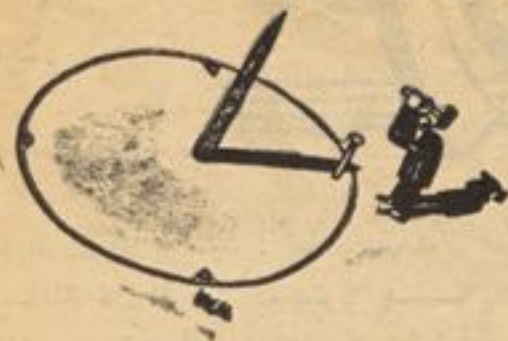
سال ها بدین ترتیب سپری شد و دوستی من
 و بداندین مثل کانکریت با هم جوش می خورد
 و پیخته تر و قوی تر می شد و دیگر او در فامیل ما به
 حیصورت بیگانه نبود و آزادانه و بدون هیچ نوع
 تردید بی غانه ما رفت و آمد نمیکرد و به اندازه با
 من صمیمی و دوست بود که حتی بعضی هار شک
 می بردند حتی بعضی اوقات دوستان دیگر را ج
 به دوستی و رفاقت ما اظهار نظر کرده و کوشش
 می کردند بعضی نقاط ضعف او را بر رخ من بکشند

ولی گوشم برای شنیدن این حرف ها گربوداز
 همین سبب ازین مقوله ها زیاد شنیدم و کمتر در
 من اثر کرد و حتی بعضی اوقات آنرا توهین
 بدوستی خود و او دانسته اعتراض گشای



دست واشور

بهتر است اصلا حرفی نزنیم



بدون شرح

يك خانم اروپائی نیمه شب مست بخانه آمد. شوهرش كه ازین موضوع
بشدت ناراحت شده بود گفت :
زود بگو كه تا حال كجا بو ی؟
خانم در جوابش گفت :

- خودت میدانی كه من دروغ را خوش ندارم و اگر راست بگویم ترا
خوشت نمی آید. پس بهتر است كه اصلا نپرسی كه من كجا بودم .

گاو باز لایق

خسیس

پدر و پسرى در خست معروف
بودند ، يك روز پدر وفات كردو
پسرش سنگى براى قبر او فرمايش
داد، روى سنگ نوشت : «در اینجا
آرامگاه واسیل تو نكوف است »
ناگهان به اثر غم و غصه پسر هم
دردى در قلب خود احساس كرد به
زودى نزد سنگ تراش رفته
گفت :

- این را هم در آخر جمله اضافه
كن «وپسرش تو نكو ».

بتلویج

يك نفر را به كارى مقرر مىكردند.
برايش گفتند :

- فعلا معاش كم برايت میده هیم
ولى بتدریج معاشت اضافه میشود
باید پابند حاضرى باشی .

او گفت :

- فعلا پشت حاضرى نگرديد ..
من هم بتدریج خود را به حاضرى
عادت میدهم .



پسر : مه پهلوى تو آمدم كه معشوقه مراه زور بته

ترجمه : غالمغالى

فانتىزى خارجى

پایان سخنرانی

ولى جرم جرم است بهر شكلى كه باشد بخصوص
وقتى كه انستيتوت در حال فعاليت وتبليغات
برفندالكل ميباشد ودر همه جا لوحه ها ونوشته
هاى در پاپ مضرات الكل نصيب شده است وهر قدر
عكسها بى ارزش وچگرو قلب انسان نصيب شده
وخرابى اين اعضاى بدن ذريعه الكل تداكم
داده شده است. در اين حال نشه كردن
پانيا وليوف ويحالت مستى سرگام آمدنش
نمى توانست شوخى تلقى گردد وسطحى
گرفته شود. همه تصميم گرفتند تادروخون
انستيتوت متهم را محاكمه كنند. زيرا اگر
اودا چيزى نمى گفتند بى بند وبارى رواج
پيدا مىكرد ، در مجلسى كه جهت محاكمه
پانياوليوف ترتيب شده بود. دربان دوشيزه
ايكه صدمه ديده بودند هم اشتراك كردند.
براى متهم يك چوكى دور تر از ديگران
گذاشته بودند. تمام سامورين مسئول
انستيتوت در چوكى هاى خود قرار گرفتند،
همگى با چهره هاى بر افروخته به متهم
نگاه مىكردند كار گران مسئول همه سنگين
سرد وخاموش نشسته بودند، حتى بين خود
هم حرف نمى زدند ، تنها باتكان دادن گوشه
ابرو به سوالات همدى كه آنها ذريعه
حرركات طرح ميشد پاسخ ميدادند، اشخاص
ديگرى كه درسالون جهت مشاهده محاكمه
آمده بودند از اين وضع خسته شدند وانتظار
داشتند كسى حرف بزندواز موضوع يسا د
آوى گند .

بحث در مجلس شروع شد ورئيس مجلس
همه را به سكوت دعوت كرد ومثل همیشه
هدف داير شدن مجلس را بيان نمودزيرا
نمى خواست تاآخر مجلس شخصيت هادر
موردى قضاوت كنند كه اصلا از آن خبر
نداشته باشند ، رئيس گفت :

- مادريجا جمع شده ايم تا درباره
واقعه ايكه اتفاق افتاده بحث وكفتگو كنيم
وانرا بررسى نما ئيم .. مطالعه كنيم و...
او شمرده وآهسته به سخن آغاز كرددر
ضمن راجع به موفقيت هاى اخير انستيتوت
بادر نظر گرفتن مشكلات وموانعى كه وجود
داشت وفعاليت هاى خستگى ناپذيرى كه براى
عقب راندن مشكلات بميان آمد سخنراني كرد
ودرميان سخنان خود عمل انجام شده
پانيا وليوف را مانند زخم التيام ناپذيرى
در بيمار انستيتوت تلقى نمود. بعد رئيس
مجلس رشته سخن را به مدير مسئول جريده
مارج محترمه كاليوا گذاشت.

محترمه كاليوا بدون اينكه از اصل
موضوع صحبت كند درباره پيشرفت هاى
انستيتوت وفعاليت هاى جريده زنان به بحث
وكفتگو پرداخته ت قريباً چندين دقيقه صحبت
كرد ، سپس محترمه از واقعات مهم جهان وخطر
نفوذ فساد ممالك بى بند وبار صحبت نموده
وجوانان را به جلوگيرى از اين همه فسادو عدم
پيروى از مود هاى عجيب و غريب تشويق نمود
، سپس صحبت رابطرف طلاق وازدواج كسانيده
هر كدام را از نظر حقوقى تعريف نموده عواملى
را كه باعث جدائى زن از شوهر وشوهر از زن

ميشود بيان كرد واز مقالاتى نام برد كه اودرين مورد
در جريده خويش نوشته است. سپس اواز دست زدن
حيرت انگيز «جانى هاليدى» به خود كشي بياناتي داده
گفت

- بعد از اينكه مجلات اكثر كشور هادرين مورد
تبصره هاى نوشتند ديديم كه جانى هاليدى
صحيح وسلامت بود ونمرده بود ... (دريجا
محترمه خنده تمسخرآمیزی نموده ادامه داد)
مى بينيد كه از چه وسايلي براى كسب شهرت
خود استفاده ميكنند ؟ او در حاليكه ميخواست
ممالك غربى را نشان بدهد دست خود را بطرف
شمال دراز كرده گفت :

- بلى دوستان درممالك غربى اينطور واقعات
صورت ميگيرد .

سپس محترمه درباره داستا نهاى اطفال
چند دقيقه ديگر صحبت نمود كه حاضرين تفهيميدند
اين موضوع چه ربطى به اصل جريان دارد. هنوز
بعد از نيم ساعت محترمه به موضوع مورد بحث
يعنى موضوع پانياوليوف نرسيده بود كه شخص
ديگرى دست بلندكرده اجازه صحبت خواست
، او هم بيست دقيقه صحبت كرد ، اورا جع به
جشن هاى مذهبي داد سخن داده بعد راجع به
رسم ورواجها عادات ورسوم قبائل مختلف دنيا
سخنراني كرد .

سپس نوبت به شخصى ديگر يرسيداو
ميخواست راجع به عمل پانيا وليوف واينكه
شيزه اى را اذيت كرده واين اذيت به اثر نوشيدن
الكل بوده است آغاز سخن كرد ولى بزودى
رشته سخن اوبطرف ديگرى كشانده شده او
راجع به فدا كارى ها جانبا زى هاى زنان
دركشور هاى مختلف بيانيه ايرادكرده از
زنان معروف و فوفا كار تاريخ نام برد و
نقش زنان را در مبارزات ملي سود مند
وبر ارزش خواند .

بعد مدير انستيتوت بيانيه خود را آغاز كرد
و راجع به افزودى معاشات وپيشرفت هاى
آينده ولزوم مدرن ساختن زندگى سخنراني كرد.
دريين وقت بحث زيادى راجع به معاش و افزودى
آن در گرفت وهلهله هاى دربين جمعيت افتاد. در
ين وقت محترمه كاليوا مديره جريده زنان باز
هم ميخواست حرف بزند امايكى از همكاران فنى
ومسلكى كه خوابش برده بود وباكشيدن فاژ ه
بیدار شده بود صدا كرد :

- آخريچاره نشه بود ... تفهيميدابا بس است ده
... همه متوجه شدند كه وقت مجلس پيايان
رسيده وبايد همه عقب كار خود بروند ... ولى
موضوع اصلى اصلا مطرح نشده بود ، ناچار تصميم
گرفتند فيصله عاجلى بكنند
يكى گفت :

- يك خطار ساده كافى است .

- بلى يك خطار ... زيادگناهي هم ندارن ، نور
مال نبود

- بلى بيچاره نشه شده بود ... بايد درآينده
ازين كارها نكند

رئيس مجلس را ترك گفته عقب كار خود
رفت ودیگران هم پراكنده شدند

پانياوليوف كه براى محاكمه شدن آورده شده
بود از جايش بلند شده عقب كار خود رفت ...
مجلس پيايان رسيد وديگر كسى حرفى درباره
آن نزد
پايان

فروری بانقلاب

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس** به تشویق **دیک گاردو** ن به تعقیب مایتلند پیر که در موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک** از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

او با حروف کلان نشانی نشده بود در قسمت زیر ورق که محلی برای ملاحظات بود و تفصیلات مخصوص مربوط به مجرم در آنجا درج میگردد این کلمات را نوشته بودند .

(خطر ناک ، سلاح ناریه با خود حمل میکند.) در یک یاد داشت چنین تذکر رفته بود . در فروری ۱۹۱۸ در وسط دریاچه شنل کوئین مرده است به رنگ سرخ الک در هم شکستن کشتی سریع السیر پوسته رسانی گورنری را برای آبهایلیک روک بیاد آورد .

الک ورق را دور داده خواست معلومات بیشتری راجع به جنایات جانی مرده کسب نماید و توضیحات کسانی را که وقتاً فوقتاً از نگاره وظیفوی با او در تماس بودند مطالعه کند درین صفحه بیو گرافی حقیقی او درج بود. یک تذکر اینطور قید **بقیه صفحه ۵۶**



ژوندون

دیک از او پرسید : اما مردم هنوز نمیدانند در اثر این دستبرد چه چیزی به سرقت رفته است. شش مفقود شده باید مخفی بماند .

آنها در داخل اتاق دفتری بودند که دیک گاهی از آن استفاده میکرد. در اطاق کار مجاور دو نفری نجار مشغول مرمت کاری دیوار ورق شانی شده ای بودند که به اثر فیر مرمی ها از طریق پنجره سو رابخای روی دیوار ایجاد شده بود. هر دو پولیس در انای کار متوجه بازوی چپ نجار ها شدند و دیدند که با تصویر بقیه ها خالکو بی شده بود .

این خالکوبی نجار ها بمنزله اختطاری بود که سازمان بقیه ها به دستگاه پولیس میداد .

دیدن سورابخا به روی ورق شانی دیوار افکار الک را بیک حادثه کشاند که مدت ها ذهن او را بخود مشغول داشته بود . با وصف مراقبت مداوم که از کارلو میشد و باوجود تمام تدابیر احتیاطی او مفقود شده بود. گاردون دچار تعجب و حیرت فراوان شده وقتی دید که الک با پیچ حقانیتی نظریاتش را ابراز میدارد. زیرا چنان گمان می رفت که کار لوی ولگرد همان مرد ساده و پس از رئیس سازمان بقیه ها شخصیت درجه دوم آن تشکیل باشند .

(اگر ما شخصی دیگری را بفراستیم که نقش گنتر را ادامه دهد فکر نکنم که فایده چندان از آن متصور باشد . این سیستم برای دو مرتبه کار نخواهد داد و هم آیا لولا راجع به این موضوع چیزی خواهد دانست ؟)

دیک در جواب او اظهار داشت : (تصور نکنم که بقیه ها به یک زن اینقدر اعتماد کنند.) بقیه ساعات روز را با تحقیق و تلاش بیهوده سپری کردند . الک به دفتر خود در ماموریت پولیس برگشته لختی بدون حرکت در یک چوکی بازودار نشست و دستها را در جیب های پتلون فرو برده به کتابچه یادداشتها یش

هزار و یک



۵۳

کرد که هیچکس دیگری نمیتواند از شنیدن يك جمله خوب! باندازه او مستفید گردد. قصه ازینقرار است که: روزی رفیقم به سینما رفته بود و فیلم هندی ایرانام «آند» تماشا کرده بود. بعد از پایان فیلم وهنگام خروج از سینما، دختری به خواهر خواندهاش در حالیکه به رفیقم اشاره میکرد، گفته که: الله! او بچه ره بین! مثل بچی فیلمس- مثل راجیش کنه اس. و رفیق شفیع این حرف را شنیده بود.

بعد از آن روز و آن حادثه - تشبیه شدن به راجیش کنه- در رفتار و کردار رفیقم تغییر عجیب و غریبی را ملاحظه کردم، لباسها و موهایش طوری تغییر یافت که شباهت بالنسبه ایرا به آن هنر پیشه سینمایی میرساند.

از آن روز به بعد خود را کمتر به چشم من میزد و معمولا با آن پیراهن یخن بسته ای که لازم اش تنها ن مخصوصی بود، در مقابل مکاتب انان وهر شب ساعت هشت یا هشت ونیم در برابر سینمای آریوب یا بهارستان دیده میشد. واندك اندك وضع خاصی که بخود گرفته بود او را انگشت نماساخته وعدهای ویرانام راجیش کهنه بدل صدامی زدند. اما «جوانمرگ» آن حرفه ارامتلیکه نشنیده باشد، بخود نمیگرفت. و برخلاف هر روز بیش از پیش به پیروی خود از طرز لباس پوشیدن و حرکات راجیش کنه ادامه میداد. جالب وشگفتی آوراین بود که رفیقم بعد از تماشای فیلم اپنایش کاملاً تغییر چهره داد یعنی عینك بزرگی بچشمش میگذاشت و بروت هایش از دو گوشه صورتش به پائین نزول میکرد. از آن بعد شهرتش افزون شد و کودکان کوچه وجوانان وحتى پیران او را بنام «راجیش کنه بدل، می شناختند».

خواستم او را ازین تقلید ابلهانه مانع شوم، اما هر چند گفتم سودی نه بخشید.

بقیه در صفحه ۶۱

درس بخوان تا اول نمره شوی! میگفت: «بلی، راست میگوی سراز امروز میخانم» ولی درس نمیخواند. و قتیکه زیاد اصرار میکردم، بتنگ میآمد و میگفت: «هی بابا گفته گفته ماره کشتی». یا میگفت: «چه فایده؟ مقصد ازیک قواله رویاس، میگرش» و یا گاهی هم قهقهه میزد و میگفت: «پالوان زنده خوش اس».

بهر حال، کلمات وجملات من بر رفیقم تأثیری نکرد، سعی کردم کلمات وعبارات ناصحانه خویش را، آب و تاب و رنگ و روغن بدهم، اما باز هم نتیجه همان بود که بود بالاخره حوصله ام سر آمد و بخود گفتم که «او» کلمه بوج است، در عوض مغز کله اش از گاه پر شده است. او سنگ و نصایح من باران رحمت که هر چند بر سرش بیارد سودی ندارد.

اما در واقع، بخاطر رفته بودم، قضاوت های من در مورد او کاملاً نارست بود، و راهیکه رفته بودم به ترکستان میرسید. حتما میرسید چطور؟ و چرا؟ زیرا که او چندی بعد ثابت کرد که مغز دارد نه گاه ثابت کرد که حرف شنو و سخن پذیر است و حتی ثابت

باشتباه مواجه شده است. بهر صورت باتوکل بخدا به معرفی این موسسه میپردازم:

موسسه ایست بدون وجود خارجی اما محسوس و سخت محسوس. خرج زیادی ندارد. و خوشبختانه همه کس میتواند ازین موسسه استفاده کند. از حاشیه پردازی صرف نظر نموده و سخن راکه صورت «چیستان» بخود گرفته، مختصر میسازیم. این موسسه دریک کلمه همین «کلمه» میباشد، همین کلمه ای که به تنهایی وهم دریک جمله در ما موثراند، و بانیروی عجیب و شگفت شان قادرند از ما همه چیز بسازند.

بطور مثال از ما هنر پیشه بسازند، فزیکدان و طبیب بسازند. بلی همین طور است، و موضوعیست غیر قابل مناقشه. اما اینجا چیزی هست که باید بگویم.

رفیقی داشتم که بنظر من ساده «لولو» و کلمه خام میآمد، زیرا هر مانیکه بالایش «بابایی» و «اوقیگری» کرده و نصیحت پدران میکرد مش در پاسخ خوب و بلی میگفت. میگفتمش:

دوست نویسنده ای دارم که با امضای مستعار قله يك وقتی در مجله پشتون بزغ «لاف و پا تک» می نوشت، وقتی او را درین تازگی هادیدم، گفتم:

- ناجوان مثل اینکه نویسنده کی راکنار گذاشته ای، خندید و گفت: - شرمندوک، گاهی شوق بسرم میزد و مثل تومضامین طنز آلود می نوشتم و قیافه هارامکدرو دود آلود میساختم، البته قیافه های کسانیرا که از طنز می رنجند و مانند دیوار نم کش هر چیز را بخود نسبت میدهند.

گفتم: - طنز نویس پروان کسی را ندارد، اگر چند نفری که نقاط ضعفی دارند و از طنز می رنجند در عوض مضامین طنز آمیز برای اکثر خوانندگان ماجالب است و آنرا باعلاقه میخوانند، قله گفت:

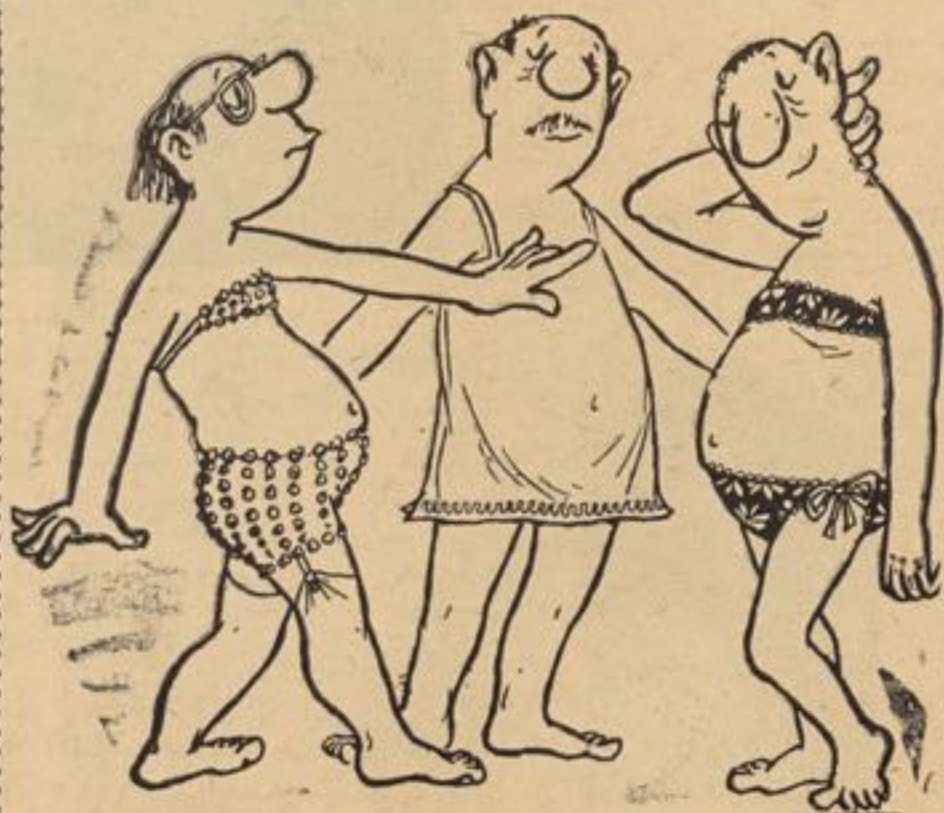
- پس بگیر و خودت چاپش کن. گفتم:

- چه چیزی چاپ کنم؟ مضمونی راکه تازه نوشته بود برایم داد، آنرا خواندم، واقعا شیرین نوشته بود... اینك من آنرا از نظر شما میگذرانم.

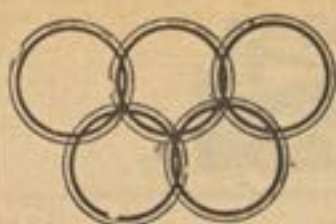
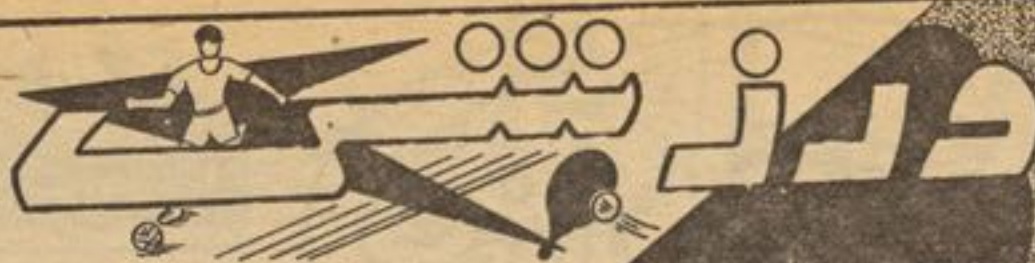
موسسه تولید هنر همیشه های بدل

ما، موسسات زیادی داریم که از اینسو و آنسو از آنها حرفهای شنیده و یا اینکه آنها را خوب می شناسیم، اما موسسه تولید هنر پیشه های بدل، فکر میکنم چیز تازه ای باشد.

ممکن است در وهله اول از شنیدن نام این موسسه، تصوراتی در ذهن خوانندگان عزیز ایجاد گردد، مثلاً تاسیس موسسه ای در چوکات تشکیلات وزارت اطلاعات و کلتور برای تربیه هنر پیشه. اما اگر اینطور باشد باید بگویم که خواننده محترم



و قتیکه مردان بخواهند در پوشیدن لباس بازانان همچشمی کنند.



يک حرکت نوید بخش

جمهوریت جوان ما که از بدو تاسیس آن، بیش از چند نگذشته ارمغان های در ساحات مختلفه برای مردم ما بوجود آورده که خود، امید واری بیشتری را برای ما ایجاد کرده است و این میدان و آری در زمینه ورزش و سپورت هم جای خالی نداشته و هر روز نوید های درین رشته نیز توسعه پیدا می کند که یکی از صور این تشکیلات (تورنمنت) است از طرف پوهنتون کابل که همین چند روز قبل در غازی ستدیوم شکل گرفته و افتتاح گردید.

تشکیل این قسم تورنمنت ها که قبل ازین هم صورت گرفته بود، ما را و امیدارد تا بگویم ورزش در کشور بعد ازین مانند دیگر رشته ها پایه های پیشرفت را یکی پی دیگری گذشتانده امید داریم که هنگامی خواهد رسید، تا شاهد ارمغان های قهرمانان ما باشیم که افتخارات در ساحه بین المللی کمایی کنند.

مسابقات پوهنخی های پوهنتون کابل بایکدیگر قبلا هم موجود بوده قسما و حالا هم در داخل پوهنتون جریان دارد، اما اینبار مسابقات از ساحه پوهنتون خارج بوده و با تیم های آزاد دیگر تورنمنت را تشکیل کرده اند همچنان این موسسه علمی و بخاطر تشویق بیشتر ورزش کاران، درین رشته سپورتی سه عدد کپ رانیز گذاشته اند که به برندگان داده میشود در یمن تورنمنت که تیم های مانند پامیر اتفاق، تاج، یما، خیبر، اختری دافغانستان بانک، و پوهنتون کابل شرکت کرده اند، مجموعا تعداد همه به دوازده تیم میرسد، که مسابقه میان شان به سیستم (دبل نیک اوت) بوده، و بعد از دو مغلوبیت، تیمی از تورنمنت اخراج میگردد. یک منبع پوهنتون انگیزه ایجاد این تورنمنت را آمادگی ورزشکاران صفحه ۵۲

پوهنتون بمقابل تیم ورزشی اتحاد شوروی که قرار بود به افغانستان مسافرت کنند و انمود کرده و اظهار داشت تیم ورزشی پوهنتون کابل که تمرینات زیادی کرده بودند، بابه تعویق افتادن مسابقات تیم ورزشی شوروی خواستند تا فعالیت و تمرین آنها بی ثمر نماند و از طرف دیگر آرزو داشتند که نتیجه بازی و تمرین خود را مشاهده کنند، پس به تشکیل این تورنمنت مبادرت ورزیده و آنرا تشکیل کردند.

بقیه در صفحه ۶۲

رویدادهای ورزشی در سراسر جهان

فوتبال:

کمیته فدراسیون بین المللی فوتبال برای تیم ملی اتحاد شوروی اطلاع داد که آخرین روز مسابقات برگشت فوتبال به جام جهانی میان شوروی، چیلی به تاریخ ۲۱ ماه نوامبر در سینتا گومر کز چیلی برگزار گردد. شوروی میخواهند تا این بازی در یکی از کشور های بیطرف برگزار شود. در مسابقه قبلی این دو تیم که در ماسکو برگزار گردیده بود بدون رد و بدل شدن گول از جانب تیم های مسا بقیه دهته پایان رسید.

بهر حال پس از مسابقه بین دو تیم معلوم خواهد شد که کدام یک به جام جهانی سال ۱۹۷۴ راه خواهد یافت. تیم فوتبال (جونتام) از شهر کورین که در مسابقه جام کلب های اروپا از تیم (ژاکس) شکست خورده بود موافقه کرده که به بجای تیم ژاکس در مسابقات فوتبال قاره اروپا و امریکا با تیم انتر کانانتینتال بونیس آیرس مقابل گردد. این مسابقه قرار است در ستدیوم المپیک شهر روم برگزار گردد.

بوکس: (رافیل) قهرمان درجه پنجم سنگین وزن بوکس جهان توانست بر (راری میدلن) با امتیاز پیروز گردد میدلن که خود یک آمریکایی نیست در پالیمور با رانلیل رو پرو گردید این هفتمین بار بود که رانلیل پشت سر هم حریفان خود را شکست میداد. قرا راست جو پایتر قهرمان سنگین وزن بوکس اروپا با مک فاستر قهرمان امریکا رو برو شود این مسابقه در لندن برگزار خواهد شد.

بقیه در صفحه ۶۲

چهره های ورزشی

پیغله نسرين واله

يکتن از چهره های درخشان با سکتیال نسوان لیسه رایحه بلخی که محبوبیت فراوانی در بین ورزشدوستان کسب کرده است.

وی که شانزده سال دارد به صنف دهم مشغول درس می باشد. ورزشکار خوش خلق و لایقی است که سه سال است به ورزش شروع کرده و با سکتیال بلدیت کامل دارد.

پیغله نسرين واله آرزو میکند برای نسوان زمینه دیگر بازی ها مسا عیشود تا استعدادها و ذوق های مختلف آنها تجاوز کرده و از آن استفاده کنند اخلاق ورزشی را برای ورزشکاران مهم شمرده و از ورزشکاران که دارای اخلاق و حوصله ورزشی نباشند بدش می آید.



بنیالغی محمد جمعه ابتهاج، ورزشکار لایق و با استعداد لیسه باختر مزار شریف ولایت بلخ است که در سال ۱۳۴۷ به ورزش شروع کرده و فوتبالیست ورزیده لیسه خود می باشد وی که در دوره های ابتدا یو متوسطه سر تیم بوده فعلا سر تیم اول فوتبال لیسه باختر میباشد. بنیالغی ابتهاج چهره پشاش داشته اندام ورزشی دارد و پشتکار حوصله، اخلاق ورزشی ورزشکار را دارا برای پیشرفت ورزش در کشور مهم تلقی میکند. وی بر علاوه فوتبال به دیگر سپورته ها علاقه داشته و به آبیازی و اسب سواری علاقه مفراط دارد. فرور ورزشکاران را به بد شمرده از ورزشکاران مغرور بدش می آید.

در دلد ورزشکاران

ورزش در ولایت بلخ

۱۲ نبودن رقابت های سالم و عدم موجودیت وقت کافی برای ورزشکاران باعث عقب افتادن ورزش در ولایت بلخ شده

آن تاریخ که برف و باران شروع میشد از آن استفاده نکردیم در تحویلخانه ها باقی میماند و قتی یکتعداد کمی وسایل به ورزشکاران توزیع میکردید کسی به آن توجه نکرده شاگردان که از مکتب فارغ

میکردید آنرا با خود میبردند. معلمین تربیت بدنی هیچ اخباری در مکتب نداشتند و وقتی کلام چلنج به دیگر مکاتب از طرف آنها داده میشد از جانب ادارات مکاتب رد شده و آنها را از کارشان دلسرد و اگر معلم سپورت تیم خود را به کدام و لسوالی یا ولایت دیگر میبرد اداره مکتب مخالفت کرده جلو رفتن به آنجا را میگرفت خلاصه در گذشته کسی

اهمیتی به ورزش و ورزشکاران نداشت نبود و آنکه تازه به این لیس به حیث معلم سپورت ایفای وظیفه میکند در مورد مشکل فعلی خود ابراز داشت درین لیس به یک معلم سپورت نمی تواند بخوبی واریسی کند زیرا

معلمین قبل از ظهر و بعد از ظهر درس میخوانند و اگر بعد از ظهر معلم مسلکی دیگری برای آنها کار کنند سپورت به کار پیش شده و بخوبی بالای شان ترینگ میشود. فعلا درین لیس به دو تیم فوتبال

دوتیم والیبال و یک تیم باسکتبال موجود است و بنا بر نداشتن وسایل اتلتیک و دیگر سپورت ها تابحال نبوده و نیست و شاگردان لیس به غیر از ورزش فوتبال و والیبال باسکتبال به دیگر ورزش ها بلد نیستند.

کرد: ورزش بطور عمومی در کشور ما بحالت رکود باقی مانده و هیچ تکامل صورت نپذیرفته و علت آنرا من در این میدانم که در گذشته

نمیخواستند ورزش را رشد کنند و ورزشکاران با هم یکجا شده تیم ها کلب ها و جمعیت ها را تشکیل دهند زیرا با وجود آمدن تیم ها و گروه های ورزشی وحدت و همیشگی ورزشکاران مستحکم می شود این را نمیخواستند.

ازینرو ورزش به وضع اسفناکی از میان کم شده میرفت و ورزش کاران بادل سردی زیاد داشت و ورزش را رها میکردند درین حالت نه معلمین سپورتی کمکی کرده میتوانست و نه ورزشکاران کاری را از پیش میبردند.

در مکاتب ورزشکاران تشویق نمیشدند، کدام امتیازی برای شان قایل نبودند، بخشش و انعام رانندیده بودند، تحسین نامه را نمیشناختند

درینجا وسایل ورزشی به تازگی ۱۵ عقرب به مکاتب میرسد و به

صورت میگیرد که ورزشکاران بیشتر تشویق شده، وسایل کافی در دسترس شان گذاشته شده و ترینر ها و معلمین سپورت مسلکی بالی شان کار کنند که هیچ کدام اینها بدرستی درین لیس به و در دیگر لیس به های این ولایت موجود نبوده یعنی لباس های ورزشی، توپ، جال، کریمچ، شینکارک و غیره به اندازه کافی نبوده چنانچه یکتعداد ورزشکاران و دیگر متعلمین درین لیس به یک مشت بولی جمع کرده یکتعداد توپ برای مکتب خود خریدند...

علت دیگر عقب ماندن ورزش درین لیس به نبودن رقابت های سالم ورزشی است و تا وقتی رقابت در ورزش نباشد امکان پیشرفت و ارتقاء آن میسر نیست.

شاغلی عییدی معلم سپورت لیس به مذکور چنین به سخن آغاز

وقتی به منظور تهیه را پور ورزشی وارد لیس به با ختر شدیم نظرم را دونه خا رند وی آن لیس به جلب کرد که برای اداره واریسی آن لیس به پهلوی دروازه مکتب ایستاده بودند، در صحن لیس به کسی دیده نمیشد زیرا ساعت درسی شروع گردیده بود، مستقیما بطرف اداره مکتب رفتم و با بنا غلی فیض الله مدیر آن لیس به سر صحبت آغاز کردم، اتفاقا معلم سپورت نیز حاضر بود و در باره ورزش آن لیس به چیز های بیان داشت.

مدیر لیس به مذکور در مقابل سوالی چنین گفت: در ولایت گرم سیر افغانستان خصوصاً ولایت بلخ وقت برای مشق و تمرین ورزش متعلمین مکتب ها کم است زیرا سال تعلیمی بتا ریخ ۱۵ سنبله آغاز میشود تا زمانیکه وسایل برای شاگردان تهیه میگردد ماه میزان میشود و هوا رو بسردی میگردد و هم در ماه های حوت، حمل و ثور باران های متواتر جلوترینات ورزشی متعلمین مکاتب را میگیرد و نمی توانند مشق و تمرین زیاد کنند و از طرفی هم کدام جمنا زیومیا محلی موجود نیست که به شاگردان در زمستان و در بارانهای شدید از آن استفاده کنند.

درمو رد عدم پیشرفت ورزش در آن لیس به چنین اظهار نظر کرد: رشد و پیشرفت سپورت و قتی



عده از ورزشکاران معارف بلخ با معلم ورزشی شان

عکس و مطلب



وکتور کر شو نو ف آر تیست معروف اتحاد جما هیر شو رو ی مکتب هنری را پایان رسانیده در فیلم های «اولین سرود» در سال ۱۹۵۴ «تابستان غیر عادی» ۱۹۵۶ «چهل دزد» در ۱۹۵۸، ایوان ایباکوف در ۱۹۶۰، در یخ های نازک ۱۹۶۶ دکتر ویره، فریب و ضربت در سال ۱۹۶۸ بازی نموده است.



انسا مبل دولتی رقص ها و ترانه های محلی از مدت بیست سال به اینطرف در بلغا ریه انجام یافته است و هنر مندان درین زمینه افتخاراتی را نصیب شده اند - آواز خوان های این انسامبل که همه جوانان با استعداد هستند با رقص ها و آهنگ های محلی و معرفی آلات موسیقی ملی خود دفکلور بلغاریه را تمثیل می نمایند این گروه تا حال اضافه ترا زدو هزار و دو صد مرتبه کنسرت دایر نموده اند - این انسا مبل تا حال از طرف بیست کشور خارجی دعوت شده اند و با موفقیت زیاد کنسرت هایی دایر نموده اند .

اگر بکسی نشان بدهید این فکاهی را برای پرژیت باردو ساخته اند:

میگویند روزی پرژیت بار دو عملیات اپا ندیس کرده بود . او با



ناراحتی به داکتر گفت :
- داکتر جان ... جای زخم دیدم میشود ؟

داکتر با خنده گفت:
- البته در صورت تیکه شما بخواهید و به کسی نشان بدهید .



هما ما لینی، دهر مندر و پر ان

سینمای هندو هنرمندان تحصیل کرده

در انستیتوت پونه همین حالا یکصد و بیست و دو دختران جوان مشغول فراگیری مسایل هنری و تمثیل هستند ، انستیتوت مذکور تا حال جوانان زیادی را بحیث هنر مند به جهان سینما و تیاتر تقدیم داشته است که از آن جمله میتوان از جیه بها دری و شترو گن سینها نام برد ولی با این وصف از هنر پیشه های مرد راجیش کهنه ، ششی کیور و دهر مندر شهرت خود را حفظ کرده اند و چند نفر دیگر از جمله راکیش روشن، امیتا بچن و وینود مهرباسوی کسب شهرت سریعا گام بر میدارند

هما ما لینی ، شریلا تاگور و ممتاز فعلا از محبوب ترین ستاره های فلمی هستند ولی تازه کار ها که جوانتر اندو بعضی شان از حربه سکس هم استفاده میکنند شاید این سه هنرمند را هم از میدان بدر کنند زیرا بعد از چند سال دیگر سه هنر مند محبوب فوق الذکر به مرز های پیری نزدیک خواهند شد .



پچیر و آگام گوشه دیگری از تاریخ...

در این تپه کاوش غیر مجاز قابل توجی به چشم نمیخورد ولی بقایای تهداب های دیوار های سنگی و یا قسمت از دیواری را نمایندگی میکند که بگوئیم ممکن دیواری از سنگ های کوهی اعمار شده بود و یا از محوطه معبد و یا از یکقسمت دیوار یک حجره زاهد بودائی را احتوا مینمود یکسلسله تیکر های وجود دارد که از قسمت های مختلف ظروف سفالین بوده و در حصص مختلف این تپه به صورت پراکنده افتاده اند.

سنگ پرچال - سنگ های کوهی رخ شده و موجودیت تهداب های سنگی عریض نمایندگی از وجود یک معبد بزرگ را مینماید و از نظر علم باستانشناسی یک حفاری خیلی مکمل و میتودیک شده می تواند زیرا ما همه میدانیم آنسلسله تپه هائیکه تا حال توسط دستبرد های غیر مجاز مردم خراب نشده و یا از بین نرفته اند عموماً میتوان در تعیین کرونو لوجی - دوره های مدنی زندگی ابداع رسوم و کلتور مذهبی و اجتماعی انسان ها و گذشتگان را از نظر ارتیستیک و مقایسه و تطبیق متون تاریخی تعیین و تثبیت کرد.

بدین اساس ستره غوندی به شمول سائر تپه های نظیر پستکی «ب» و پستکی «ج» قابل حفاری و علمی و مستند بوده و برای روشن شدن دوره و کرونو لوجی علاقه پچیر و مقایسه آن باحوزه های دورتر از قبیل هده - لال مه - اسکمین و شاهی کوت خیلی موثر خواهد بود.

وضع تاریخی

پچیر و آگام از نظر کرو نولوجی حوالی قرن چهارم میلادی را دربر خواهد گرفت و آخرین دوره ساختمانی معماری ابدات - ستوپه ها و آثار ستوکی دوره هنری گریکو بودیک گنده ها راست . ساختمان ها خشن و مواد از نظر پختگی نارسا بوده و ترتیب پلان

شماره ۳۵

ها و اعمار آن ساحه ها ضیقسی زیادی بعمل آمده است . از نظر دوره های زندگی رهبانی و راهبی چهار دوره را در بر گرفته و دوره سوم زندگی ساختمانی آن توسط حریق مدهش سوخته و دوباره به مرور از منه و سیر و تطور تاریخی توسط معماران و بودائیان آن سامان مجدداً تعمیر و به زندگی عادی راهبی شروع نموده اند در قدیم این جاه هامعبرکاروانروهانیکه از پیشکاراتی و ساگالا میامندند شاید مسیر پچیر و آگام هده و ناگرا راهها را را گذرانده و به لمپاکا متصل می شد.

راهی دیگر یکه از اتصال دره سیمان خیل به قریه پچیر توصل میجست از قسمت دامنه های تورغر به سمت شرقی بعد از فواصل به اسکمین و شینوار و از آنجا به قسمتهای مختلف اودیانه و گندهارا میپیوندید.

چنانچه آنها نیکه راه کاروانی را در این مسیر طی کرده اند یکی فاهیان زائر چینی بود که در اوائل قرن ۴۰ میلادی در افغانستان سفر نموده و از مغاره اژد های گویا له که بعد ها هیوان سائک نیز یاد آور میشود دیدن میکند زیرا دلیل بر آنست که حین مراجعت به افغانستان همسفر خود را که به اسم (هوی - چینک) یاد میشد در قله ها و راه های پرخم و پیچ و پر برف سپین غر از دست میدهد ولی خودش ادامه سفر نموده و از معابد شهر ناگارا هاراکه باید در جستجوی آن مانند شهر (دیونیزو پولیس) باشیم دیدن میکند.

چارلس سن در ۱۸۴۸ اوانیکه در افغانستان سفر مینماید خصوصیات هنری و محلات متعددی را با نامگذاری تپه ها توسط اهالی در یاد داشت های خود شرح داده و از هده و نواحی آن جز پچیر و

آگام یاد آوری های مفید کرده است .

که این نقطه نسبت شرایط نا مساعد در آنوقت از قلم شان باز مانده است .

الفرد ریموزات مستشرق فرانسوی نیز از حوزه هده و غیره محلات اسم میبرد ولی از پچیر و آگام در آثارش چندانکه بتواند مقتنع باشد چیزی پیدا نیست .

ولی تا جائیکه بر ما معلوم می شود مکاتب هنری گندها را در هر گوشه و کنار به نسبت وفور و نفوذ دیانت بودائی و ترویج صنعت یونانی محلی شده از دیر زمانی چون اعصار کوشانی شاهان مخصوصاً کنشکاه کبیر تا سنوات ۴۰۰ - ۵۰۰ میلادی بدست رسیده که به تاسف در زمان هون های سفید یا «یفتلی های» آسیای مرکزی که به آئین آتش پرستی و یا زردشتی در باختر زمین انتقال می ورزید و رقیب سر سخت مذهب بودائی در باختر بوده و در حملات پیهم خود در گندها را و علاقه های ننگرها بسی خرابکاری های زیادی را به وجود آوردند .

چنانچه در باز گشت آوانیکه مهرا کولا شاه یفتلی معبد بزرگ مهرا و شوارا را در مهرا پور اعمار نمود و موبدان بران گذاشت به تعقیب حملات خود را بطرف شمال گندها را شروع و اکثر معابد و محلات بودائی را میسوزانند و یا از هم میپاشند چنانچه دوکتور سیونر در مورد حملات یفتلیها در عهد مهراکولا و باز ماندگان و احفاد او را در غزنی و ممکن در بامیان تذکر داده و از سر سخت ترین دشمنان دین بودائی می شمارد . در پهرفته گندها هاری ها را

یفتلیان از جمله مردمان نظیر سود را های هنری دانسته و موقف طبقاتی بر آنها قائل نمیشدند و آنها را در ردیف خدمتگاران اشراف و بدین ملحوظ اگر ما رابطه حریق اربابان گماشته های یفتلی میدانستند و آتشی سوزی معابد هده و پچیر و آگام را از نظر اسناد و متون تاریخی مورد تحقیق قرار بدهیم برای مزید معلومات شاید در باره هیچ تر دیدی نخواهد بود لهذا وضع تاریخی و وجه تسمیه آن به صورت دو کومنتا رو علمی در یکی از مجلات علمی کشور بچاب خواهیم رساند تا از تبصره ها و جرو بحث های علمی آن مستفید گردند .

روی این اساس ما تبصره هذا را برای نشر همچو یک مضمون در آینده ملتوی گذاشته به نتیجه عمومی حوزه باستانی پچیر و آگام میسر دازیم .

نتیجه :

۱ - حوزه پچیر و آگام در ۳۴ کیلو متری هده و در شمال دامنه های سلسله های سپین غر و تورغر قرار دارد .

۲ - تأثیرات مکاتب هنری کوشانی بعد از انهدام امپراتوری آنها مدت زیادی تا دوره ورود دین مقدس اسلام باقی مانده و مردم به مکاتب هنری و مذهبی در دوره مجلل کوشانی ها گرویده بودند .

۳ - طرز ساختمان ستوپه ها و معابد از سنگ دریائی - کوهی و پرچال جز سنگ آهکی بوجود آمده است و حجم و قسمت زیاد ستوپه های در مراحل اولیه خود توسط گل بزرگتر و وسیع تر گردیده و در مراحل بعدی یعنی سوم یک قشر پلستر را بخود احتوا کرده و علایم حریق در قشر پلستر گلی ابدات مذکور به نظر می خورد .

بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۵۵

مردی با نقاب بقه

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکره سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الک سر انجام توانست با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریباً از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی يك بقه (د.ت.پ ۱۴ در ساعت چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الک شانه هایشرا تکان داد: يك آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه بایک بقه رو برو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده يك موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود يك در یور دارد که هفته يك بار برای پاك کاری موتر های شان به گاراژ ها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الک اظهار داشت: (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولاسانو و لیو برادری در آن سهیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود.)

«طبعاً حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید يك دفعه ازین لوکال دیدن کنم.»

فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا يك آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بود دتابا الک صحبت کند. وقتی الک به او

وقت صحبت را داد آن مرد خود شرا اینطور معرفی کرد: (نام من هاگن است و مدیر کلب هیرون میباشم قرار يکه شنیده ام يك نفر از کارگران من به درد سر افتاده است.)

هاگن يك جوان سویدنی قد بلند و خوش ریخت بود.

«لك با سوطن پرسید: (آقای هاگن از کجا فهمیدید که اونزد ما است از دیروز شام در سلون زندان و پشت دروازه آهنی نشسته و با هیچ کسی تماس نداشته است. هاگن تبسمی کرده پاسخ داد: (مشکل است که آدم کسی را باز داشت کرده در زندان بیندازد و گمان کند که جهان از آن بیخبر میماند یکی از پیشخدمتان من دیده که لیتنوف در حالیکه دستبند به دستها یش زده بودید به ماریلن انتقال یافته است و چون لیتنوف امروز صبح بالای وظیفه شش حاضر نشد، جز قبول حرف پیشخدمت دیگر دلیلی برای غیبت او وجود نداشت آقای کمیسر اوچه کار بدی کرده است؟» (من متأسفانه نمیتوانم درین باره حرفی بشما بزنم و توضیحی بدهم.)

«می توانم با او حرف بزنم؟» الک پاسخ داد: (این کار را هم کرده نمی توانید او شب را آرام خوابیده برای دوستان عزیز خود سلامهای گرم و تعارفات فراوان می فرستد.)

آقای هاگن بسیار نا راحت می نمود و از الک خواست (لااقل می توانید از اربپر سید که کلید زغال خانه را در کجا مانده است؟) و اصرار ورزید: من به کلید ضرورت دارم و او کلید را همیشه پیشین خود میداشته باشد.)

(با قید دارد)

پودین

نطافت و شستشو...

و آبش تمام شد، آنرا بهم بریزید و در قالب بریزید و تکان دهید تا تمام قالب را بپوشاند بعد در بین قالب مایع آماده شده را انداخته و سرش را بسو شانید قالب را در بین ظرف بزرگ آب جوشی که روی آتش قرار دارد بگذارید، البته طو ریکه در آب فرو نرود و مدت نیم ساعت آنرا بمانید تا نسبتاً سخت شود و بعد از روی آتش بر دارید.

سپس روی قالب يك بشقاب گذاشته و قالب را چیه کنید پودین از قالب جدا شده و روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده را بمانید تا سرد شود.

پودین را بپوشانید و یا اگر ضرورت ایجاد نماید کمی پنبه تعقیم شده را در حالیکه بایک چوبك گو گرد یا چوبك دندان خلال بپچانده باشید مواد سخت شده را از بینی طفل بکشید و بپوشانید که بسیار به داخل بینی طفل داخل نشود و طفل را ناراحت نسازید هرگاه این عمل شما طفل را نا راحت ساخت به انجام آن اصرار نوزید و بکشید تا وقت زیاد را نگیرد.



بعضی اوقات مخصوصاً وقتی که هوایی خانه گرم شده باشد مواد سخت شده بدخل بینی طفل به اندازة کافی جمع گردیده و قسمی تنفس ری را بند می سازد سپس در هر دفعه تنفس می نماید کنایه های پائین صندوق سینه اش به طرف داخل کشش می گردد (یا منقبض می شود) يك طفل نسبتاً کلان و یا اشخاص جوان از راه دهن تنفس می نمایند، مگر بسیاری اطفال دهن خویش را باز گذاشته نمی توانند هر گاه در هر وقت زوز بینی طفل بند شود، می توانید اول مواد سخت شده را تر ساخته و بعد طوریکه در بالا ذکر شده خارج سازید.

حال ته در نیمه شب

فکر می کنم که بهتر است تودراین جا نباشی.

بریدفورد با آوازی که در آن بی میلی و اکراه موج میزد گفت:

«بسیار خوب، اما تو بمن بعد از اینکه داکتر سندیباج به این جا آمد تیلیفون خواهی کرد.»

لی گفت:

«شاید این کار را بکنم.»

لی این را گفته و رویش را سوی دیگر متمایل ساخت. در آن چهره زنها و فراق برید فورد علاقه و نشانه وابستگی بخصوصی موج میزد. لی بسیار گوشیده بود که روی بریدفورد اعتماد داشته و او را بدون شك و تردید دوست داشته باشد. لی با ضرورت داشت. اما از همه اولتر دسته بندی و تشخیص اشیا و حوادث ضروری و مهم بود. بعد از این طهر، او چطور میتواند که روی گفتار بریدفورد دوباره اعتماد و اطمینان حاصل کند؟

چه واقع شد. اودیل؟

اودیل جواب داد:

«خاتم من تا اندازه کمی احساس کسالت می کند دوشیزه لی. ایشان می خواهند که شمارا در اتاق نشیمن ملاقات نمایند.»

لی در حالیکه عشق و علاقه مفرطی نسبت به عمه سالخورده اش در خود احساس میکرد رویش را سوی اودیل چرخانده و گفت:

«لطفاً ایشان بگو که من در طرف همین چند لحظه بزودی می آیم. بهتر است که از همه اولتر به داکتر سندیباج تیلیفون کنی.»

هنگامی که اودیل از اطاق خارج گردید بریدفورد پرسید:

«آیا من باید در این جا منتظر باشم؟»

لی گفت:

عشق با بیگانه ای

من هم می خواهم
جای های را که تو می بینی ببینم
و می خواهم تا با پای ها برهنه روی
علف های شبی زده باتو بروم .
مات با شکفتی گفت :
- جوارین نمی شود . بخاطر خدا
تو این کار را نکن ، برای تو خوب
نیست .
من همچنان به آغوشش بودم .
ضر بان تند قلبش را می شنیدم
چند لحظه ای همچنان باقی ماند
ناگهان مات تکان خورد به عقیم
خیره شد . چشمانش فراخ شد
و بعد فریاد کرد :
- جوین ببین دیوار بند را ببین .
به عقب نگرستم سطح آب تابه
دیوار بند نزدیک شده و امواج
خشمگین خود را به آن می زدند .
شکافی در بند نمودار شد .
مات فریاد کرد .
- بند خراب میشود .
بر بالای بند ابرها به شدت
مغریب . دریا باخیز آب های خشمگین
خود را به دیواره بند می میزد فکر
هوگ و مزرعه برق آسا از نظرم
گذشت . بزودی دیوار فرو خواهد
غلطید و سیلاب دهکده را به ویرانی
خواهد کشاند .
در مغز مات نیز همین انگار موج
میزد .
فریاد کرد :
- شوهرت از این امر آگاهی ندارد
خدا می داند که دیوار چقدر مقاومت
کرده میتواند بیاورا آگاه بسازیم .
لحظه های بازگشت به مزرعه را
فراموش نمی کنم . میدیدم که امواج
بلندتر میشد . هنوز دور نرفته بودم
که صدای کرکننده ای از عقب شنیده
شد . بخشی از دیوار درهم شکست .
موج بزرگ بر بالای بند چرخ زد
درخت های کنار دریا جاروب شد .
فریاد کردم .
- به وقتش به مزرعه نخواهیم
رسید .
ولی به مزرعه رسیدیم . هوگ
برای دیدن مابه طرف دروازه دوید
چهره اش را ترس هولناک فرا گرفته
بود .
فریاد کرد :
- جوین خدا را شکر که آمدی

با عشق بسوی امریکا . . .

نمیشود زیرا خودم نخواسته ام
میخواهم مرا راحت بگذارند و لسی
خبر نگاران با بدست آوردن کوچک
ترین بهانه عکس های مرا چاپ
میکنند .
از وی سوال کردند :
- چرا از مانکن بودن دست
کشیدی ؟
مانکن بودن يك حرفه بود و آدم
بالا خره از هر کاری ولو خوش
آیند هم با شد خسته میشود ،
من هم خسته شده ام ؟
در جواب این سوال که آیا در
روز نامه نگاران شایع کرده اند
که این زن زیبا و طناز شاید ستاره
سینما شود ، زیرا گا ها سی
فلمسازان را در حال صحبت با وی
در جواب این سوال که آیا در

برگزیده الفرید هیچکام

بود استهای تایلر هم دستبند
زده بودند .
فالون هر دو را به سیست
عقبی موتر جا داده دروازه ها را
محکم کرد تفنگچه را در کمر زد و
نگاه جدی بصورت پیر مرد انداخت .
(شما زندگی ما را خریدید و ما
را از مرگ نجات دادید .)
بر تر به تائید حرفهای فالون
اضافه نمود . (آنچه کرد گفت ،
مبالغه نیست در تمام طو لراه از
اورگون تا اینجا حرف صحبت شان
این بود که چه وقت ما را بکشند
و جسد هر دوی ما را در تول بکس
پنهان سازند .
پیر مرد سوال کرد : سر شما
چه حادثه آمد ؟)
فالون پاسخ داد : خودما مرتکب
سپو شدیم ما توجه نکردیم امروز
وقتی بمنظور نوشیدن قهوه توقف
کوتاهی کردیم ، شانش بد آوردیم
که برای آنها هم قهوه دادیم تا
متوجه شدیم آنها پیاله های قهوه
را بصورت ما پاشیدند و کورده
تفنگ مرا قاپید .
تایلر در داخل تول بکس به کورد
اعتراض کنان گفت : تو با یستی
هر دو را فوراً می کشتی .
کورد بیک نقطه دور دست خیره
مینگریست آهسته پا سخ داد
شاید تو حق بطرف باشی . ما اگر
این لطف را در حق می کردیم و

را از اوریکون به سافراسیسکو برده و برگردانده اند برخورد کرده ام گاهی که ماموران پولیس احساس مانده کسی و کسالت نموده و در شب قادر به ادامه سفر نمی بودند متهمان را در بندیکانه زیر نظر من قرار داده خود شب را می آرامیدند. من چنین اتفاقها را تقریباً زیاد آشنا هستم و ممکن نیست از آن غافل بمانم.

فالون پرسید: «ادامه بدهید و بگویید چه چیز توجه شما را بخود جلب کرد؟»

«ابتداء فیتة های پلاستیکی به بند دست شما بسته نبود در حالیکه قاعده باید بندبها همه يك چنین فیتة داشته باشند و من به خاطر ندارم که در طول عمرم يك محبوس بدون يك چنین فیتة از پیش من رد شده باشد.

برنر اشاره کرد: آنها فیتة هارا وقتی پاره کردند که ما میخواستیم کلید دستبند هارا به آنها میدادیم. وقتی این فیتةها يك بار پاره شود، دوباره نمی چسبید.

پیر مرد به حرفش ادامه داد: «آنها يك اشتباه دگر راهم مرتکب شدند و آن وقتی بود که من شیشه پیشروی موتور را می شستم. آن جوانك احمق که شما به او کورد خطاب میکردید، يك سگرت را از پاکت آن برداشت. وقتی اوقوتی سگرت را از جیب بیرون می آورد بدقت متوجه اش بودم.

فالون در حالیکه چینهای روی پیشانی اش پدید آمد سوال کرد: «دیدم که پاکت سگرت از زیر باز شده بودنه از سر آن.»

چین های پیشانی فالون بر طرف شده، خنده ای سرداد و تصدیق کرد: «آری. کاملاً صحیح حدس زدید. این يك عادت محکومین سواحل شرقی و غربی سابق بود که قوتی سگرت را از زیر باز میکردند. این مطلب صدق میکند.»

پیر مرد با سر اشاره کرد: اینها میخواستند لامحال نسبت به سایر محکومان به مرگ طور دگر باشند امکان دارد در میان مردم بی گناه و غیر محکوم هم کسانی پیدا شوند که پاکت سگرت خود را از حصه زیر باز کنند، اما يك مارشال پولیس مسلما در زمره چنین اشخاص نخواهد بود.



بشقاب های خالی، اخبار و غیره پر بود ... او به همه کس بدبین بوده همیشه از مشکلات خودش شکایت می نمود. فریاد می کرد و حتی گاهی می گریست ولی بآنهم می نویسد.

آخرین اثر هنری اش بنا م «قوها قربانی عقاب ها می شوند» نام دارد که در آن جنگ فرانسه - پروس نشان داده می شود. در تابلو نشان داده می شود عقاب های تیز چنگ بر قو های سفید و زیبا پورش آورده و آنها را از هم می درند. احساس می شود که او غم درونی خودش را در بالای این تابلو به نمایش گذاشته باشد.

امروز شهرت او دوباره با کشف کتاب هایش و آثار شکفت انگیزش بلند شده است.

واقعیتی که او را از مقام های بلند بیابین آورد این بود که او لحظه ای از نمایش درام غم انگیز زندگی مردم عامه مانند چارلتزن دیکنز از پا ننشست. مهارت او در آفرینگری حوادث زندگی است. حوادثی که آنرا بدون چشم هنری نمی توان دید و این واقعیت است با تمام تلخی هایش.

بزرگترین ساخته های آخری هنری اش ساختن پیکره های چهار شیر در میدان ترافالگار می باشد. این ساخته ها واقعا عظمت چشم گیر دارند. او برای ترسیم این شیرها در باغ وحش لندن مدت ها سپری نمود از روی این مجسمه ها در سال ۱۸۶۷ برده برداری شد. این ساخته باردیگر نام او را بر سر زبانها انداخت. سپس راه گمنامی را پیموده و تاهنگام مرگش فقط دوست نزدیکش الک هول بود و پس. تی ششسندی کوپر سالهای آخر عمرش را چنین ترسیم می کند: «تمام سطح اتاق از بوتل های بیسر، بوتل های خالی، پیپ ها

کار فوق العاده نبود. اما من باین تذکر نمی خواهم احساسات شما را تخریش کرده باشم.

فالون نگاه سریعی به سیت عقبی موتر افکنده، کورد و تایلر را دید که آرام و بانگاه عنودانه پهلوی هم نشسته بودند و آنگاه دست خود را بعنوان خدا حافظی به طرف پیر مرد دراز کرده پاسخ داد: «نه - مادونفر بهیچوجه از حرفهای شما آزرده نشدیم. خدا حافظ.»

موازی بافیلم و حقیقت :

کسانی که به حادثه اختطاف پاول گیتی مشکوک می باشند به يك فیلم استناد می کنند که در چند هفته قبل در يك ناحیه هنر مند نشین روم از فعالیتهای زیر زمینی مافیا و وسیله دروغین اختطاف حکایت می کند درین فیلم خانواده يك نشانی از زنده بودن شخص اختطاف شده میخواهند و اختطاف کنندگان يك انگشت بریده طفل و اختطاف کنندگان موای می فرستند به این ترتیب حادثه فیلم رگفت و شنود بین مادر پاول و اختطاف کنندگان چقدر موازی هم حرکت می کنند و آیا بین فیلم و حقیقت صرف يك اتفاق حیران کننده وجود ندارد ؟

علاوه از مادر پاول گیتی خواهران دو گانگی مارتینا زآخر ۲۴ ساله و خواهرش جوتا وینکل من که این هر دو با پاول طی ماههای اخیر یکجا زندگی میکردند باور دارند در مورد يك اختطاف واقعی ما رتینا درست یکی دو روز پیش از وقوع حادثه اختطاف متوجه شده بود که (همیشه و قتی شام به منزل بر می گشتند، سه نفر را می دیدند که در مقابل دروازه ورودی اینطرف و آنطرف میرفتند یا اینکه در داخل يك موتور کمی دورتر از منزل نشسته می بودند و آنها را زیر نظر میداشتند از می گوید: برای من ثابت است که پاول را دیده اند.)

دزدیده اند.) آخرین بار پاول گیتی در کلوب شبانه رومی بنام (تری تاب) مست کرده بود و در شام ۱۰ جولای با يك دختر آمریکایی وقتش را سپری کرده سپس به يك دختر فرانسوی به نام دانیل دیو ریت روی آورده بود پس از نیمه شب پاول سوار موتور سپورتی دانیل شده و از آن ببعده کسی از او خبر

پاول گیتی

یکی از مجله های مصور ایتالیا نیز در ربوده شدن پاول گیتی سوم از طرف اختطاف کنندگان مشکوک بوده از ارتباط پاول با مافیای سیمانی و اشتراک او در يك نمایش چرسی ها مطالبی به چاپ رسانیده است و حتی در روز های کوتاهی را که در محبس ربا ربا به خاطر اشتراک در تظاهر چرسی ها نشسته بود به یکنفر دیگر که در زندان با او بود راجع به تهدید پدر کلانش و پول ستانیدن از او از طریق وازد کردن فشار حرف زده بود و وقتی از زندان بر آمد در پورتا پورتیزه بایکی از اعضای حرفوی سازمان مافیا به نام بی پی رسو آشنا شد که مجله مصور ایتالیوی شمولیت پاول گیتی را با مافیا از همینجا حدس می زند .

آماده کمک به عروس خود شده قصری را در بنجاه کیلومتری شمال روم در اختیارش گذاشت گایل اکنون در يك قصری که به ستایل قرون وسطایی بنا یافته و اطرافش را جنگل کوچکی احاطه کرده زندگی میکند .

با وصف تهدید های تلفونی و کتبی مساعی اختطاف کنندگان بجای نرسیده است :

در حلقه های عامه مردم ایتالیا و پولیس شك و تردید در مورد این اختطاف هنوز وجود دارد .

این گمان هنوز موجود است که اختطاف به روی يك نقشه قبلی از طرف خود پاول برای خالی کردن کیسه پدر کلان یعنی پاول اول صورت گرفته است .

دو حادثه ضمنی در اثنای تحقیقات پولیسی این مطلب را تأیید میکند ، نخست يك مامور عدلی پیدا شده از گایل میخواهد که به اساس امر محکمه باید منزل مجللی را که در بازولی ناحیه رومی شهر بکرایه گرفته بود تخلیه نماید. علت آن این است که از مدت سه ماه به اینطرف حق الا چاره آنرا نپرداخته بود. گایل عذرت خواسته و گفته است: اصلاً تصمیم دارد از آن منزل کوچ کند و پولی را که نزد صاحب عمارت بصورت تضمین گذاشته است میخواهد به کرایه مجرا شود .

مادر دچار ضعف و بی حالی شد .

متعاقباً يك شیر فروش در جریان تحقیق به گایل مراجعه کرده از گایل خواست ۷ مارك به او بپردازد گایل اصولاً مطالبه او را تأیید کرد اما پول نقد نداشت و رکیل مدافعش دكتور جیروم این پول را از طرف او پرداخت بنا بر این اختطاف کنندگان از گایل گیتی انتظار پر داخت چنین مبلغ بزرگی را نباید داشته باشند و پاول گیتی يك که اکنون ۸۰ سال از عمرش میگذرد از اقامتگاه خود در ساتن به پولیس لندن خبر داده که حاضر نیست حتی يك پول سیاه هم بدین مناسبت در اختیار پسرش بخاطر نجات جان نواسه اش بگذارد و میگوید من مخالف دادن پول به عنوان نجات نواسه ام به اختطاف

کننده ها می باشم زیرا این کار باعث تشویق سایر اختطاف کنندگان پسر های مردم میشود البته به خاطر پاول و گم شدن او ناراحتیم اما از هم عیناً مانند پسران بسم و سال خود میباشد اگر او را اختطاف کرده اند ، این موضوع به

پولیس ارتباط می گیرد که دوباره پیدایش کند علی رغم احساس که نسبت به او دارم حاضر نیستم برای نجاتش پول بپردازم !

گایل گیتی مادر پاول گیتی پس از دریافت این پیام از لندن شك بر داشته نقش زمین گشت خسر پولدارش به قسمی دیگر

بقیه صفحه (۷)

حضرت اسماء...

حضرت اسماء رض باوجود این همه فطائل و اوصاف حمیده دارای قلب مملو از ایمان و ارا دتمند حق و خلق و زحاضر جواب بود. عبدالله پسرش روی بیعت و پیشبانی مردم مجاز که دارای علم و وسیع و موقوف عالی و اخلاق

نیک بود علیه معاویه بن یزید خلیفه اموی شورید اموی ها از تسلیم و شکست آن چند سال عاجز آمدند. زمانیکه خلافت به عبدالله بن مروان رسید حجاج بن یوسف راجع به دستگیری وی فرستاد و مدت هشت ماه در مکه

محاصره بود عرصه برایش تنگ شده و سایل دفاعی وی به پایان رسید درین اثنا عبدالله نزد

مادرش جهت مشوره داخل شده گفت ای! مادر تمام وسایل دفاعی ام خلاص شده حتی منسوبین و فرزندانم بمن اعتنائی ندارند. جز چند لحظه صبر آخرین بمن باقی نمانده اگر بجانب مقابل بیوندم هرچه از دنیا بخواهم بمن میدهند درباره نظری شما چیست؟

مادرش اسماء رض در جواب گفت: فرزندانم! تو خود در مورد خویشتن و انانری، اگر میدانی که تودر حق هستی ازین فکر صرف نظر کن و بسیاری از وفاییت به پیشبانی تو بقتل

رسیدند و بخاطر اراده دنیا موقوف خود را بایان نیاورده طعنه بتی امیه را نپذیر، و اگر بخاطر دنیا این کار را کردی از بدترین بندگان خواهی بود که خود و دیگران را بهلاکت مواجیه ساخته ای.

اگر بگویی که من بحق هستم پس چرا اراده تو و یارانت سست شود و این کار مسزاوار

بندگان آزاد و اهل دین نیست، نظریه بقای دایمی ات در دنیا قتل بمرا تب بهتر است، قسم بخدا که قبول ضربه شمشیر به عزت بهتر است از قبول ضربه وجوب دراهانت .

عبدالله گفت: من در اندیشه ام اگر مرا بقتل رسانیدند بی حرمتی در حصارم خواهند کرد . امتعاء رض در جواب گفت: ای فرزندم باکندن پوست گوسفند بعد از ذبح آن ضرری بوی عائد نمی سازد .

همان بود که عبدالله وارد کارزار شد و بسلاخره بقتل رسید و مادرش نیز بعد از چند روز بن صد سالگی در سال ۷۳ در مکه وفات نمود .

ازین وضعیت، قوت ایمان، شجاعت قلبی، و آثار آن در راه حق را موقوف ثابت آن واضح میشود .

نگه‌دین و عملی کردن پسندیده تر است از ...

کانالیزاسیون :

سلامتی اهالی شهر به درجه پاکی و نظافت حفظ الصحه زیادی به مساله کانالیزاسیون شهری طوریکه در پلان ۲۵ ساله طرح گردیده است تا اندازه زیادی مشلات مردم ازین ناحیه رفع خواهد شد .

سیستم کانا لیزاسیون شهر کابل دارای مراکز بزرگ تصفیه میخانیکی و بیولوژیکی خواهد بود که در خارج از ساحه شهر اعمار میگردد .

سر سبزی :

در پاك ساختن هوا و ایجاد يك محیط سالم و مفید سر سبزی، عنصر عمده يك شهر را تشکیل میدهد در پلان ۲۵ ساله سیستم واحد سر سبزی تمام شهر طرح گردیده است. ساحه دوطرف دریای کابل با پارکهاییکه بدان ارتباط می گیرند شاهرگ اساسی این سیستم را تشکیل میدهد که ازان شاخه هائی به هر منطقه شهر انکشاف می یابد با پارک های شهری ارتباط یافته و باین ترتیب يك واحد موزون و خوش منظره را بوجود می آورد سیستم ابیاری ساحه سبز در نقشه های جداگانه نشان داده شده است .

ترافیک شهری :

طوریکه اطلاع دارید یکی از پر بلمهای اساسی شهر کابل را مسئله ترافیک شهری تشکیل میدهد در اینجا مسئله صرفه جویی در وقت اجتماعی نزدیک ساختن مسکن با محل کار جلوگیری از تردد غیر ضروری عراده جات و يك سلسله موضوعات دیگر باید در نظر گرفته شود در پلان ۲۵ ساله با طرح راهها و همچنین تنظیم پیاده روها در شرایط زندگی معاصر بتدریج عراده جات جای اشخاص پیاده رو را ضیق میسازد سیستم علمی ترافیک شهری پیشبینی شده است گذشته از مسائلیکه ذکر شد اعمار مراکز متعدد تجارتي فرهنگی و سپورتی بمنظور تامین رفاهیت اهالی در پلان گنجانیده شده است که تفصیل در باره آنها صحبت را طولانی خواهد ساخت

پیوند قلب هنوز در وازه دوکان ...

نیست چگونه دیگران را از مراجعه بدکتور باز میدارند او رادر می سازند تا دواهای را استعمال کنند که اثر آن معلوم نیست .

روز سوم عید امسال ، در منزل یکی از دوستانم بودم پای دخترک یکساله اش ، در آب جوش سوخته از سراسر پرآبله شده بود .

دوستم تصمیم داشت ، دخترش را نزد یکی از دکتوران بسرد و پایش را بانسمان کند ، اما هم سرش میگفت که : روز های رخصتی ممکن نیست ، دکتوری در معاینه خانه باشد .

چند دقیقه بعد ، زن مقداری گردی را که عصاره بعضی گیاهان بود ، از بین پارچه چرکینی ، در کف دستش ریخت و بالای پای مجروح کودک پاشید این زن ادعا میکرد که این دارا ، دست مادرش را که پر از آبله بود ، معالجه کرد .

اما یکی دو روز قبل ، مطلع شدم که جراحت پای آن طفل خیلی زیاد شده و وضع وخیمی پیدا کرده است .

البته علت آن هم روشن است ، گردی که خانم دوستم برای معالجه طفلش بکار برده است ، گذشته از اینکه ترکیب آن معلوم نبود ، از میکرو بیای گوناگون نیز بی بهره نبوده است .

در مقابل همه روزه ، در بسیاری از معاینه های دکتوران شهر ، بیماران انتظار نوبت را میکشند تا دکتور آن ها را معاینه و نسخه یی بدهد ، بعد این نسخه ها به دواخانه هایی میرود که فروشندگان آن ها در کارشان تبحر و تجربه دارند ، معاینه ، تشخیص و تجویز ادویه کاملاً براساس علمی است .

یکروز سری بیک دوکان طبیب یونانی زدم ، مردی بود مسن و به اصطلاح معاینه خانه اش دوکانی بود که در نزدیکی گذر سنگتراشی واقع است این مرد چهار دیواری داخل دکانش را با قطی ها و بوتل های انباشته از دوا های مختلف تزئین کرده بود - چند بیماری نیز

در دوکانش به انتظار نوبت بودند پیرمرد صاحب دوکان لظه یی نیضس مریضش را میگرفت چندسوال میکرد او بعد تابلیت ها ، یا پودر های که برای او لازم میدانست ، میداد ...

نکته یی که بیشتر جلب توجهم را کرد ، این بود که طبیب بیشتر بیماران خود را ، در حالیکه دکتوران برای تقویت مریضان اکثر توصیه میکنند تا از میوه های که ضرری برای شان نداشته باشد ، استفاده کنند .

لحظه یی با این مرد به گفتگو نشستیم ، او میگفت : چهل سال است که این پیشه را دارم و بسیاری مریضان را مداوا کرده ام .

در پاسخ سوالی راجع به دواهایش گفت : بیشتر این دوا ها را خودم ترکیب میکنم که همه از گیاه ها و علف کوهی است .

وی گاهی از قرص های مسکن طبی نیز استفاده میکند . زنی که در دارکان او نشسته بود ، میگفت تمام اولاد های من که مریض می شوند ، اینجا می آورم .

دواهای این مرد آنها را خوب میکند . خواستم تا عقیده پیرمرد را در باره طبیبان امروزی بدانم ، از یسن نسبت پرسیدم .

نظرت در باره دکتوران و دواهای طبی امروز چیست ؟ کمی بسویم خیره شد و زیر لب زمزمه کرد که من نفهمیدم ، بعد از دادن جواب سوالم خود داری نمود .

اما یکی از دکتوران جراحی ، در برابر سوالم راجع به طبیبان یونانی گفت ..

کار ما را این قسم اشخاص مشکل می سازند ، آن ها با گذاشتن مرهم های عجیبی ، جراحات را بصورت وخیمی پیش می برند ، بعد بیمار به ما مراجعه میکند و این زمانسی است که خیلی دیر شده و به اصطلاح کار ، از کار گذشته است .

یک دکتور امراض داخله نظری دیگری داشت ، او میگفت .

بقیه در صفحه مقابل

وحدت ملی

محمد سید سلیم محصل ادبیات، حبیب بن قسمت، عبدالرحیم نزهت، امان‌الله ارجم، میرمحمدخالد، بشیرستور، شفیق‌الله شفیق، احمد سروش از پوهنځی انجمنی پروژ شاه، محمد امان اوراش، عبدالله نوابی، اسدالله شعور و عبدالهاری.



صحنه‌ای از درام وحدت ملی

این درام تو سطر باغلی توای لطیف ریژی و دایرکت شده و بادرنظر گرفتن اینکه تمثیل نمایشنامه تیاتر تو سطر جوانانیکه برای اولین بار روی سنج ظاهر میشوند خیلی مشکل است، میتوان کرد باغلی لطیف را مؤلفیت آمیز و امید وار کننده خواند.



باغلی لطیف قبل برین هم چند نمایشنامه را دایرکت نمود و فعلا بحیث استاد پوهنځی ادبیات ایفای وظیفه می نماید.

باغلی اسدالله اسعد، در مقدمه ای که قبل از شروع نمایش قرائت کرد چنین اظهار نمود:

« بیست و چهار سال قبل محصلین با درود و وطن پرست افغانستان در فکر این شدند که چگونه در مقابل بلای نفاق و دشمنی های خانمانسوز علما و عملا بجنگند و کشور عزیز خود را در یک فضای برادری و برابری و صمیمیت و همکاری دعوت نموده مردم بیچاره را از یک حالت فلاکت بار و غمزه نجات دهند.»

در وقفه های میان هر صحنه درام آهنگ هایی تقدیم میشد و اشعاری قرائت میگردد.

پیغله نصیبه حیدری محصله صنف چهارم زور نا لیزم پارچه شعر زیبایی را قرائت کرد، این دختری آواز گیر و آموزش شعر مذکور را خوب دیگلمه کرد، همچنان هما صدیق طرزی شعر را که خودش سروده بود و پیغمه انوری یک پارچه شعر الهام را قرائت کردند که هر کدام بساطت زدنهای استقبال گردیدند.

نمایشنامه با خواندن ترانه همین وطن... که بصورت دسته جمعی اجرا شد پایان رسید و دسته های گل نثار محصلین جوان گردید.

بقیه از صفحه مقابل

یونانی شویم، چه این دلاها، گاهی تا ثیرات خوبی دارد، ولی گاهی تشبث طبیب های یونانی و تدبیری های خود سرانه شان، به مریضان امراض حاد، زیان های جبران ناپذیری را به بار می آورد.

از آنجا بسوی دفتر مجله می آیم تا این راپور را بنویسم، در حالیکه این سوال در ذهنم سنگینی میکند که آیا نباید برای طبیبان یونانی مقرراتی وضع شود؟

شماره ۳۵



جان آقا خیرخواه، جان علی و ابراهیم که شده در صحنه درام وحدت ملی

ما معتقدیم که همچو فعالیت های تمرین هنری در پوهنتون يك ضرورت عمده و سرگرمی جالبی است که میتواند ذوق های هنری را تربیه کند پرورش دهد و جوانان باید بیش از پیش درین راه تشویق شوند. ریاست پوهنتون کابل میتواند با فراهم آوری وسایل برای چنین جوانان خوش ذوق خدمات شا یسته خود را دنبال نماید. تبصره از «جلال نورانی»

هزار و یک کپ

يك روز تصمیم گرفتم که ترکش بگویم. اینکار را کردم، اما وقتی که از او جدا میشدم. خود را سرزنش کردم و باخوشتن گفتم: اگر من قبلا او را بيك شخصیت بزرگ علمی و یادی تشبیه کرده بودم، شاید امروز رفیق نیمه دانشمند و نیمه ادیبی میداشتم. هر گاهی که از دور میشدم انگشت حسرت میگزیدم و «کاشکی» میگفتم: - کاشکی به انیشتاین تشبیه اش میکردم. او میدانست که $4 = 2 + 2$ میشود.

- کاشکی به بالزاک یا گورکی تشبیه اش میکردم. او که توانسته بود نامه عاشقانه ای به دختر همسایه بنویسد.

- کاشکی به پندت لال گوش تشبیه کرده بودم. او شب های تابستان را تانیمه های آن به نی زدن در باغ بالا میگذراند.

- کاشکی...

- کاشکی...

پیچیدگی و کام از...

۴ - دستبرد های غیر قانونی نه تنها خساره به معابد و ستوپه ها وارد نموده بلکه مواد و تزئینات مهندسی رویه کار را نیز ویران و تخریب نموده اند.

۵ - مجسمه ها و اشکال بودائی بکلی از بین رفته و توسط دستبرد های غیر قانونی از جا هایشان کنده شده است که اثری از این نوع آثار فعلا در آنجا به چشم نمیخورد.

۶ - تزئینات و صورت اعمار شبیه مناطق لاله هده باغ گی و شاهی کوت است.

۷ - تپه ها ئیکه از کا و شرکان غیر قانونی در امان گذاشته شده میتواند قابل يك تحقیق و علمی قرار گیرد.

رویدادهای ورزش در سراسر جهان

بایسکل سواری:

در آخرین روز مسابقات بایسکل سواری شش روزه که در کروئیل واقع در فرانسه برگزار شد بایسکل سواری (الی نولا نکر) و ژاکی مور یور در جلو شرکت کنندگان در حرکت بودند دیدی مکس و پارتی سرلو از کشور بلژیک از نزدیک بایسکل سواری فرانسه را تعقیب کردند در روز چهارم مسابقات بایسکل سواری بلژیک یکی مقام اول را در دست داشتند ولی از روز چهارم به بعد تیم فرانسه تحرک قابل و صافی از خود نشان داده و توانست تیم بلژیک را به عقب بیاورد.

در مسابقات قهرمانی نشانی زنی پان امریکن که در شهر مکزیکو برگزار گردید تیم امریکا توانست بایست آورد ۵۸۳ امتیاز ریکاردو چپا نی بدست آورد در پان مسابقه تیم های کانادا و برزیل مقامهای دوم و سوم را حاصل نمود، تیم های مکزیکو و آرژانتین به ترتیب مقامهای دوم و سوم را احراز نمودند.

مرگ قهرمان ورزش:

(آتیل بکیلا) تنها مردی که در دومسابقه المپیک توانسته بود مدال طلا بدست آورد روز پنجشنبه در یکی از شفاخانه های اولیه با مرکز حبشه باجهان وداع گفت وی



مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلیفون: ۲۶۸۴۹

دکور تلیفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

صفحه ۶۲

بقیه صفحه ۵

نفت عامل عمده در راه...

مسایل عمده در راه صلح شرق میانه باقی مانده است لهذا نقش نفت هنوز هم بسیار مؤثر است و دول اروپایی بصورت قطع سعی خواهند کرد اسرائیل را وادار به قبول صلح نمایند تا راه بهتری برای از بین بردن خطر نفت بوجود آید.

کشورهای عربی نیز بخوبی درک کرده اند که حربه نفت سخت مؤثر افتاده است لاجرم سعی دارند ازین حربه هرچه بیشتر استفاده بعمل آورند.

محافل سیاسی چنان عقیده دارند که اخیراً سیاست امریکا در مورد بحران شرق میانه بیشتر در اثر فشار دول اروپایی دولت امریکا بوده است و در آینده نیز امریکا ناگزیر است ازین دوستان حساب ببرد.

با آنچه گفته آمد عجالتاً نفت عامل عمده برای احقاق حقوق عرب ها محسوب میشود تا دیده شود با استفاده ازین ماده سیاه بحیث یک وسیله فشار تاجه حد حقوق برادران عرب ماتا مین میگردد.

یادداشت

به بنا علی (?)

درین اواخر از یک دوست گرانمایه و ارجمند شعرو داستانی به تخلص «سپنتا» از رادیو افغانستان نشر شد. باکمال احترام به دوست بزرگوارد (?) خاطر نشان می سازم که تخلص سپنتا از مدت بیست و یکسال پیش به این ارادتمند تعلق دارد چنانچه در نشریه های بین المللی و افغانی بنام دکتر علی در یاب سپنتا مطالب طبی به چاپ رسیده است شما یکی دو ماه میشود که سپنتا را به خود نسبت داده اید.

من نمیگویم که شما لایق وسزاوار آن نیستید اما سپنتا مال منست و خدا را خوش نه آید که اشعار ونوشته های شمارا بمن که یک طبیب نسبت دهند خواهش دوستانه من اینست که این یکی را بمن واگذار شوید و آن دیگر از ان شما باشد باعرض حرمت.

دکتر علی دریاب اسپنتا

صورت آلوده شدن بشوئید پرده های اتاق را نیز باید از رنگروشن ساده و قابل شستشواختخاب کنید.

کشورهای اروپای غربی هالیند که از اسرا نیل حمایت کرد فوراً با قطع صدور نفت مواجه شد و اقتصاد آن کشور که خود از صادر کنندگان نفت تصفیه شده بود دچار رکود گردید. امریکا نیز از باب مشکلات نفت در اروپا نگران است و در واقع ایمن مشکل را بر دوش خود احساس میکند زیرا نفت از یک طرف وسیله افتراق بین امریکا و ایران غربی اش میشود و از طرف دیگر مشکل نفت در اروپا مردم امریکا را متاثر می سازد.

اگر جنگ بیشتر دوام میگرد و اوربند صورت نمی گرفت بین امریکا و ایران غربی اش افتراق وسیع تر میگردد و حتی احتمال میرفت برخی از دول غربی عملاً به عرب ها کمک کنند.

عجالتاً نیز دول اروپای غربی ناگزیر اند از دول عربی حساب ببرند و از لحاظ اقتصادی به آن ها کمک بیشتر بعمل آورند تا توريد نفت شان صدمه نه بیند.

چون هنوز تازه از اوربند چند روزی بیشتر میشود.

بقیه صفحه ۴۵

اطاق طفل

گذاشتن یک تخت خواب کوچک و راحت، همچنان الماری لباس کودک در کنج اتاق و محفوظه ای برای سامان و آلات بازی و ی از جمله ضروریات است. طفل چه دختر و چه پسر باید از آوان کودکی به مرتب بودن عادت کند یعنی به او باید فهماند که اتاقش را مرتب و نظیف نگه دارد. چیدن اسائه زیاد روی اتاق سبب می شود که کودک نتواند براحتی در آن راه برود و احساس را حتی کند این وضع برای کودکان که تازه به راه افتاده اند ضروری است زیرا در غیر این صورت چندین بار زمین خواهند خورد و در نتیجه عصبانی شده دست و پای و بدنش مجروح می گردد. اسباب بازی کودک را می تواند در یک قفسه بی گذاشت تا اتاق زیبا تر بنظر بیاید و هم کف اتاق خالی باشد در صورت نبودن قفسه از یک سبد بوریای یا قوطی خالی قطه بی میتوانید استفاده کنید.

فرش اتاق طفل را باید ساده در ست کنید تا آنرا بتوانید در

بخوانید و باور کنید!

کبوتر قاصد

هنگام مسابقات کشتی در المپیا «کیک» عکاس دنمارکی برای فرستادن تصاویر خویش به اسرع وقت به دنمارک از کبوتر قاصد استفاده کرد. از میو نیخ تا دنمارک مکتوب ذریعه ریل به بیست ساعت مواصلت



میکند. اما کبوتر قاصد فقط در ظرف سه و نیم ساعت عکس ها را از میو نیخ تا دنمارک رساند.

کبوتر ان پیغا مبر از سا لیان دراز در کار رساندن مراسلات سهم بسزایی داشته اند. این کبوتران که با کبوتر های دیگر فرق دارند سریع و سبک بال هستند.

مقایسه نیروی اعراب و اسرا ئیل

انستیتوت بین المللی مطالعات

استرا تژیکی در لندن این هفته

از قوای نظامی سه کشور مصر،

سوریه و اسرا ئیل در جبهه های

کانال سویز و گولان چنین گزارش

داد.

مصر ۲۵۰ هزار عسکر ۲۰۰۰

تانک ۷۰۰، طیاره جنگی و ۱۵۰۰۰

توپ وارد میدان جنگ کرد.

سوریه ۱۰۰۰۰۰ عسکر ۸۰۰۰ توپ

و تعدادی موشک های هوایی را داخل

جنگ ساخت.

اسرا ئیل ۳۰۰۰ هزار عسکر

۴۸۸ طیاره و ۲۰۰۰ تانک بمیدان

کشید.

اختراع پارا شوت جدید

همین پارا شوت را که همه آن

را میشناسیم و وسیله است برای

فرود آمدن از طیارات به زمین

در این اواخر با اندک تغییری از زمین به

طرف هوا بالا میرود. بدین معنی که

در حصه وسطی چتر پارا شوت،

چتر کوچکی وجود دارد، وقتی

پارا شوتر تمام ریسمان ها را به

کنترول خود می آورد، یکی از

ریسمان ها را بطرف خود میکشاند

تا چتر بطرف پائین خم شود و فشار

هوا در قسمت زیرین چتر جا گرفته

پارا شوت را بطرف بالا بکشد.

تهوع

وقتی قلم برداشته و میخواستم آن مطلب دلچسپ را که از حاد نه دیروز در ذهنم یاد داشت کره بودم، برایتان بنویسم قلمم قی کرد. به طوریکه کاغذ و دستها یم همه رنگی شدند. هر چه فکر کردم علت این حالت و دل بدی قلم را نیا فتم ولی بعد متوجه شدم که قسمت بالای زبانچه قلم شکسته و این شکستگی زیادتر مرا به اندیشه فرو برد. بالاخره در یافتم که صبح در ائرفشار زیاد را کبین سرویس قلم در زیر بغلم شکسته.

نکته اینجا ست، در آن سرویس بمن نیز حالت تهوع دست داد. آخر پیش از پنجاه نفر در آن موتور تانک رانر هم ریخته بودند.

شیوه جدید رنگمالی

اخیرا یک کمپنی امریکا نویسی برای رنگمالی اختراع کرده است که رنگ از برس پائین نمی ریزد. زیرا برس داری یک قسمت مخصوص بوده که رنگ را نمی گذارد به یکبارگی از برس خارج شود. هنگام رنگمالی فقط مقدار معینی رنگ از برس خارج شده و از ضایع شدن رنگ و هم خراب شدن لباس جلوگیری بعمل می آید.

عکس جالب:



مود و فیشن



دو نمونه لباس از تازه ترین مودپانیزی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library